



ڈاکٹر زاہر حسین لائبریری

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA ISLAMIA

JAMIA NAGAR

NEW DELHI

Please examine the books before
taking it out. You will be responsible
for damages to the book disco-
vered while returning it.

297.61

ALI

E DATE

Acc No. 131315

Rs. 2.00 per day after 15 days of the due date

[illegible]

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY



131315

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً

والمعرفة سراجاً يضيء في ظلمات الجهل والignorance



والمعرفة سراجاً يضيء في ظلمات الجهل والignorance

والمعرفة سراجاً يضيء في ظلمات الجهل والignorance

والمعرفة سراجاً يضيء في ظلمات الجهل والignorance

والمعرفة سراجاً يضيء في ظلمات الجهل والignorance

مردم	نام	صنعت	نام
۱۸	شیخ فریدالدین	۲	مولانا محمد سوم سہارالدین صاحب
۱۷	شیخ کمال الدین	۱۱	شیخ عبد اللہ بیانی
۱۶	شیخ جلال الدین	۱۲	شیخ نصیر الدین
۱۵	حافظ محب الدین	۱۳	شیخ عبد الفتوح عرف شیخ لاون
۱۴	حافظ احمد الدین	۱۴	مفتی حالی ابن الحافظ مفتی حال
۱۳	شمس الدین	۱۵	مولانا کمال الدین
۱۲	محمد الدین	۱۶	شیخ خانم انصاری ہاشم خان
۱۱	شیخ جمیل الدین	۱۷	شیخ سلطان
۱۰	حافظ امین الدین	۱۸	شیخ حسام الدین
۹	حافظ زین العابدین	۱۹	مفتی ابوالبرکات
۸	شیخ تلج الدین	۲۰	مولانا محمد اسماعیل
۷	شیخ حبیب الدین	۲۱	محمد یوسف
۶	محمد نصیر الدین	۲۲	شیخ کرم علی خان
۵	حسام الدین احمد	۲۳	مفتی الفتح بن مفتی محمد دولت
۴	فخر الدین شہاب الدین	۲۴	یدیع الدین
۳	محمد رکن الدین	۲۵	حسام الدین
۲	شرف الدین معز الدین	۲۶	شیخ رحیم الدین

نام	صفحه	نام	صفحه
چراغ الدین	۲۱	راحت علی خان	۳۴
نور الدین	"	رایض علی خان فیاض طرخان	۳۵
نذیر الدین	"	رفعت علی خان	"
شیخ اصطلح الدین	۲۱	کاظم علی خان	"
حافظ جمال الدین	"	مفتی عزیز الدین	"
حافظ رفیع الدین	"	اجل الدین	"
عزیز الدین	"	شیخ کریم بخش	"
غیاث الدین	۲۲	منشی فدا علی	۳۷
سراج الدین	"	حاجی منظر حسن	۴۰
حافظ نور الدین	"	منشی شوکت حسن	"
اکرام الدین	"	مفتی حمید الدین	"
شیخ مهر علی	"	محمد حسن	۴۱
حکیم بنیاه علی	"	محمد حسن علی حسین ظهیر حسین	"
فقیه الدین	۲۳	محمد حسین	"
شیخ شهابت علی خان	"	محمد حنیف فضیلت خان خدا بخش	"
مولوی شراب علی صاحب	"	محمد بخش حامد بخش	"
شیخ نثار علی خان	۳۴	حکیم مخدوم بخش	"
حکیم نیاز علی خان	"	نظام الدین رحیم بخش علم بخش	۴۲

صنوف	نام	صنوف	نام
۴۴	محسن علی	۴۴	محمد بخش
"	اشتم علی خان	۴۴	ماظ ایزد بخش
"	مرتضی حسن خان	"	دات علی
۴۵	وزیر حسن خان	۴۴	مساهه سرفراز النساء
"	شیخ الطاف حشمان بهادر	۵۰	مساهه نیاز النساء
۴۱	سردار حسن خان	"	شیخ حسن - شیخ اسمعیل -
"	اشفاق حسن دلد ار حسن	"	شیخ ابراهیم - شیخ - حکیم بخش -
"	عبد الغفور خان عبد المجید خان	"	حاج بخش
"	محمد اعظم الدین خان	"	شیخ علی بخش
۴۲	محمد مرشد الخطاب به حکیم	۵۱	امام بخش
"	قوام الدین خان -	"	حکیم بنده حسن
"	حکیم رضی الدین خان -	۵۲	ابدا حسن
۴۳	حکیم فروز علی خان -	"	تاظر الحسن - حمید حسن -
۴۵	حکیم امام الدین خان	"	لیق حسن -
"	حکیم احمد رفیع عرف حکیم	"	ماشن حسن -
"	رمضان علی خان -	"	حبیب حسن حبیب حسن
۴۶	حکیم شتانی علی خان	"	محمد علی -
"	آغا علی خان -	۴۴	شیخ ناسم علی

صفحہ	نام	صفحہ	نام
		۱۰۶	حکیم حسین علی خان عسکری
		"	غلام علی خان -
		"	حکیم عظیم علی خان -
		۱۰۷	حکیم جواد علی خان -
		"	حکیم صادق علی خان
		"	سلطان علی خان
		"	ریحان علی خان
		"	حکیم ابو علی خان
		۱۱۱	حکیم محمد امجد علی خان
		۱۱۲	حامد علی خان
		۱۳۳	نواب علی خان
		"	محمد ساجد ملتان محمد زابد علی خان
			تمت

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا

الْمَحْذُورَاتِ لَدَى اللَّهِ إِنَّ فِيهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
والشباب كالبرهان بغير سوم :

جلال شمس التواريخ

تصنيف لطيف اختر به من فضائل مرسية فرائض عظيم نواب عليخان نصاب سلمه الله
الواهب خلف الصدوق قمر العلماء وشمس الحكماء جناب عظيم محمد عليخان نصاب صاحب
لا زالت شمس اجلاله باز غنة .

شوال ۱۲۰۹ هـ قمر فرماني بمقام الكهنه

در مطبع رايشيد منشع كراتينك طبع شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآل أبي طالب
 مخفی و مستتر ہے کہ ہر ایک کو اپنے اجداد کے حالات بیان کرنے اور سننے کا شوق ہوتا ہے اور
 شایعین تاریخ کو اسکے مطالعہ سے اطلاع یا یہ معلوم کر کے ایک عبرت و بصیرت حاصل ہوتی ہے
 لہذا میرے دل میں آیا کہ کچھ حالات اپنے بزرگوں کے تحریر کروں تاکہ اسکے دیکھنے والوں کو اول
 ہمارے اجداد کا معلوم ہو کہ خط وافی حاصل ہو مولانا سہار الدین صاحب قدس سرہ ہمارے جد
 اعلیٰ زمانہ میں بطلول بودی بادشاہ کے مٹان سے آکر سکونت پذیر دہلی ہو شیخ زین العابدین
 عروت شیخ ادہن دہلوی جد مادر شیخ عبدالحق محدث دہلوی کہ حضرت کے مرید خاص اور مستفید
 با اختصاص سے کتاب مصلح العالین میں بعد تحریر اوصاف کمالہ ظاہر و باطن جناب مولانا فخر
 سہار الدین صاحب قدس سرہ نسبت لہ حضرت کا اس طرح تحریر کرنے ہیں۔ مولانا سہار الدین بن
 فخر الدین عروت شیخ احمد بن جمال الدین بن اسماعیل بن ابراہیم بن شیخ حسن بن شیخ کمال الدین بن
 شیخ حسن بن حبیب بن لون بن محمد سلیمان بن داؤد بن یثوب بن ابو بن ادی بن حبیب بن

بسیار حضرت زبیر بن عوام طاب حال جو انکے سخاوت و ارادت سے سرفراز و مرید و بنیامناں
کتاب سیرہ عارفین میں تحریر کرتے ہیں حضرت امام العارفین مخدوم شیخ سہار الدین قدس سرہ بن حضرت
فخر الدین عارف شیخ احمد بن مولانا جمال الدین

آن کتاب بندہ در مقصود	وان نمایندہ در مبدء	لجہ معرفت از دور موج
افتر و ز دین از او براوج	چون براہ صفا قدم کشاد	کلام برگام مصطفیٰ بناد
کیست جزوی بیک بخوبی	کہ کند سوری بدر ویشی	دو جہان نزد ہیبت والا ش
کستر از نیم دانہ خشتاش	گو ہر معدن صفات خدا	قطرہ از امیر گو ہر شش دریا
ظاہر قدس راز لفظ فصیح	قوت دادہ زد آنہ شیع	تر ہر انس جان ز روی یقین
پیشوای سبل سہار الدین	چون دانش ناظر جالی گشت	از ان نظر گنج لایزال گشت

آن مخزن حقایق و آن معدن وقایق و آن محیط حضور ہیبت آن بطور و الوہیت آن عنقاے
تاف قناعت و آن بیضاتے سپر ہدایت آن آسمان تمکین شیخ سہار الدین اگرچہ از جملہ شائخ
متاخرین بود ناما از رد علم ظاہر و باطن آثار جنبید و با بزرید در اطوارش می نمود و در مدفع نظر
طرفی عظیم داشت بر علیی کہ نظر مبارک می انداخت سینہ اورا بجلی از امراض باطن پاک می ساخت
و دانش بصفات اللہ موصوف بود و در کشف و کرامت معروف نظر شفقت او بر نعم و در ویش
و بیگاد و خویش یکسان بود و دانش را بے تجدید امر معروف بالفاظ رشاد امیر بجلی از چاہ
منقش سبحان و صلاح آورد سے روز شیخ محمد شیر شہاب خان فرمان نویس اہل در مجلس
حضرت در گہران در ویش حاضر بود و خواست کہ اورا ببیرون کنند حضرت از قصد فقیر دریافتند
در دہ مبارک ہو کہ من کردہ این بیت خواہ حافظ شیرازی بر زبان رانند **س** ہمہ کطالب
یادہ چہ شہید چہ مست **چ** ہمہ با خانہ عشق است **چ** مسجد چہ کنشت **چ** بچہ و ناسعین بیت

در یکی از کتب که تا سنی مشهور بود ماسته پدید آمدنی اکمال سر بنده من نهاد و در یک گشت و نما
 زنده بود و ظهور صلح در زنده یکی از مقبولان حق تعالی گشت نقل است از برادر حقیقی ایشان خیر
 شیخ سحاق از سن دوازده سالگی نماز پنجگانه ایشان فوت نشد و بود پدر بزرگوارش نشان بسیار داد و بود
 که چون این اختر بظان جا برسد نماز پنجگانه باید گزار و حضرت درون حجره کلاف بر رو کشیده آن ستاره
 میدیدند و بروقت از حجره برآمده و بخندید و وضو نموده نماز پنجگانه میفرمودند و هم از حضرت سحاق بکنای
 میدادند که وقتی در زمان قحط خفیم افتاد و غله خیلی ناپدید گشت دانه جواری چون دانه در دانه میرفت
 در آن ایام اگر گاو نیم سیر جواری بگندم دست میداد آنرا جو شانیده و صد برابر میزدیم خانه میداد
 و حصه خود بقدری بخشید و خود فاقه میکشید و اصلا این یعنی بنظر نمی آورد و هرگز درمی ملک خود بیک گشت
 با وجود آن که هزار هزار فتوح میرسید نصیب عثمان و فرزندان و مسافران گردانید این فقیر
 مدتها در ملازمت حضرت ایشان بود هرگز مالک نصاب در نیافتد و از مولانا عطاء الله دانشمند که
 از شاگردان حضرت است سماع دارم که در خطه ناگور عورتی صالحه ارادت بحضرت داشت او را
 ماده گاو بود شیر دار شیر آن ماده گاو و جنرات بهین حضرت آورد و در قبیله ایشان از ناگور
 بگجرات عربیت فرمودند ماده گاو آن عورت را در برد و بعد بحسن آن عورت گفت حضرت
 شیخ سمار الدین ماده گاو که قوت من بر شیر آن بود و گاه گاه بحضرت خبر میرسانیدم آنرا از د
 برد ویرانم ماده گاو را بمن بایده رسانید این بگفت و نماز مشغول شد در عین نماز آواز حضرت
 رسید که اینک ماده گاو دشمار رسید چون سلام گردانید دید که این ماده گاو در صحن نماز ایستاده است
 روزی که در ایام شتا وقت پاشت دولت آستان بوسی میسر گشتند دیدم که بر بنوعی پوش جاس اند
 و طبق از کبچری بین ایشان نهاد و تناول میفرمایند میبزم کرده بهم کاسکی اشارت فرمودند که
 در خوردن این طعام زیاده در کار است افکار چیست بستم بشوید چون با خود و یکی از

در این مقام هم بجهت تمام دروغی آن تلخ و بد آشام حضرت آن را بشیرین کامی تناول میفرمودند
نخستین مرتبه نمودند و بعد از آن قدیم زبان درشت کشودم که ای شور بخت این تلخی و خامی در طعام
ایشان از بی پروائی تست حضرت معلوم نمودند که تلخی قهر من بجا ب او از تلخی روغن زیاده است
همشیرین فرمودند که من این سخن ریاضت اول در بیان آورده بودم و شما نیز قبول فرموده بودید
اکنون او را هیچ نباید گفت بگویم چنانکه آید ز چنانکه باید بجان الله چه حسن اخلاق است و چنین شطاع
شد که پدر بزرگوار ایشان مرید حضرت شیخ صدرالدین راجو قال بودند و اگر چه حضرت مخدومی
فرموده بودند لانا حضرت شیخ سماء الدین بودند لیکن خرقه خلافت و ارشاد از حضرت شیخ کبیر الدین اسماعیل
داشتند و از حضرت شیخ استماع دارم که بعد رحلت شیخ راجو که پسر پدر من بودند روزی بملازمت
حضرت شیخ کبیر اسماعیل که ولعهد آنحضرت بودند مشرف شدم و عرض داشتم که از کمال حضرت
مخدوم هیچ نقصان نپذیرد اگر این ذره بمقدار را بر مهر و شفقت پرورین دهند از پیرانگی
بسعادت ارشاد استقرار بخشند حضرت بجا فرمودند و اظهار تواضع نمودند که حضرت شیخ
فیض الدینی صاحب کمال است ترایه ایشان رسانم و خرقه بدانم من از غایت ادب مجیب نگشتم
بعد چند روز همان عبارت عرض نمودم باز حضرت همان جواب بتواضع و انکسار فرمودند آن زمان
از غایت اعتقادی که داشتم عرض نمودم بنای ارادت و محاطه سیری و مریدی بر ربط طلب
فرط محبت خوانند من این معنی بدست حضرت مخدومی مستحکم و مستقیم می یابم بحد و شامع این
کلام را در کنار گفتند و در حجره خاص برده تلقین ذکر فرمودند و بخرقه خاص شرف گردانیدند
و آن زمان بنماطرم گذشت که بعد از این ترک تعلیم کتب ظاهر گیرم و بعضای باطن مشغول باطن
گردم این معنی که در دم گذشت فی الحال بدین شان مکتوف شد بر فور فرمودند ترک نباید کرد
و بعد از اتمام خواندیم که اهل ظاهر و باطن از تو فایده گیرند بعد سالها این حقیر در ملازمت

و خدمت حضرت بود و دیده‌ها ظاهر و باطن مسکن می نمود و در روشن ظاهر و اخلاق آن حضرت شد
 اتفاق حیرت انگیز و نظم عبادت و مروت و عبادت یکا شدند سلاطین و بزرگواران پیش کن عالی و قاضی
 و زنی نبود و استماع و لدم از حضرت شیخ عبدالله پسر بزرگ حضرت که میان حضرت شیخ و عبدالعزیز احمد اتفاق
 واقع شد از شیخ عظیم القدر بوده در ظاهر و باطن معروفا و محسوس است و است و سال رسیده بود
 حضرت شیخ سعاد الدین است و پنجساله بودند که در گجرات و زری بلاقات و در فتنه حضرت ایشانرا
 با دین تمام قیام نمودند و بدو از انو پیش ایشان بنشست با وجود آنکه میان این دو بزرگ هرگز ملاقات
 نشده بود شیخ احمد کمالات حضرت بنور باطن در یافته مصلاهی خاص گذرانید حضرت بنور باطن در نیاید
 قبول فرمود حضرت شیخ و عبدالعزیز احمد پسر بزرگ حضرت ابو اسحق مغربی بود هر یک شدن ایشان بدین نحو
 که پدر حضرت شیخ احمد ملک اختیار الدین از امرای کبار سلطان فیروز شاه بادشاه دلی بود و در
 هیزده سالگی پدر حضرت شیخ احمد ملک مذکور وفات یافت و خزان و افرا گذشت او را غیر از شیخ
 واری نماند و حضرت شیخ از جمالی که داشت مردم دلی و سفاکی می گفتند قاضی و فقیه و مجتهد
 میبود و روزی سواره میرفت گذر میبرد در خانقاه شیخ ابواسحاق مطربی افتاد و شیخ پدر خانقاه
 ایستاده بود شیخ احمد را دید و فرمود تا چند در بلاک فسق و فجور مبتلا خواهی بود و کلونی مقدار
 نیم شغال از زمین برداشته شیخ احمد رسانید بجز و تسامح این کلام شیخ احمد بیرون گشت
 و از اسپ بزرگین افتاد و شیخ ابو اسحق سرزنش برداشته در خانقاه آورد و در آنجا آب پس خورده
 در دهنش انداخت شیخ بهوشیدار گشت و بشرف میبشت مشرف گشت و هر خزانده و شاهیکه داشت پیش
 حضرت آورده به سخنان رسانید و بانکه روزگار به تمام فطیعت رسیده و آنچه اکثر سلاطین بهندیده
 او شده و هرگز شیخ که گفته‌ای نگشت الا آن منبره او نزدیک شهر احمد آباد است و بیشتر سلاطین
 گجرات در پابان او آمده اند این حقیر نیز در وقت مراجعت از این شهر مرآت مشرف گشت

در ایامیک حضرت شیخ سارالدين در تصبیه بیا نه که نزد یک نه خود آفتست ساکن بودند داین روین
 بعد شریف بهیت در سید و سلوک خدمت ایشان میگرد و زری در دین مجلس حضرت را آمد و مکتوبات
 حضرت بین انصاف گذر مایید به مطالعه در توفیق و شروع کردند و بر زبان مبارک اندک زدند
 در است غله او را استمدای طعمای بود و او اصلا از حجره خویش بر نیامد و در سبت جام در کفوت
 حاضر گشت با شماع این کلام خطر در خاطر گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین در سبت جا
 چگونه حاضر شده باشد باز شدم و با خود گفتم که ازین معنی هیچ شبه نیست حضرت مخدومی بر زبان می اند
 آفتاب وقت ظهر از نذر در حجره دستک بودن این حقیر خود داشت و مشرب گرفته در حجره در آمد به حجره
 در چهار گوشه آن حجره حضرت را جدا جدا معانه نمودم بعد زمان همان یک مخدوم را دیدم و دهنتم که
 که این اظهار از جهت آن خطر است که در دل گذرانیده بودم بر فور فرمودند که درویشان را قوت
 تمثیل صورت است منکر نیاید شد و در ساعت چند جا هر در میان و چه در آبادان بیم هلاک شد
 و امید کلی از حیات منقطع گشته بود که حضرت ایشان را بچشم سر معانه نمودم گوی به پشاشی نما منبر یک
 قبول بدستم میدهند همان زمان آن زحمت بصحت مبدل گشت از کمالات و مکاشفات و رویت خو
 تعالی و بشارت و اشارت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته اگر در علم آرم درین مختصر بگنجد
 پس آن حضرت ایشان در علم ظاهر و باطن مستشار و مختار بودند علی الخصوص پس بر بزرگ آنحضرت پلنگ
 پیشه ربانی و سنگ لجه رحمانی شیخ عبدالصبیحانی که توکل در ریاضت شصت سال بیک اسلوب
 و منزل در میان گذرانیده و سال تمام در پناه کاشانه نخریده و هیچ نازی بغیر او ننموده و
 همه عمر صائم بوده از بزرگ درخت و میوه بیابان افطار ساخته هر روز یک ختم کلام الله لازمه بود
 اکثر گرد و پیش او شیر و پلنگ و سائر جانوران وحشی آرمیده و هرگز از یکی بدیگری حضرت
 محسبه و سپردم حضرت شیخ نصیر الدین بصورت و سیرت کمراسنه و پیراسته هرگز آن بزرگوار بخلاف

حضرت امیر محمد باقر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند که من بعد از من حضرت احمدی پسر شیخ نصیر الدین در علم ظاهر و باطن مخصوص
عبد الغفور شیخ لا اذن شود حضرت محمدی در حیات و الداء و حضور این خرقه خلافت عطا فرموده و الا آن
آن وقت در سیرت و باهر است و در صورت و ظاهر القضا این فقیر از سافرت بحضرت رسید یکایک است
و بعد حضرت شیخ عبداللہ سیایانی ایشان را روانه نمود آن حضرت اقامت بر بیابان کرد و در این
در ولین در کاب بیابان می پیوست و هنوز راهی بسیار قطع نشده بود که بحضرت محمدی عرض نمود
که اگر اشارہ می بود من این ماه نوزدم بدست لبس ایشان مشرف گردم هر چه که باشد پیش حضرت
بیارم بنشیند این کلام شادمان شدند و یکسوت خاص را مشرف ساختند و با انواع لطفه و غنچه
و ناما شتیاق از درد فراق آن برگزیده آفاق فرمودند این بیت بر نامه ثبت فرمود
طاعت صبر و انیت درین بحر طویل * قدمی زود دیند بر سر این پیر طویل * آفتاب این احقر مستند
گشت و ز دوم وقت چاشت یکایک مراد پیش خود طلب نمود و گفت اللہ اعلم دیدار فرزندم شیخ
عبداللہ میسر گردد یا نه شکر خدا هم که از پیش من جدا بشوید بر نماز جنازه من حاضر باشید بحضرت
شنیدن این سخن گریه بسیار کار و داد سر بر قدم مبارک نهادم از آن پس یک هفته در استغراق
میبودند با هیچکس سخن نمیفرمودند و بمشاهده حق تعالی میماندند هفتہ ہم جمالی الاولی بود بعد ادای
نماز عشا چشم بکشوند و تبسم نموده رطلت فرمودند - * تاریخ و فات *

مرشد السن و ملک شاه سماء الدین چورفت	ای جمالی بر سر بر عرش آمد گام او *
هشت غلہ آمد بنام او اگر پرسد کسی	سال نارسین بگو هشت آمد به نام او

درین حضرت ایشان بالا کوفت شمس و اقصی چند سال قبل از رطلت آن حضرت سلطان اعظمی
خواجہ قطب الدین بختیار ماقدر سر ماخریز در واقعه دیده بودند گوی بکناره حوض منکورشاد و اشارت
مینانند که جای شما اینجاست تنفره طهره ہم در اینجا گردید و محبت حضرت محمد دوم در حق حقیر زیاد بود

و تکی بر سینه امیر روانه شدم حضرت مخدوم همیشه در حق من وقت تجلیات ما بنور الله تعالی
 السلام ایها الدین السلام و اعانی اوارز قضا مشاهدت حاله و نور عینی بنور قاضی بر کجاست
 یا احم الی احبین و فیکلک لزیبیت الله الشرف عادت رسیدم فرمودند که دو ماه سالها دمس که در خدمت
 نهج بود و در فضل الهی با جایت تفرهون شده و در سفر عنید جابیم طاقت در پسین شده حضرت مخدوم را
 بچشم دیدم که خوشی تمام را بگریه تنبیل میدیدند همان زمان آن خوف که در روز سلطان سلوک
 لودی سپر سلطان کند و دی انار المبرکانه بزیارت مخدوم آمد خبر آوردند که سلطان شریف
 قدیمون القس است فرمودند بیاید سلطان در آمد و سر در قدم نهاد و مقابل نشست چند
 ارشاد فرمودند سلطان و دیگر حاضران بگریه آمدند حضرت مخدوم سلطان را صلا خواند
 سلطان آن صلا را بر نهاده را حجت نمود و در فصل حضرت ایشان سیارت با حضرت بلخی عطا و با
 بنمای حضرت مخدوم و عبد الله که در داد و سلطان المحققین شیخ فیض الدین سپر حضرت مخدوم حاضر
 بودند بر اندام مبارک بگریه می نمودند و وقت ادای کلمات شهادت ایشان را در قضا
 الله که گفته ولادت بنایشان در شش ماه و وفات حضرت هفتم جمادی الاولی سال ۱۰۰۰
 تسع مائة و بلا جالی سیر العارفین من کلمه جن که حضرت شیخ عبد القادر سپر حضرت فیض الدین سپر حضرت
 مخدوم قدس سره حضرت شیخ جمال السوی را که خلیفه حضرت فرید شکر گنجست در خواب دید
 پرسید که مقام حضرت شیخ ما شیخ سار الدین کجاست جواب فرمودند که شیخ ما در خدمت چهار سال
 عیاشند و بنده را صاحب مدیبت باشد چنانچه ملا جمالی مخاطب بمولانا سار الدین قدس سره
 میفرماید پنجم ترا شمر دینی با چهار یار شیخ عبد الحق محدث دهلوی که اینها را اخبارین گفته
 درین ملا سار الدین جامع بود میان علوم ربی و حقیقی و لغوی و ورع از دنیا زیادت
 بر قدر احتیاج اختیار کرده دی نرید شیخ کبیر است نیرو مخدوم و جانیان سید طلال الدین

این امری است که در تاریخ مسیحین معلوم است که از شاگردان سید شریف جرجانی بود
 که در حدود اصفهان بسبب بعضی وقایع که در آن دیار واقع شده برآمد و متعاقباً در راه ورود
 بیابان و خیرین گذرانی در مجازان بدلی آمد و در وطن کمر کس بکوشید و در آخر عمر حاشه خبر
 رفت و بود حق سبحانه و تعالی بواسطه علاج بصارت را بوی رو کرد و نقل است که در کاشی
 بر در خانه خودی استاد بگفت که شفقت بر مهربانی بر حق خدا بر آن مینماید و جمیع طایف را در
 چشم سالاری راه باز شد و بیعتات شیخ غزالدین عراقی حرامی نوشتند که کل مانی آن دانی
 کالی است و رساله بگوید و دسی منتهای الاسرار که این بعینه منقول از رسائل سلطنت
 و دعات از پیشقدم جمادی الاولی سده و تسع و مقبره او و اولاد او بالای حرمی است
 و انجا صوفی صوفی اولاد او خفته رحمة الله علیه - ۴

بدین فرشته بن کلهای منقول است که وقتی که سلطان بول در گذشت امر او بادشاه سکنه را
 بجهت پادشاهی طلب شد و چنانچه روزیکه از دلی بیرون میرفت خدمت شیخ سماء الدین که
 از بزرگان وقت بود و بنابر التماس فاضل فرشته گفت که من میخواهم که کتاب میزان را پیش شما
 بخوانم پس شروع بخواندن کرد و اسناد خواند که بدان اسود الدین فی الدارین بادشاه گفت که باز
 فرمایند قصه تلمیذت مکرار یافت پس بادشاه دست آن عزیز را گرفته بپسید و آن دعا را
 فقال نیک الله روان شد و قطعه حدیث اهل قاهره همان تقدیر است و بود و ضمیر زبان
 شریف لوح و علم و عادت ازلی در دقایق شان خضر و شفا و تابدی در طلاق شان نعم
 عبدالعزیز به ابوتی لقب التواریخ بن کلهای سلطان سکنه بن سلطان بول
 او دی وقت روان شد از دلی بفریب تاوان و شیخ سماء الدین در خدمت عالی گفت که
 از علما که با شایخ عظام روزگار بود در وقت این نفر یک مبادا او و صاحب ملک با دران

این امری است که در تاریخ مسیحین معلوم است که از شاگردان سید شریف جرجانی بود
 که در حدود اصفهان بسبب بعضی وقایع که در آن دیار واقع شده برآمد و متعاقباً در راه ورود
 بیابان و خیرین گذرانی در مجازان بدلی آمد و در وطن کمر کس بکوشید و در آخر عمر حاشه خبر
 رفت و بود حق سبحانه و تعالی بواسطه علاج بصارت را بوی رو کرد و نقل است که در کاشی
 بر در خانه خودی استاد بگفت که شفقت بر مهربانی بر حق خدا بر آن مینماید و جمیع طایف را در
 چشم سالاری راه باز شد و بیعتات شیخ غزالدین عراقی حرامی نوشتند که کل مانی آن دانی
 کالی است و رساله بگوید و دسی منتهای الاسرار که این بعینه منقول از رسائل سلطنت
 و دعات از پیشقدم جمادی الاولی سده و تسع و مقبره او و اولاد او بالای حرمی است
 و انجا صوفی صوفی اولاد او خفته رحمة الله علیه - ۴

و چون آمد به سمنان امر فرمود بجانده ستانهای مهابت آنکه آمدند از خدمت شاهی بپرسید
 مردان گشت بگویند که ترا خدا تعالی انعام کرد که این قطعه نامه بر تبه زبان مبارک خود را در
 پیشگاه تبارک گفت و بر فرستاده عرض داشت که من مدعی خود حاصل کردم و از شیخ استاذ علمیه
 مروج فکر شد بعد که استغفار از سلطنت از وی بفرستم تسخیر ملک بیاورد و بگری و آمواد نهضت و
 هشت ماه در آنجا گذرانیده - در محبت تاریخ بنه الاصفهان گشته بن قطعه تاریخ و قات

سارالدین ولی سهروردی	که در ارض و ساحتش و ملک	جواز حکم فرما رفت سفر بست
قضا نامیخ تر جلیش بیان شد	اگر در مشایب گشت روشن	هم عارف متقی سالتش بیان شد

شیخ عمه الله بیابانی سپهر بزرگ شیخ سارالدین

شیخ عبدالحق محدث دهری که تالیفات بسیار از اخبارین تحریر کرده بن شیخ علیه السلام بیابانی بسجستان
 سارالدین از راه دقت بود بجا نیست تجرید داشت و متابعت حال ترموج کرده بود و چون تالیفات
 مانع حضور ملک فزع عبادت دید با اختیار از وی سفارقت کرد گویند که در در سخن ترک افتاد
 بنحو ذکر کرده بود هر چه گشتی بعینه عاتب گشتی خواهد آمد خواهد رفت گفتی خواهی آفرام رفت
 در اوایل حال بی بود و در آنوقت شیخ نظام الدین ولایت قدس سره مشغول بود گویند که در آن وقت نماز
 غسل کرد و بجا نداشتی با و شاه محمد قوی را اسیر کرده بود و در آن میان جماعت از سادات ایزد سیر شده بودند
 در گرفت و ببادشا گفت که سادات را بگذارد شاه گفته او قبول کردی گفت حرام باد سکونت فقهری
 که تو بادشاگان شهر باشی بعد از آن بمید رفت و بادشا و بجا آنرا دید و چیزی بادشا
 پیشکش کرد بگفت مرا بیا نهان کاریست بجا کم فلان حکم ده که در فلان بیابان مرا جایدید
 دشمنانین ندید و ظلم نکند هم در بعض قریات مند و مقام کرد الا آن نبراهیم در استیجا
 رحمة الله علیه

در این عهد سارالدین

سلطان المستوفی شیخ ضیاء الدین پیر شاگرد ظاہری رہا طبعی مولا تاج شیخ سہا الدین پیر پور
 جو کہ ان کے تلامذہ علی گاہیہ العارفین میں تشریف فرما ہیں حضرت شیخ ضیاء الدین پیر پور و میر پور تھار
 و میر جیسے بزرگان از خطبات حضرت امیر خیر مصلح قدم نہادہ اور کتابکات اصداغین میں
 گہرہ و کرم مولا تاج ضیاء الدین عالم عامل بیجا پور ملکیہ و صومناہ اندکدورت پٹھری بجایت و از تاجہ دوم
 پاشہ از عجیب کبر و جلال و باہ و عافیت و در زمان غنہ شاہ سکندری و ابی و ابیہم پیر پور
 لوری و ابیہم پور و ابیہم پور شیخ الاسلام کہ منصبی است بجایت بزرگ سر فراز بود و در وقت طلوع
 حضرت سید محمد طہرین مصلح فوت و بزرگ محمد رسول اللہ و اللہ یسعہ ما عینہا و ذوقہا کرد و ہم بدائع و
 از عالم در گذشت رحمتہ اللعینہ -

ذکر شیخ عبد الغفور عرف شیخ لاٹون بن شیخ ضیاء الدین پیر بزرگ شیخ ضیاء الدین -
 جناب علامہ تاج شیخ عبد الغفور لاٹون کامل عالم کامل طبع معقول و مغفل مادی زرع و اصول تہ
 علوم ظاہرین پیر پور بزرگوار اسکاتلند دار علوم باطن میں برپا و کائنات ہی فیضیاب ہوئے اور تہ
 طبیعت پیر اصل ہو کر اپنے جد بزرگوار سے منصب ظاہر و باطن مختلف حالت حیات میں مولا تاج ضیاء الدین
 کے حاکم کیا کہ بادشاہ اور اب بزم خان خانان و دیگر اہل واسطے تحصیل کار مت کے در و دروازے
 جناب روح کے مجلس سماع اور دیگر اوقات میں حاضر ہوتے اور کمال خضوع و خشوع سے خود
 دوزانو بیٹے تے -

عبد الغادر بدایونی نے اپنی کتاب میں اس قدر لکھا ہے - از استادان شنیدہ شد کہ زیادہ از
 چل عالم خیر شہزاد پیر و ابن شیخ عبد اللہ مثل میان لاٹون و جمال خان دہلوی و میان شیخ
 محمد الہدی و میان سعید جلال بدایونی و دیگران بر خاستہ اند و علامہ علی میر العارفین میں کہنہ
 ہیں کہ حضرت شیخ عبد الغادر پیر پور شیخ ضیاء الدین پیر پور حضرت محمد دوم نے اس سرور شیخ جمال

ذکر شیخ عبد الغفور

امامی و اگر ایضاً حضرت زید شکر گفت بمقتضای بدی پسید کہ تمام حضرت شیخ الفیض الدین
کما است و ابوبکر و زید و شیخ شاد و عدالت چار تار می آمدند ہم میا شدند و نند و ملا صاحب
مستند میا شد و نیم تر افتد و بی با چار یار و انکما حال و را یکی اولاد کا حال منحل است
غیر کما کہ انکی نسل سے کوئی آدمی اس وقت باقی نہیں ہے ۔

آجال مولانا مفتی جمال الدین القاطب بمقتبی جمال خان پسر خورشید شیخ نصیر الدین بنو القاطب
بن کما بی میان جمال خان مفتی و مولوی شاگرد پدر بزرگوار خورشید شیخ نصیر الدین و برادران
لاذن اعلم العلماء ذال خود بود در علوم عقاید و تفسیر خصوصاً فقه و کلام و عربیت و تفسیر بی نظیر
بود و بزرگ بین مشائخ محاکمہ کرد و عضدی ماکر نہی است میگویند چل مرتب از اولان نمودن
گفته و پیشہ و سن گفتنی و اقار و علوم دینی فرمودی و سخا و طو ک و سلا طین ز غنی و سچہ نزد
کام عزیز و محترم بود اگر شاگردانش داشتند شدہ اند عمر من از روز گذشتہ در منصب و
مشتاد و چار ہ ہارتا ملت نمود و مولانا جمال خان سکندر لودی کے و شیخ مفتی دلی
مفر موسی ابو زاز بن سکندر لودی و ابراہیم لودی و ابراہیم بادشاہ و ہابون بادشاہ و شیر شاہ
وسلم شاہ و اکبر بادشاہ کے اپنی آخر عمر تک مفتی دلی مقرر رہے چاہے حدیث و فقہ و لغت و تاریخ
کے بنی بنیلم شاہ مقدم الملک ملا عبداللہ مسلمان پوری و دیگر شیخ الاسلام صدر اللہ و لودہ
ہم تحقیق این قضیہ میری فرستاد و فرامیں براہ حضار اعیان علمای آن عصر مثل بابا حاتم
سنبہلی و میان جمال خان مفتی و دیگران باطراف فرستاد ۔

مولانا رکن الدین پسر مولانا جمال خان

مولانا رکن الدین علم مقبول و مقبول میں پایہ بزرگ رکھے تھے۔ اولاً جلد علوم مولانا جمال خان
پسیدہ و اگر کوئی تفصیل کے لیے چاہے مولانا مفتی پسر مولانا رکن الدین پسر مولانا جمال خان کے

اول مولانا مفتی جمال الدین

نکاح مولانا جمال الدین

اور بعد ازاں سلطان کے دربار کے مفتی مقرر ہوئے۔ +

شیخ الاسلام مفتی اعظم خان پیر مولانا رکن الدین جہانگیر کے وقت میں منصب کا دو بار
بانتھ فرات و دھرار باغ سے سوار کا تھا۔ عالم باعمل اور سپاہی نامی تھے شیخ سلطان ابن
الاسم خان عالم و فقی پر سیر کار تھے ان کے تین بیٹے تھے عظام الدین - عبد الغفور خان -
شیخ حسن - شیخ عظام الدین عالم باعمل مفتی پر سیر کار تھے اور شاہجہان کے وقت میں
دہلی کے مفتی تھے۔ ان کے تین بیٹے تھے ایک مفتی ابوالبرکات دردمحمد عظیمی ہم نظام الدین
مفتی ابوالبرکات اولاد دہلی کے مفتی تھے پیر سترہ جلوس عالمگیری میں دہلی کے قاضی مقرر
ہوئے۔ قادیانی عالمگیری کے جمع کرنے میں یہ بھی شریک تھے۔ اور قادیانی مجمع البرکات
خاص انکی تصنیف و طبع میں ہر جلد اول کے ۳۵۳ ورق اور جلد دوم کے ۴۱۱ ورق
میں خطبہ اور خاتمہ کنایت کو رکھا اس جگہ نقل کیا جاتا ہے۔ +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نور قلوبنا لموحد بن نور التوحيد والامان وشرح صدرنا للعالمين بقبول
الاسلام والاحسان وايحي فراد العارفين باعطاء المعرفة والايقان والصلوة والسلام
الامان الاكلان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله وصحابة اتباعه
جميعين هداة طريق الحق ومحى علوم الدين اما بعد فلن العبد المذنب المذنب الى الله تعالى باقوى
الذرية ابوالبركات بن الشيخ عظام الدین بن الشيخ سلطان بن الشيخ هاشم بن الشيخ رکن الدین
بن مولانا جمال خان المفتی الدہلوی نوادہ نقالی اجتمعت وخص اباہ یرحمہ بقول ما کان من
الروایات ثقتنا مشرفة جمعت اجماعا یسهل الوقوف بها ورتبناها ترتیبا یتسیر
الاطلاع علیہا فی هذا المختصر المسمی بقناوی عجائب البرکات حاشا للعلم اجعلها محمد تتر

مشهوره في الكتب التي استخرجت الروايات منها الهداية والكنز
 والنهاية وتكملة القدير وقاوي عالمكير والكمافي والمخلاصة والمحيط
 البرهان والمخطط السرخي ومشرح الوقاية لابن الكارم وريحدي شرح مختصر النهاية
 والممدون والتبيين شرح الكنز ومشرح الوقاية وخواشي المصنوعات والمصنوعات والتخذيذ
 وقسم مجمل البحر والفتاوى لثامنا رحابها وقاوي العراجه والفتاوى
 النهرية ومخرجات الروايات وقاوي قاضي خان والسرارج أو خواج ومئة المصلي
 والجوهر النيرة وكنز العباد والشمس المنصور العامية والفتاوى الحمادية
 والفتاوى القرآنية والعراشي عز آية المتقين وجعلت ذلك المختصر تحفة
 سلطان الاسلام ظل الله على الانام حامي بلاد اهل الايمان حاجي انار كنك
 والصفهان ناصر الشريعة البقرية سالك الطريقة المستقيمة باسط باطلا العدل و
 الانصاف هادم بناء الجور والاعتصاف ناصب علم الولاية في الافاق مالك سرير
 الخلافة بالاستحقاق الصادق نبينه في العلا وكلمة الله الخالص طرية في اجاء
 شريعت رسول الله صاحب الفتح والمغازي الى الطهر في الدين محمد اورنگ بيك
 عالمكير بادشاه الغازی لانه الت اطراف الارض مشرفة بانوار معدناته واعصا
 الخيرات موقرة سبحان رب رحمة الله امطر على العالمين سحاب فضالة انعامه وخير
 العالمين بزيادة شفقتة واكرمه وارجو من اخواني وخلافي ان يذكرني بخير
 الدعاء وليشكروا لي بما عانيت في تأليف هذا المختصر من الكد والعناء وما توفيق
 الابالله وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ثم اني قد فهِيت بوما بعد
 انقضاء من تأليف هذا المختصر المسمى بعجايب البركات الى جانب مجمل المحت

والسكان منهم المجدد والاسم محمد بن عثمان بن يحيى بن ابي اسحاق
وقال في ذكره عند واسم هذا المختصر من الروايات المندرجة فيه فالحمد لله تعالى
وقال في ذكره كان اسم هذا المختصر بحقيقة البركات فهو استقبلت وسميت بها
المختصر في اليوم هذا الاسم اللهم جعله مرقداً على خيرين من الاولين رحمك الله

خاتمه

ثم بعث الله تعالى بعلي بن ابي طالب هذا المختصر المسمى ببقارى مجمع البركات باللفظ الصيقل
الضعيف الخفيف المختار الى الله الفوق ابر بركات بن حمام الدين من ولد قنوة العلماء
والفضلاء شيخ المفتين مولانا جمال خان قدس سره الغريزي في يوم اناسم من شهر
ذي الحجة في سنة الف مائة وعشرين الهجرية في الليلة العظيمة المحمدية دار الخلافة
شاه جهان ابا جرحسما الله تعالى من كل البكتا وارحوس كرمه عز اسمه ان ينعم بهذا
المختصر ولدان الاعزان محمد اسمعيل ومحمد دولت وجميع طلبة علم الفقه عظمهم
جل شانهم عن جميع الشرور والافات وفقهم الله بكثرة الخيرات والحسنات
بهرمتنا النبي سيد المخلوقات امين - +

اور نقاد و مجمع البرکات کی وہ نون جلدیں کتب خانہ میں بنایا ہی نظر میں جب رئیس مراد آباد
موجود ہیں اور مولوی رستا علی رئیس نارمن کے کتب خانہ میں اور جاقظ شوکت علی خود درہنہ
کے بیان ہیں در نون جلدیں ہر انم نے خود دیکھی ہیں علاوہ اسکے یہ فتاویٰ کثیر الوجود
مولانا محمد اسماعیل بن مفتی ابوالبرکات فاضل اجل جامع معقول و منقول تھے اعتبار
لاہور کے مفتی تھے ہر منصف انکی دوزہ زاری و دوزہ زار سوار کا ہوا اور بہادر شاہ کے
مفتی تھے شہر انون نے زاد میں بہادر شاہ و بادشاہ کے منبر اطمینان اختیار کیا تھا ۔

حضرت میرزا محمد اسماعیل خاں ضلع اعلیٰ دہلی و قلعہ میں سرگندہ زکا را اور انتظام ملک میں
 مجدد العصر تھے۔ مذہب انکا امامیہ تھا احمد شاہ کے وقت میں منصب انکا بکترانی تھا اور بکترانی کا
 تھانہ صدر جنگ وزیر و جاگیردار و صوبہ اوڈہ انکی دوستی خالص تھی اور بکترانی بدل بہانی
 تھے شیخ کرم علی خان ابن محمد یوسف انکو دہلی سے نواب شجاع الدولہ نے برادر صاحب شفق
 و گرم عوامی انسان مخبر کر کے فیض آباد بلایا تھا اور پچیس ہزار روپے سالانہ کی جاگیر دی تھی
 نواب صف الدولہ انکو چاہا کہتے تھے مذہب انکا بھی امامیہ تھا انکے ایک بیٹی تھی جسکی شادی شیخ
 اکرام الدین صاحب لدیفی بدیع الدین سے ہوئی تھی۔ محمد نون المعروف بمضی محمد دولت
 ابن مضی ابو البرکات حنفی المذہب محمد بن محمد شاہ و احمد شاہ و عالمگیر خانی کے دہلی کے مضی
 تھے اور عالم باعمل جامع فروع و اصول حاوی معقول و منقول تھے علما و علماء نقیض کے
 ماہر تھے چنانچہ خواجہ میر دردانے شہنوی مولوی روم صاحب پڑھتے آتے تھے تذکرہ اجماع
 میں لکھا ہو خاندان خواجہ میر درد دہلی میں باعث پیری مریدی کے نہایت معزز و معظم تھا۔
 علوم ربی سے آگاہ تھے درس شہنوی کا کئی مہینے مفتی دولت سے حاصل کیا تھا۔ انکے تین
 بیٹے ہوئے۔ بدیع الدین۔ فقہ الدین۔ عزیز الدین۔ بدیع الدین حنفی المذہب فاضل و تحصیل
 تھے۔ درس فذریس میں معروف ہوتے تھے تمام عمر دہلی میں رہے باہر نہ گئے اور دنیا کی طرف
 رغبت نہ کی۔ انکے ایک بیٹے حسام الدین تھے دوسرا اکرام الدین تھے۔ حسام الدین حنفی دہلی
 تھے اور دہلی میں انکا انتقال ہوا اور مقبرہ میں جناب مولانا سائر الدین صاحب قدس سرہ کے دفن ہوئے
 انکے ایک بیٹے شیخ رحیم الدین صاحب تھے۔ شیخ رحیم الدین صاحب شہداء میں تحصیل دار
 منصب پر مشغول رہتے مقرر ہوئے تین سال تک اُس عہدہ پر رہے جب عہدہ کو تخفیف میں
 انکا تدارک و اصلاح پانی پت کے مقرر ہوئے اور مکانات سکونہ پانی پت میں خرید کر کے وہیں

دور دیش احمد علی صاحب کمال الہست جماعت خاندانی مجدد کلمتہ فرماتے تھے۔
 مستقبل کے قلم نویس نے ایک کتاب گستاخ ایک ات دن میں بہت مختصر لکھی ہے
 و کتاب محمد بن محمد بن سلطان بن جوس شاہ عالم بادشاہ اس وقت موجود ہے
 میں اشغال کیا متصل درگاہ دولتی صاحب جس سرور و قرب مجدداً بتاں مانی پت و من
 ہوئے لکھ چار فرزند تھے شیخ فرید الدین شیخ تاج الدین شیخ حبیب الدین شیخ
 اصیل الدین شیخ فرید الدین فارسی خوان مرد فہیدہ پرور شاعر تھے۔ اور صاحب غوجہ لاری
 طبع پانی پت میں بھدہ پرور از نوی نو کرتے۔ مذہب کمال الہست جماعت تھا ایک صاحب متصل
 لہستان بکلا انصاریاں شہید احمد بن تمیز کرانی اور تاج بنائے سجد ہی خود کئی تاج تیسرے
 فرید الدین جو فہیق آئی

انہی خاندان اسلام بنیاد	موزکات ان رخصت کر گشت	آئی بن مجاہد تھانہ اکابر
-------------------------	-----------------------	--------------------------

انکے میں بیٹے نے ایک کمال الدین کو کمال الدین تیسرے جمیل الدین شیخ کمال الدین صاحب کا مذہب
 امامیہ تھامہ و خوش وضع خوں چشاک خوش خویش تھے اول محمد رضا جات طبع پانی پت رہے پیر
 نانو لگوے تحصیل برہلی طبع گور گانہ مفرورے وہاں سے پیش پا کر خانہ نشین رہے مگر وہ
 میں بمقام کرنل انتقال کیا۔ اور وہیں دفن ہو جو صاحب کا موضع محی الدین پور میں تھا وہ بنام
 محمد الدین پیر شیخ جلال الدین اپنے بیٹے کے ہیکر دیا اور باد صفت اعلان مذہب کے در بیان
 شیخ کمال الدین صاحب شیخ جلال الدین صاحب کے کمال اتحاد و محبت تھی اور اس اختلاف مذہب
 کوئی اثر نہ پایا دونوں بہائیوں کے نہیں تھا۔ شیخ کمال الدین پابند صوم و صلوات تھے اور
 بیکال وضو داری و دینداری اپنی زندگی پسر کی اور کوئی اولاد نہ لکھی تھی نہیں ہیں۔ دوسرے
 شیخ جلال الدین صاحب مذہب کمال الہست جماعت تھا فارسی خوان تھے صاحب کمال الدین پیر
 سنی یا واضح تھے مذاق شریسی لکھو حاصل تھا علی ہی محمد طرے سے جاننے تھے شیخ جلال الدین

میں نے جو یہاں سے گزیرا وہاں سے فی الجودہ شرفی کہا ہی تھا اس سبب کہنے وغیرہ باغی
 کو یہ کہہ کر گزرتا تھا کہ اس سے دماغ ہم کیا کرتے تھے دماغ وہاں کا کہیں تھا مجھے وہاں سے
 ہزاروں سے تباہ ہو کر رہی تھیں وہ وہ سور و پیوستی کی جگہ سے جس خدمت انکو حاصل تھی وہاں
 یہ کہ وہاں سے تباہ ہو کر رہی تھیں وہ وہ سور و پیوستی کی جگہ سے جس خدمت انکو حاصل تھی وہاں
 بہت شہرت و عزت ہوئی۔ اخیر میں ہشتیاں ہو کر غازی نشینی اختیار کی تھیں ۶۱۰ میں بمقام کراٹل
 انتقال کیا اور اپنے تہائی درستان میں دفن ہو کر ایک سو پندرہ سال کی دوسری یکایک ضلع دہلی شہر کے
 اعظم پیر جیسی موضع جو ری دیدہ زمینداری اپنے میں بڑا ہیں۔ اور ایک چارہ دریاں میں مسجد تعمیر کروا
 دی تھی اور اپنے میں بڑا کیا۔ اور جلال الدین صاحب مرحوم نے اپنی حیات میں چند سو موضع بہتری پر گئے
 تحصیل کراٹل کی آمدنی سالانہ ایک سو تیس ہزار روپے ہو کر رہا کر کے زرا آمدنی مذکور بنام ناد خانجاں و
 بیوہ و یتیم و مصروف مدرسہ طبیبہ اسلامیہ دہلی دو ام کے واسطے وقف کر کے جبری کرادی۔ آمدنی
 مذکور سال بسال خیریت بنایا حکیم عبد المجید خان صاحبہا و سبھی جاتی، بڑے متولی اسکے حافظہ محمد بن
 جلال الدین صاحب مرحوم نے میرزا علی بن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم میں۔ انکے دو بیٹے میں ایک حافظہ محمد بن قزوند شیخ
 جلال الدین صاحب مرحوم نے میرزا علی بن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم میں۔ انکے دو بیٹے میں ایک حافظہ محمد بن قزوند شیخ
 دیگر مردوں پر مردہ کراٹل دہلی انسپکٹر محکمہ پولیس ضلع کراٹل الدین انکے دو بیٹے ہیں ایک حافظہ محمد بن قزوند شیخ
 دوسرے شمس الدین و دونوں دو صلح۔ دوسرے محمد الدین ابن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم کے دیگر
 کراٹل میں قلمیہ پڑھتے ہیں۔ میرزا علی بن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم نے میرزا علی بن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم نے میرزا علی بن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم نے
 علیست و جماعت فارسی خوان بنشین قلم محکمہ پولیس میں عہدہ محرر کی بدرجہ دی انسپکٹری پہونچے
 انکے دو بیٹے ایک حافظہ ابن الدین دوسرے حافظہ ابن العابدین بنشین پاک غازی نشینی ہوئے ۶۱۵
 میں عظام دہلی پتہ انتقال کیا۔ حافظہ ابن الدین ابن شیخ جلال الدین صاحب مذہب علیست

بہت فاسی خواندہ نگار پولیس احمد صاحبی امورین اور علی کرمانی قیادت میں۔
 خانہ دہن صاحبین فاسی خواندہ نگار پولیس جن محوری کے بعد اشفاق و بیٹی انسپکری کا دیگر
 باقی فی الحال ضلع جاندہ میں قیادت میں۔ دو شیخ تاج الدین صاحب بن جاب شیخ رحیم الدین
 صاحب جمہور پریشاد فاسی خوانہ سے اول ضلع پانی پت بعدہ تھانہ داری ملازم رہے۔ پتھان
 سرائے ترین عمارت میں ضلع اداہ سکونت پذیر ہوئے۔ ان مختار عام مسماۃ خدیجہ حبشہ نو اسحاق
 والی کو نکاح کرے۔ انکے کوئی اولاد نہیں۔ ہیں انتقال کیا دین دفن ہو کر ایک مسجد اور چاہے ہو گیا بلو
 انکا بقیہ تمام سرائے ترین ہو جو اور اسکے متصل انکا فرار ہو۔ تیسرے شیخ حبیب الدین صاحب بن جاب
 شیخ رحیم الدین صاحب مدقبیلہ پر درخوش اخلاق فاسی خوان اول ضلع پانی پت بعدہ
 جمہوری وغیرہ پولیس میں ملازم رہے۔ بعدہ بعدہ نظارت مضفی احمد وہ ضلع اداہ ملازم رہے
 وہاں سے ضلع کرناں میں آئے اور تھانہ دار فریاد و شکایت اورین انتقال کیا۔ اور دین دفن ہو کر
 نہ ہوا انکا اہل سنت و جماعت تھا انکے دو بیٹے ایک محمد نصیر الدین دوسرے محمد پیر الدین محمد نصیر الدین
 ابن شیخ حبیب الدین صاحب۔ مذہب اہل سنت و جماعت فاسی خوان خوشرو صاحبان و شوکت
 ملازمت پولیس ضلع کرناں میں بعدہ محوری و خشکبگری سے بدرجہ بیٹی انسپکری پہنچے تین
 سال کی ملازمت کے بعد بیاض ملاحی ہونے مارمہ در درگزرہ بدرخواست خود خوشنیاں ہو
 فی الحال غازی نشین ہیں اپنی قوت بازو سے مکان سکنی بختہ بمقام باپی پت ملکہ کیا اور ملک
 رہنڈ اولہ و بستہ پورہ معرفت منشی منظر حسن صاحب رئیس مراد آباد ام اقبال ضلع مراد آباد وغیرہ کو
 اور کچھ اور اصنی ذریعہ بمقام باپی پت بھی خریدی انکے فرزند محمد حسام الدین و محمد رکن الدین وغیرہ
 وغیرہ ہیں۔ حسام الدین احمد مذہب اہل سنت و جماعت فاسی خوانہ عقیل فہیم ہیں عرفہ
 رہاست محمد آباد ملک کن بن مختاری کی باب پٹواری محکمہ زمین انکے دو بیٹے فرزند ہیں

[illegible]

لای نودا باغداران خطہ میں تھیں جس میں شریک تھے کرناں میں اور یہ وہی تھے
 لاری نودا لودھان تھیں جس میں ملازم ہیں جس سے پہلے لاری نودا لودھان تھیں
 اگر وہی ہیں جس سے پہلے میں تھیں کرناں میں ملازم ہیں جس سے پہلے لاری نودا لودھان تھیں
 لاری نودا لودھان تھیں جس سے پہلے میں تھیں کرناں میں ملازم ہیں جس سے پہلے لاری نودا لودھان تھیں
 بحالت جو انی انتقال کیا ۔

کرناں میں تھیں

اکرام الدین بن مفتی بیچ الدین مفتی المذہب نہایت حبیب اور خوبصورت تھے علم میں ایک عالم
 مستعد درجہ و تقویٰ میں کامل انکی شادی دختر شیخ کرم طینان صاحبہ سے ہوئی تھی لکن وہی
 اور وہی انکی پادشہ نہایت درجہ بلند تاجا بنجب نواب سادات علیہا صاحبہ کے ملک نہایت
 سرکار انگریز کمپنی بہادر کو تقویٰ کیا تا اسوقت کہ شہر کے (جواب منسلح مجوز میں شامل ہے)
 صوبہ تھے اور وہ صوبہ اسوقت پنج لکھ کے محاصل کا تاجا بہرہ گیری ملک مذکور کے لکنو گئے
 اور باڑی کے صوبہ دار تھے وہی تھے نہایت عیش و عشرت ایام زندگی بسر کر دیئے۔ کہنے ہیں کہ لکھ
 باور چنانہ میں ہندی کی جگہ مدینہ زعفران کا استعمال ہوتا تھا لکنو کے دو بیٹے تھے۔ ایک شیخ مراد
 دوم حکیم پناہ علی۔ شیخ مراد علی صاحبہ امیر مذہب تھے نانا صاحبہ شیخ کرم طینان
 صاحب کے ہیں صغریٰ سے رہے اور وہی مذہب اختیار کیا درجہ و تقویٰ میں لائق تھے
 ترکہ موروثی بہت کچھ ملا نام عمر بجال صین و عشرت بسر کی آقا باقر کے امام باڑہ میں بمقام
 لکنو دفن ہوئے مسک اکا اخلاقی تھا ۔

کرناں میں تھیں

حکیم پناہ علی صاحب مفتی المذہب نہایت درجہ و حبیب اور باو وضع تھے حرارت میں بہت طلب
 علی حبیب کا لیتے تھے جاجہ مادی الدین حیدر بادشاہ کے وقت سے اخیر زمانہ نصیر الدین حیدر
 بادشاہ تک شاہی طبعیوں میں پانسور و پید شاہرہ کے ملازم رہے۔ ابتدا سے لے کر

میں سوزل ہر کلمہ چوڑا بنانے کے راہ صاحب کے دوسروں پر مامور کیا اور
 وہاں اہم ترین ہے ۲۹ دھان منشا ہجری کو بمقام بنامیں انفال کیا اور بان میں مثنیٰ
 سلامت علی صاحب کے دفن ہوئے انکے دوا منشی حاجی مظہر حسن صاحب تیس مراد آباد ہیں -
 فقیر الدین بڑھئی ابو البرکات حنفی المذہب کا تحصیل درس مدرس میں مشغول رہتے تھے -
 دنیا کے امور سے کچھ سروکار نہیں تھا - شیخ شجاعت علی صاحب بن مولوی فقیر الدین صاحب
 آدمی خوبصورت وجہ جو دستے صرف نحو پڑھی تھی فارسی کی استعداد کامل تھی شاہ کھنکی
 حالات میں وکالت کرتے تھے دوسو تین سو روپیہ مامور ہی پیدا کرتے تھے اور انکو خرچ
 کرتے باعزت و قبیل پرور بہت تھے یہ ہما بنے تھے جناب حکیم رضی الدین خان صاحب کے
 آٹھ کچھ طب بھی پڑھی تھی اور انکی صحبت میں شیعہ مذہب کی جانب زیادہ مائل تھے - اور کبھی
 دست کشا وہ اور کبھی دست بستہ نماز پڑھتے تھے - انکے دو بیٹے ہوئے ایک مولانا نازاب علی
 صاحب دوم شیخ تار علی خان صاحب - +

ذکر مولانا نازاب علی

نام مولانا نازاب علی تھا چنانچہ ہر اول میں ہی منقوش تھا بلکہ صورتہ نزاب علی
 اور بھی آپ کے اسم فریت کے دو تھے ایک سرور حشیم من نزاب علی - اور دوسرا اللہ اعلم اجلی
 نزاب علی - جناب موصوفان سمون کے ساتھ دستخط بھی فرماتے تھے مگر مہر میں کندہ
 نہیں کروا تھا کنیت آپکی ابو البرکات اور لقب حضرت کارکن الدین محمد تھا البتہ بعد مراجعت
 حج عمرانی میں لقب و کنیت کندہ کرائے - و نیز صورتہ - ابو البرکات مکن الدین محمد

اس صحر کے بعد مستحقین بہ عبارت بھی زائد فرماتے تھے المدعو نزاب علی اور تولد آپکا
 تمام کلمہ علامہ ابن جوہر سے تار علی تولد بر خوردار ہے جو آپ کے والد بزرگوار سے

سے
 محمد حسن ابن منشی

ذکر مولانا نازاب علی

[illegible]

کتاب کے دکنوں میں مسوات کے باوجود ایسی حدیثیں گنجی احادیث میں چابی جلد امور
 مشافہ تصنیف میں غور و محنت فرماتے تھے اور سید ابی الغنیف کے بعض کتابیں عجیب بھی گئی ہیں
 اور جو مستقارات اکثر بلا دور و نزدیک سے آپ کے پاس آنے تھے اور ان کے جوابات میں
 غور فرمایا کرتے تھے وہ بھی بہت میں بعض کی نقل حافظ مولوی شوکت علی صاحب کے پاس کی جو محنت
 کی ہوئی موجود ہو اور اکثر بسبب عدم التفات اور نہ جمع کرنے کی کوشش یا گرد کے نف ہو کر اور باقی جو کچھ
 پاس موجود ہو وہ وقت وفات مقام سرسہ ہی میں رہتے تھے ملاذ و غباب مدوح کے
 بعد و صاحب بکرت تمام میں سب کا نام و نشان مندرج ہونا مشکل ہی بلکہ غیر ممکن ہو اس پر کلام
 طالب علی سے ناوقت وفات پیش پڑا تھے رہے اکثر طلبہ باہر کے فارغ التحصیل ہو کر چلے گئے کہ ان کا
 نام و نشان معلوم نہیں ہو سکتا ہر مدت تک لکھنؤ میں از جانب شعیب الدین حیدر بادشاہ مدینہ شاہی
 مدد دینی پر لازم رہے صد نا طلبہ کو درس فرماتے تھے بسن ایسی حالت میں سب طلبہ مدہ کا نام و نشان
 بکتر کر شیک شیک معلوم ہو سکتا ہو اگر کسی ذائقہ الاصفا سے صد نا انخاص فضیاب ہو مگر حدیث
 قد طلبہ کے نام مجکوبادین و مندرج کے جانے ہیں ۔ *

فہرست کتب تصنیفات غباب مدوح

شمس الضی لا زلۃ الدجی حاشیہ غلام یحییٰ یہ کتاب طبع ہوئی جو الغنیفات الزکیۃ فی موجدات
 السعدیۃ + مصفاۃ الاذعان فی تحقیق السحان یہ کتاب طبع ہوئی جو العشرۃ الکاملۃ
 فی تحقیقات السحانۃ رالازام محمد مخدوم عرف حکیم مخدوم بخش در و قول مولوی محمد اشد
 مشلقہ مصفاۃ الافغان + الغنیفات الکالیۃ فی ابطال الارادۃ الکلالیۃ + حاشیہ
 شرح بیامی نامہ + الترتیب المحلی فی مسائل المروءۃ امام المصلی ملقبہ نو شجاعت المستند
 بالمشاہل الضروریۃ + ازالۃ العضل عن اشعار المطول + القراضۃ الغالیۃ حاشیہ تکملة المصلی

الخصائص التي لها في الحديث في نزهة العرفان السعدية + القول العرفان في مسائل الحقيقة
 رسالة الشيخ بهار + البحار الكافية في مسائل العقيدة + رسالة الشيخ بهار + الخصائص
 الشافعية في إنبات ما لا موات + سبيل النجاح في التحصيل الفلاح شرح تحقيقات الشافعية
 على إنبات ما لا موات + رسالة جهادية + تعليقات المصنف على الشرح للقاضي + التعليقات
 الأحسن على الشرح مولانا محمد حسن + حاشية شرح مسلم للمولوي حمد الله + شوك الحواشي لا تترك
 الغواشي + المحل المتن في تحقيق التلقين + سماء الطريق لا بطل أقوال الرندي +
 هدايتا التبردين في مسائل الصديق + القول الفراء في تحقيق المستريح والمشرح + رسالة وزعيه
 رسالة فاطمة + الهالين شرح جلالين ناتمام + البيان الوافي في شرح القاضي ناتمام +
 البحار المتكيفة في الشهادة الجلية + شرح فارسي قصيدة بردة + ترجمه قصيدة براني
 كتاب الحواشي + رسالة در فضائل حضرت عثمان + رسالة معراجيه بربان عربي +
 شرح شامل المتن شمس بازغة ناتمام + استفتاءات جات متفرقة + تحريرات بر بعض
 أقوال مولوي عبد الحليم سيالكوتي متعلقة بما اهل به لعزله از طرف شاه عبد العزيز
 استفتاء در ابطال سجدة لعزله + مواعيد العرف في اداب الاكل والشرب +
 فتاوى الماربي في اداب الهيمة والشارب + قرأة العينين في مسائل مع الرجلين + رسالة
 در فضائل صديق اكبر فاروق اعظم + رسالة در وفات حضرت ايوب عليه السلام
 القول المبين في اداب البلدا الحريم + تحصيل الجراء باداب الامراء + شرح فارسي في تحصيل
 الجراء باداب الامراء + مسائل السداد في مسائل الافراد + هدايت الامام في اداب
 الاحرام + تحصيل القصة باداب النعم + الهككة على اللواء الهدى حاشية مولوي
 غلام محيي + فتاوى لجنة الروايات الاحرام في مجموعة الواقعات + خريفة الاقتال

من كتاب
 الخصائص
 الشافعية

من كتاب
 الخصائص
 الشافعية

سید علی ساکن سواتی - مولوی داود حسن سندھی - مولوی حبیب الرحمن
 محمد کرم دار رسول آباد و سواتی گنج کے تھے مولوی مزارجم اللہ ساکن راسی برہمی - مولوی
 سید محمد علی ساکن سینا پور مولوی محمدی ولد مظہر عبد العزیز ساکن کھنڈ - ملا علی
 ساکن پور سید علی محمد علی ساکن کھنڈ مولانا بازو ولد حکیم عبداللہ - ملا سلطان علانی
 ملا محمد علی ولایتی حال ساکن خالص پور محمد شیخ سیرنادرہ سواتی جو تحصیل دار تھے ملا سید
 بخاری - مولوی ولایتی ساکن نشان - ملا کارون ولایتی - ملا صاحبزادہ ولایتی
 ملا محمدی خواہ ولایتی ساکن کہ لا ضلع سینا پور - ملا فریب شاہ بخاری - ملا کمال احمد ساکن ملک
 قندہار - ملا صاحب - ملا ولایتی ساکن پشاور - مولوی غنی نعمی منجم ترجمہ فاروس محمد
 ہمایہ اللغات - مولوی داود علی ساکن سری ضلع مراد آباد - مولوی سوز علی - مولوی
 محمد خان کھنڈی - مولوی حسن علی ساکن کھنڈ - مولوی فخر الدین - مولوی شام علی -
 مولوی فخر الدین بن ساکن فتح پور - مولوی محمد حسن ساکن بنونی جوہر تہذیب و تصدیق
 ملا محمد صاحب مطبع نظامی - مولوی ذکریا کھنڈی - ملا شیخ ولایتی - میر الدین
 مولوی محمد اسماعیل ساکن کھنڈ - محمد علی کھنڈی - مولوی سید سرفراز علی سندھی - مولوی
 عبدالغفار سندھی - پیر ذہری غل مل حسین سندھی - مولوی کریم الدین سندھی - منشی کاظم
 سندھی - منشی رضی الدین سندھی - حکیم محمد ابراہیم بیہکیم محمد یعقوب ساکن کدو سوچو
 رامپور بن بشارہ بالنسب ویکہ لازم تو سید محمد ساکن کھنڈ سید محمد علی سندھی - ملا حسن - مولوی
 محمد کاظم علی دریا آبادی - مولوی شرف الدین - مولوی رحیم الدین - مولوی شمس علی سندھی -
 مولوی باقر علی سندھی - مولوی دکن الدین ساکن ہالنسی حصار - ملا احمد ساکن بھابھا مولوی شیخ
 عالم علی سندھی - منشی علی حسین صاحب سبیلہ ولد مولوی حکیم محمد حسن ساکن کھنڈ - اگر علی ساکن کھنڈ

مولوی عبدالکبیر ساکن اعظم گڑھ، حکیم مولوی عبداللہ ساکن پور ضلع اعظم گڑھ، حکیم مولوی سید اللہ
 ساکن نو مولوی عبدالرحمن ساکن نو۔ مولوی ابوبکر بخش ساکن اعظم گڑھ۔ مولانا
 عبدالرحمن ساکن اعظم گڑھ، مولوی عبدالحق ساکن گورکھ پور، مولوی عبدالغنی ساکن اعظم گڑھ
 ماسٹر سید محمد ساکن کورہ، ملا محمد دلاہی، ملا محمد نواز ساکن پشاور، مولوی غلام رسول
 ساکن پشاور، خجہ دہری سادو بد علی سدہی، مولوی عبدالحق ساکن بہار پور، مولوی باقر
 مرانی، مولوی ضیا الحسن موہانی، مولوی عزیز حسن موہانی، سید شرف علی ساکن
 کمر سال، مولوی محمد حسن ملکپوری، حکیم دادی علی ساکن موہان، مولوی محمد عالم ساکن رامپور
 سید شرف حسن، مولوی کریم بخش ساکن امرتسر، مولانا قشیش، عبد اللطیف، عبد الغنی،
 مولانا محمد الدین، مولوی وقار علی، مولوی بندہ علی، مولوی محمد علی، مولوی احمد علی خان
 ساکن دریا آباد، مولوی سید ارشد حسین ساکن دامی پور، مولوی شاہ عبدالسلام ساکن
 فتحپور، مولوی ذین العابدین خان صدر الصدور، مولوی سید محمد اسماعیل ساکن بانس برہی،
 مولوی عبدالرحمن محمد دم نادر ساکن نو، مولوی عبد اللطیف ساکن اعظم گڑھ، مولوی بخش احمد
 ساکن قاضی پور ضلع اعظم گڑھ، مولوی عبدالرحمن ساکن نو، مولوی محمد سخاں صدر الصدور
 سابق حال تعلقہ دارجید آباد دکن ساکن کاکوری، مولانا محمد علی خان رئیس مکنو حال ساکن مراد آباد

اور مہندہ تقریب ذیل میں نقل کیا فی ہن

صومۃ ما وشعۃ نبراس لا دیاء اضحی الفصحاء تاج الماہرین سعد المرءفین مولانا
 جمیل احمد مدظلہ العالی مقرن علی المہلکین فی شرح الجلالین الملقب بالتفسیر الغفار
 بحمد اللہ الباری، بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی انا انکتاب
 الحکیم ومن حلینا و هذا اصل المستقیم و مینا علی سوا المیسیل و الفخیر العظیم و انات

الخلق والحمد فائق القرآن العظيم والحق في قلوبنا ما يطعن به وعننا من عجزه العظيم
 من عجزه العظيم إلى السلك المستقيم ودلالة المنطوق والمفهوم إلى معانيه يعلم من علمه
 صلاحه لا غاية لها ولا انتها وسلم تسيمات كلامها ولا انقضاء عن غليله وحبيبه ونبيه
 الأسمى ورسوله انتهى إلى الملك المبدى الكبري في الجود والفضل والخلق العظيم وهو
 نور من نور ومنظهر الحق ومنظهر ظهوره شمس الضحى بدو الدجى مصباح القلم صاحب
 اللوام وتحت لؤلؤة ومثاق ومن الخدم وكشم ما ولي العلم والعلم وعلى الله الطهر سفينة
 النجاة وكهف الأمان وصحبه الزهر نجوم الهدى وإعاده الحق على قدم ما تهلل وحيا طلال و
 انهل لطلال والديم اما بعد فان علم التفسير علم رفيع الشأن باهر البرهان منبر الأبركات
 فائق علوم الإسلام والايمان صنف العلماء فيه تصنيفات حميدة والقوانين الفاتحة
 مفيدة من صغير كبير وطويل وقصير جامع بين الفوائد الجمة واللطائف العجيبة المهمة
 وقازوا بها فوزا لا آخره والاولى وحازوا واحراز والبركات والدرجات العلى ففهموا
 غر بالاجور والرضوان ومفطرة الغفور وذلك من عزهم الامور ومن جملة تلك المؤلفات
 تفسير مشهور بالجلالين للعلامه المحلى والسيوطي الاكملين كثير مصاه وتلخيص فقطه نحاول
 ما يجيب تخفاه وحفظه عريض حله غير حله وهو جيز ومم لا يجاز ولا يتجاوز عن العسر
 والا عجزا يقتضون يكون له تفسير ثان كافي في ايضاح مشكلاته وتحليل مغلطاته وتلخيص
 مفصلاته فوجبه عنان الحناية وتوفيهاهم اهتمام المجاهد اغنى بفرجه وتوضيحه وتبجيحه
 مولانا الامثال ومقدانا الاكمال لا فضل ازبد العلماء بحجة الفضلاء بقية السلف وخيرة
 الخلف يذكره المتقدمين تكلمه المتأخرين الذي يشار اليه بالبيان في صياغة البيا والتبيين
 في السبق في العلوم الضيقة وقروح معلى في حيلها فنون المنقليات مع البركات والاشقاء

[illegible]

صورة مارصفتة لاديب المطلق واللسان الطلق القنيل المنظر
النبيين العرف مولانا حمدا علم سما الله الاكبر مقترفا على
الهلاليين في شرح الجلالين - ٤٠

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا والصلوة والسلام على من لا نبي بعده
على الانبياء بالدين الذي هو افضل اديان شرعة ومنهاجا وعلى الهدى الذي اوفى
لسانك مسالمة البيضاء سرحا واصحابه الذين بذلوا جهدهم في نصرته دينه
اموالا ومجبا ما بعد فان علم القرآن اجل العلوم كالشمس بين النجوم اذ به يصبر
الانسان حكيمها بصير ومن يورث الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وهو يهدي الى الصراط
المستقيم ويدل على النجاة القوم محصلة ابرهه المخلصين فضلا وضيقة كسر الاضيا فذكر
علامه القلب بافان الايات ويذنب النفس باسل الاله فان الربانيون يتسكنون

علمه وادبهم الى الابد لم ير ضوءهما وانهما في هذا الاكل الثاني من كنه غمامه واهجر لحي الانعام
 في كنهه ورواها كتبها فيهم وادبهم من عاينهم بالبحر والبيت تروى القدم في قنانه وطلب من المشايخ
 في الشفق على ذكره وفكره كالاشواق واما الذي ينزل كتابا على طائفة من امرأتين في البحر
 ان يكون على قعر العلوم بالفيضان لا يقيم عليه بناء الاسلام والايمان ومن المدونات
 في المنبر المسمى بالجلالين الذي لم يزل قد روي واشتهر وفاق القميين بل افاضل الانام
 بالمشيخين ويضطر الرجل على الرجل العيون فهو وان كان من حيث اللفظ وجز القاسم لكنه
 بحسب المعنى في علومه ارجو وكثرة النوار كما لقى المشيخ حارث العقول في احواله معانية وكذا
 الاقدام في تحقيق مبانيه والى يرسنا هذا غير اجل من العلماء يتوضيخونه ولم يشهد واحد منهم
 ذيل الجهد على تشرحيه لكن مولانا التفسير والفاضل العديم النظمي محط رجل الافاضل مرجو
 الاما جده والامثال التي اشتهر بالفضائل في الاقطار كاشتهار الشمس في نصف النهار بتفقيه
 الفقهاء من فروع قواعد واصولها ويخمدى الحكماء من ابواب فرائده وقصورها حاد
 العلوم وهاد لقوافي الفهوم كاشف للاسرار النقلة عارف للاسرار العقلية صاحب البركان في التبيين
 وركن المقامات العلية ابو البركات ركن الدين محمد ولا تار على لازالت ظلال افضاله
 من ردة ودامت نجوم افلاكه مرصودة تحاول الشرح ذلك التفسير بسد لا على الطالين
 من الصغير والكبير وادبهم بالا ايضا حالمين بينه حق التبيين احاد في تحقيق واذا
 تفصيل على الكلام وبما به لجلالين في شرح الجلالين ولقد احسن الى من جد في طلبه
 ومن على الذي مال اليه بقلبه فهو نعم الخلف الذي جاء من السلف ولله دراسلافنا الذين
 اكرموا اسلافهم بالخلف شكري لا يزلوا واصف الطري خاصه ان يكسافا في كل ما وصفا
 طوبى من فضل الله تعالى ان يستقيم بالنظر من ذلك واما اريدوم مصنفه بالفضائل

والبرکات فی الدھر فاکسأر الله المسعدین وعلینا السلام
 علیک شاعران وایں بیاض شجاعت علی منشی الذهب ناری خوان تھے اور کوہ قافہ فانی کی
 پیری شمس و بحر ملکہ اد کو اشالی کیا ۔

حکیم ناز علی خان ابن شیخ نثار علی خان امیر تبارخ ۱۰۱۰ سید الاولیاء ۱۲۸۹ھ بروز
شنبہ بوقت شب اور وہ بین پیدا ہوئے جو ان صاحب علم ذکی الطبع سخی باعروت معارف
ہیں خداوند عالم نے اکثر اصناف کی ذات بابرکات میں جمیع کلمے میں صرف خود منطق
وفقہ وغیرہ میں کتب درسیہ جناب مولوی محمد عسکری صاحب پیش نماز مذہب الہیہ سے اور جناب
مولوی وزیر علی صاحب حنفی الذہب ساکن بجنور سے بمقام احمدیہ پڑھیں اور پھر بمقام علی
حضرت میں جناب مولانا مولوی سید جعفر علی صاحب علی اللہ مقامہ سے تکمیل کی یا نام
میں جناب مولانا مولوی دراب علی صاحب مرحوم مغفور وارد اور وہ بھی جناب مدوح سے
کچھ استفادہ کیا اور طب جناب حکیم عظیم علی خان صاحب مرحوم و جناب حکیم ابو علی خان صاحب
مرحوم تاول سے آخر تک تپری اور انہیں سے مطلب کیا چنانچہ حکیم ناز علی خان کتب درسیہ
طبیہ بہت اچھی طرح سے پڑھتے ہیں اور طب انکا بہت صاف اور تجربہ کامل ہے وہ بار
انگریزی میں شغف میں چند سالہ نفلٹ خوشنودی مزاج حکام و نیز خطوط و کتب مشہور رہا
کے انکے پاس موجود ہیں اور کمیٹی لوکل فنڈ ضلع و کیٹی شیوسپل اور وہ کے واکسین پڑھتے
ہیں تصنیف انکی رسالہ تذبذب القصد ہے جو بمقام لکھنؤ مطبع علوی شیخ علی حسن خان ہر نام
۹۔ بیچ انسانی ۱۲۸۹ھ ہجری چھاپہ ہوا۔ اور انگریزی مجسٹریٹ درج دوم مجسٹریٹ نثار گوشت
نمبر ۲۰۰۳ مورخہ ۱۵ جولائی ۱۲۹۰ھ میں نقول استا و انگریزی شامل کیا گیا ہے
راحت علی خان ابن حکیم ناز علی خان چودھری ذیحہ ۱۲۸۹ھ بمقام احمدیہ پڑھیں

میں تو صورت میں فارسی عربی چہ استعد کامل ہے لکن لا وعلا انکا پایہ بلند ہے
 کہ دفتر تباہ کے یاقین علی خان میں جو سنہ ۱۲۸۳ھ میں باد و صنان المبارک تاریخ ۱۵
 پیدا ہوئے۔ اس کے نام علی خان جو ۶۔ ذیقعد ۱۲۸۳ھ میں بمقام امر وہ پیدا ہوئے
 تاریخ تعلق کے خوشنویس ہیں۔ *

رکعت علی خان بن حکیم نیاز علی خان بن تاریخ ۱۷۔ ۱۸ محرم ۱۲۹۲ھ بمقام امر وہ پیدا ہوئے
 انگریزی میں درجہ منڈل سنہ ۱۸۹۲ء میں انٹرنل سنہ ۱۹۰۹ء میں پاس کیا جو ان خوبصورت
 درجہ میں فارسی کی عمدہ استعداد ہے ان کے ایک فرزند کاظم علی خان جو ۶۔ ربیع الثانی
 ۱۳۸۳ھ میں بمقام امر وہ پیدا ہوئے ہیں۔ *

حضنی عزیز الدین ابن معنی دولت معنی المذہب عالم باعمل تھے دفعہ خوب جاننے تھے آخر
 عہد عالمگیری و شاہ عالم میں دہلی کے معنی تھے انکی جاگیر پرگنہ سرگنج کے سوکانوں
 اور پرگنہ بیٹری ضلع بالسن بریلی کے سوکانوں تھے مگر حافظ رحمت خان نے اپنی حکومت
 میں کل ضبط کر لیے ہزار شکل و خرابی موضع نگرا بھگت پرگنہ سرگنج و موضع عمر پور پرگنہ
 بیٹری و الگداشت رکھا۔ دہلی میں انتقال کیا اور مقبرہ میں مولانا سار الدین صاحب کے
 دفن ہوئے ان کے دو بیٹے تھے ایک جمال الدین دوسرے حمید الدین۔ جمال الدین معنی المذہب

فکی الطبع فارسی کے منشی ذی اخلاق تھے۔ ان کے دو بیٹے تھے شیخ کریم بخش و منشی فخر
 شیخ کریم بخش کا والد کشیدہ قامت خوبصورت فکی الطبع طبیعت چھپاسی برس کی عمر میں ۱۲
 محرم ۱۲۹۲ھ ہجری کو رحلت کی مراد آباد میں سراے کے پاس ایک مسجد انکی بیوائی ہوئی جو
 اسی کے محلہ میں خوافی اپنی تجویز کے دفن ہوئے زبان علم کو بارہا نہیں کرا دسان انکو
 ان کے خضر بہت ہے۔ پانچویں برس تک نماز تہجد نہ پڑھتے تھے۔ ایک سال قرآن شریف

ذکر وقت طمان

ذکر منشی عزیز الدین

ذکر شیخ کریم بخش

روز پڑتے تھے، چلیں ہیں نگہ خاں میں کیا۔ *

۴۔ اور جیسے ہنگامہ درو و طوسی ہر روز بلاناظر پڑتے تھے۔ *

۵۔ چار سیکل و چار سو رضائی سالانہ محتاجین کو تقسیم کرتے تھے۔ *

۶۔ اسین سے ایک رضائی موسم سرما میں کاپ اور دہ لینے تھے۔ *

۷۔ ہندو ہزار روپیہ سالانہ کی آمدنی کے دیات انکے قرض و تصرف میں تھے۔ * اور خود بدولت اور ملی دو آدمی تھے جلد آمدنی مصارف محتاجین و احباب و دیگر امور میں صرف کر دیتے تھے۔ *

۸۔ جو کھانا سب لوگوں کو دیا جاتا تھا وہی خود کھاتے تھے یعنی ایک قسم کا کھانا خادم اور خود کھاتے تھے قرض نہیں ہوتی تھی۔ *

۹۔ پانچ سات دس مجذوبے لیوانہ از خود رفتہ انکے یہاں جمع رہتے تھے انکے کھانے پینے دلہاری کی طرف بہت توجہ ہوتی تھی۔ *

۱۰۔ بروز دہم محرم سرد پابرہنہ تقریباً کھل پوش کے جو فاضلی محمد عباس صاحب حق الملذوب رئیس مراد آباد کے مکان سے اٹھتا جو ساکنہ ہوتے تھے۔ *

۱۱۔ عشرہ محرم میں ہر ایک عز خانہ مراد آباد میں ایک ایک شیشہ گلاب کا اور ایک ایک روپیہ پڑاتے تھے۔ *

۱۲۔ غرہ محرم سے بارہویں تاریخ تک وہی رہنے کی دال و گوشت محتاجوں کو ہر نفیس کرتے تھے۔ *

۱۳۔ بیٹھہ صوفیہ کرام سے انکو حسن عقیدہ تھا مثلاً مراد آباد کے جو طوفیہا والے کھلاڑ ہیں اور دیگر مشائخ کے بہت خدمت کرتے تھے۔ *

۱۴۔ بدرہمہدین اسون نے میکر ایمین شیخ رکوشی وہابی و فریق دسوان کا ہے
 قہر کہا ۔ *

۱۵۔ طبیب کمال تھے جناب حکیم رضی اللہ عنہ خان صاحب موم سے طب پڑھی تھی اور انہوں نے
 فیض صحبت سے اکثر امور میں فیضیاب ہو کر نماز اتھ باندہ کر پڑھتے تھے لیکن روزہ
 کا نظارین تاخیر کرتے تھے ۔ *

۱۶۔ ایک ہفتہ چلے اپنی موت کا وقت اور دن بتا دیا تھا اور قبر کدہ واوی تھی جہاں دفن
 ہوئے اور کفن تیار کر رکھا تھا ۔ *

منشی فدا علی نقشبندی المذہب غریب صورت و جیہ کشیدہ قامت متقی پرہیزگار بہادر ۔
 سخی ذکی منشی تھے ۔ *

۱۔ زعمات فارسی انکے ملا تھے ہم طبرقعات مرزا قنیل میں ۔ *

۲۔ ہم بچپن برس کی عمر سے تادم وفات نماز پنجگانہ و تلاوت قرآن شریف نافذ نہیں ہوئی
 تھی ۔ باز پور سابق ضلع مراد آباد حال ضلع ترانہ میں منشی صاحب نائب تحصیلدار تھے
 مدت ملازمت کو تین ماہ گزرے تھے اور یہ نوکری ابتدائی تھی حکام عالی مقام کی طرف
 سے آبادی دیہات کی تاکہ زیادہ منی اس لیے صبح کو گشت دیہات واسطے فریگری
 رعایا کے کیا کرتے تھے ایک دن تنہا گھوڑے پر سوار چلے جانے لگے دیکھا کہ بانسول
 مع زن و مرد و مویشی ملادی ہر کار انگریز بہادر سے انکے نواب رامپور کی عملداری کو جاتی
 تھے اور عبداللہ خان تحصیلدار رامپور مع جماعت دو سو آدمیوں کے جو مسلح تھے ترغیب
 دیکر بچے جانا اور رامپور میں اسوقت نواب احمد علی خان مرحوم نواب تھے منشی صاحب
 نے جب یہ حال دیکھا تو شدت غم سے بیٹاب ہو گئے اور گھوڑا اپنا کسی نہی میں ڈال دیا

۳۔ اگر عرض منشی صاحب کلیداری علاقہ اوجھڑہ داری اور کمانڈر ہے
 ہے قلعہ منشی اور ہمیشہ سکوت میں رہتے تھے کسی سے اسے کھڑے تھے لیکن نماز
 جگہ نہ قرأت قرآن نہ کھانا اور دروازہ کبھی فوت ہونے سے اسے اسی حالت میں ایک
 سال بعد میں تصنیف فرمایا ۔ ۴

۵۔ مذہب اہلسنت و جماعت میں راسخ الاعتقاد وثابت قدم تھے ۔ ۵

۶۔ کتب فقہ اہلسنت و جماعت خوب یاد تھیں اور اکثر فتاویٰ پیش نظر رکھتے تھے مسائل
 جزیہ کو بے تکلف کتب فقہ سے کال پتے تھے ۔ ۶

۷۔ ابتداً نائب تحصیلدار بازپور کے ہوئے پھر تحصیلدار ملیر ضلع شاہجہان پور کے مقرر
 ہوئے اور مدت دراز تک ٹیپٹی کلکٹر رہے ۔ ۷۔ محرم ۱۲۸۵ھ کو مقام مراد آباد منتقل
 کیا اپنے بہائی شیخ کریم بخش صاحب کے پہلو میں دفن ہوئے ۔ تمام بابت داد و مکانات
 اپنے بیٹے منشی محمد مظہر حسن صاحب کو بذریعہ بیہ کے منتقل کیئے ۔ ۸

تذکرہ

منشی صاحب کی نانی صاحبہ مذہب امامیہ رکھتی تھیں اور عرصہ سے بخونہ ہو گئی تھیں
 انکی حالت تنہا میں یہ تھی مجلا امور سے بے تعلق مگر شہادت جسم و لباس اور ادراک
 نماز اور تلاوت کلام اللہ یہ امور کبھی فوت ہونے سے اس حالت میں عمر انکی والدہ کی
 یعنی منشی صاحب کی والدہ کی فریب پندرہ سولہ برس کے پہنچی اور کوئی صورت
 شہرہ شادی کی ہوئی تھی مستورات کنبہ کی اور خادہ کہیں سال جس وقت انکی نانی صاحبہ
 کوئی احمد پور میں پاتین تو کہیں کراچی شادی کی کچھ عرصے سے تعلق جو پاتین
 کوئی گھر اور اسکا بیوی کا گھر اور اسکے ایک لڑکی اور ایک لڑکا ہو گا چنانچہ جیسا کہ

زبان کی نہیں دیا ہے - ۱ -

آجست کہنے پر کہ غیبیہ امیرین کو کرامت نہیں ہوتی۔ امام کہتے ہیں کہ اہلسنت میں نہیں ہوتی ہر ایک غیبیہ اپنی طرف واسطے کاشف کائنات اور دوسرے کاشف شیطانی اپنے کو کرامت دیکر کہ امتداد جاتا ہے۔ +

صاحب تاریخ فرقتہ جگہ غیبیہ سنت و جماعت پر کہتے ہیں کہ سید حسین شہیدی خٹک کا دلی اللہ نے انوشیروان غیبیہ جو صاحب سید حسین صاحب علیہ الرحمہ کا مزار شریف بمقام مہر پٹاری پر ہے۔ حکایت یہ کہ ان کی قلم جہاں کا نام غیبیہ نفس ناطقہ کہتے ہیں اور حکام کے روپ فوت کمرانی کا اثر بنائے ہیں لکل و جہت ہو مولیما۔ +

ماہی مظہر حسن ابن منشی ذوالعلیٰ خلیفہ مذہب جو ان صاحب متقی پر سیر کار باعروت بن بختام شاہ جہان پور سلسلہ احمدین پیدا ہو نام تاریخی پر پیر اکیس سال حج بیت اللہ و زیارت حضرت خاتم الانبیاء سردار نام کو گنگا در لیدہ شمس داریات عربین شریفین و البس آئے نزل دار و پیہ کار خبرین عرف کیا قادر یہ مجد و یک سلسلہ میں ہوئی نفس میں عالمی روم کے مرید ہیں۔ انزیری مختبر شریف درجہ دہم نیو پٹاشی مراد آباد کے ہیں۔ عشرہ محرم میں حبیب تور شیعہ کے کچم بن صاحب نجوم و منشی صاحب نجوم دس سو تیکے ٹی اور الٹو اپنے ہاتھ سے فقر کو تقسیم کرتے ہیں اور سوز و غم و زانی موسم سرمایہ غریب کو تقسیم کرتے ہیں۔ اور زکوٰۃ دینے ہیں۔ +

شوکت حسن ابن حاجی مظہر حسن حنفی الذہب جو ان خوبصورت نیکے مزاج باعروت غازی بن کامل عربی بن شرح حماد نسفی اور شرح وقایہ و مہندی و مختصر معانی یک پڑا ہے انگریزی بعد از خدمت چربی ہو۔ لباس انکا فخر کی ہے۔ +

مکتبی حمید الدین حنفی الذہب آدمی وی علم و تہذیب و تقویٰ ہے۔ +

ذوالعلیٰ خلیفہ

آزاد گزشتہ

مکتبی حمید الدین

مگر یہ عمر و بن جوآنہ کے خضکی بابت اس سبب سے متاثر فرما گئے تھے اور یہ مقام بالمشہور یثربی
سال کی عمر میں انتقال کیا ان کے دو بیٹے ایک محمد بن دومر محمد حسین -
محمد بن حنفی المذہب جو ان کے شیدہ قامت مد تبر با وضع تھے پچتر برس کی عمر میں انتقال کیا
ان کے تین بیٹے محمد بخش علی حسین ظہور حسین یہ تینوں ہوشیار فہمیدہ لائق ہیں - اور
یہ تین حنفی المذہب ہیں - اور انکی ایک بیٹی ہیں جسکی شادی خواجہ الداجہ حکیم محمد محمد علی
صاحب سے ہوئی ہے -

ذکر محمد بن

محمد حسین حنفی المذہب فہمیدہ محاسب بیات کے کام میں ہوشیار سنہ ۱۰۸۰ء میں دو گائون
تھے ایک نگر دگر گنہ میر گنہ دوسرا عمر پور پر گنہ بیڑی ان دو گائون میں اولاد
احمل الدین داود احمد الدین نصف نصف کے شریک ہیں یہ جاگیر ایک نشان ہو پورانی
عمدہ نشانوں میں سے -

ذکر محمد بن

محمد حنفی ابن شیخ حسام الدین فضیلت خان ابن محمد حنفی و خدا بخش ابن فضیلت خان
محمد بخش ابن خدا بخش حامد بخش ابن محمد بخش یہ سب حنفی المذہب تھے مفصل حال انکا
معلوم نہیں -

ذکر محمد حنفی

حکیم مخدوم محمد بخش ابن محمد بخش حنفی المذہب جو ان دجیہ شیدہ قامت مخی پر تکلف تھے
کے درسیہ مقول و منقول کی اول سے آخر تک جناب مولانا تاراب علی صاحب کے موم سے
پڑھی تھیں - فخل درس و تدیس ہی جاری تھا - طب مرزا محمد علی صاحب طبیب بھی کھنڈ
سے حاصل کیا تھا اور انہیں سے مطب کیا تھا - بجز یہ انکا بہت بڑا ہوا تھا - جگہ کہتے ہیں
مستقر نہیں - جناب مولانا تاراب علی صاحب کے ساتھ حج کو گئے تھے اور بعد زیارت
مکہ میں شریعت و ایسے اسکے - کہ چادری الاولی ۱۰۸۰ء ہجری میں بمقام کھنڈ متوال کیا

ذکر حکیم مخدوم محمد بن

غازی الدین حیدر بادشاہ اور وہ نے قیس و سہ ماہواری و شیعہ سنیوں میں سلسلہ بدعتیں لکھا
جی مقرر کروا تھا چنانچہ ورنہ ان کے ہاتھ میں کوئی اولاد ان کے نہیں - ۷

نظام الدین ابن شیخ حسام الدین نجم بخش بن نظام الدین حکیم بخش بن رحیم بخش یہ نسب
خلف المذہب تھے مفضل حال ان کا معلوم نہیں - ۸

محمد بخش ابن حکیم بخش حافظ عالم متقی پرہیزگار نجد گداز قلعہ زبوی سے پاک صاف کماؤ
پینے لباس وغیرہ میں اشیاء حرام بلکہ مشتبہ کو استعمال نہیں کرتے تھے ہمیشہ اشیائے
ظاہرہ پاکیزہ و طلال مروہ میں لاتے تھے - دنیا سے کارہ و مذاکہ کی طرف راغب تھے ان کے
مکاشفات و ذوق عادات کثرت سے ہیں - ۹ قادر یہ خانہ ان کے مرید تھے اسی سلسلہ
چلنے تھے مولوی روم صاحب کی مثنوی کے دقائوق اس طرح بیان کرتے تھے کہ سامعین کو
وجہ ہوتا تھا - ان کے ایک لڑکی تھی ملکی شادی بناب حکیم فیروز علی خان صاحب رحمہ منور
سے ہوئی تھی یعنی دختر حافظ محمد بخش صاحب حکیم نیاز علی خان صاحب کی نانی تھیں -

فصل

حکیم فیروز علی خان صاحب زادہ شباب میں با احتیاط کامل آخر شب میں ناد علیا مظہر النجاشی
الی آخرہ پڑھتے تھے (ناد علیا کے حدیث قدسی ہوئے کا اقبال شیخ عبدالحق محدث
دہلوی نے کتاب اراج النبوۃ میں کیا ہے) اور پناہ شاہ ایک مجدد و پیر و سہ میں تھو
ان کے پاس ہی اکثر جا بارتے تھے چنانچہ ایک دن پناہ شاہ نے حکیم فیروز علی خان صاحب
مرحوم سے کہا بچہ ناد علی کا پڑھنا آسان نہیں یہ عمل جلالی ہے حکیم صاحب خاموش بیٹھو
میں ایک گھنٹے کے بعد پناہ شاہ نے کہا بچہ ناد علی تو عمل جلالی ہے مگر حضرت ابوبکر صدیق
علیہ السلام کی غایت تمہارے حال پر بعد ہر نیم جس طرح پڑھتے ہو پڑھنا جاؤ تمہارا

در نظام الدین
در محمد بخش

نے وہ حال ہے بعد تشریف دیر کے حکیم صاحب پناہ شاہ سے رخصت ہوئے اور قصد کیا کہ
 حافظ محمد بخش صاحب کو سلام کرتے ہوئے مکان کو جا دیں جب حافظ صاحب کی خدمت میں
 حاضر ہوئے اور سلام کر کے بیٹھے تو حافظ صاحب نے فرمایا کہ پناہ شاہ جیسا عاہل کی آنکھ سے
 انداز ہے ویسا ہی باطن کی آنکھ سے بھی انداز ہے اسکو بہت تھوڑا نظر آتا ہے کیفیت ہے
 کہ اسکو ایک گھنٹہ بعد کچھ تھوڑا نظر آگیا اور تھوڑا غفلت و روانہ علی سے باز رہا مگر اس فرزند
 اسکے ماترہ کی دی ہوئی روٹی یا اسکی جو ٹی چیز کھانہ لینا ایک ہفتہ بعد جب پناہ شاہ
 صاحب کے پاس جناب حکیم صاحب گئے تو ایک ٹکڑا روٹی کا دیکر کھاسا سچہ کھاؤ۔ جناب
 حکیم صاحب نے تامل کیا۔ پناہ شاہ بولے حافظ نے بکایا ہے۔ جناب حکیم صاحب فرماتے تو
 کہ کوئی فعل پناہ شاہ نے ایسا کیا کہ جس سے میری دل پر نہایت صدمہ ہو چکا تھا اور
 میرا دل اس ٹکڑے کے کھانے کے لئے جناب پر اجاڑا تھا۔ اس میں ایک خادم حافظ صاحب
 کا دوڑا ہوا آیا اور پناہ شاہ کو پکار کر کہا کہ اگر سارے لڑکے سے بولا تو بیان سے
 کمال و کھامیرے دل سے وہ حالت دور ہو گئی اور پناہ شاہ نے بعد سے وہ ٹکڑا روٹی کا
 واپس کر لیا حافظ صاحب کا انتقال بمقام امر وہ ۲۹۔ رجب ۱۳۳۷ کو ہوا۔ نواب
 نجیب الدولہ اور راجہ ملکیت اے نائب آصف الدولہ انکے خاص مقصد تھے مگر کوئی
 نفع دنیوی حاصل نہیں کیا۔

حافظ ابز و بخش ابن حکیم بخش حنفی المذہب حافظ عالم معنی پر مہر کار تھے ۶۔ بیج الاول
 مسئلہ کو انتقال کیا اور بمقام امر وہ دفن ہوئے۔

امانت علی ابن حافظ ابز و بخش حنفی المذہب طبیب عالم معنی خوب صورت و جید بلوان تھے
 مشہور ہے کہ وہ سن کی فصل وہ بلا تعلق تھان دیتے تھے اولاد و غمہ پرست نہایت

ذکر حافظ ابز و بخش
 ذکر امانت علی

کو خاں شامی و ظفر گزینا خانہ خلیلدار کرنا ل و سہ شتر ہون محرم ۱۲۸۵ھ بمقام کرا
 انشال کیا ایک بیٹے کے تھی ۔

مسماۃ سرفراز النساء امامیہ بنت امانت علی انکی شادی بنا جلد صاحب حکیم محمد امجد علی بن
 صاحب غلام علی کو سامہ ہوئی تھی پسماتہ او اسے واجبات و سنن و ملاوت کلام اللہ و
 و عقاد راستہ اللہ اطہار و اطاعت اپنے شوہر میں منتخب تازہ تھیں چوبیس برس کی
 عمر میں تباریح ۲۸ - ماہ ذیقعد ۱۲۸۵ھ بمقام امروہہ انتقال کیا اسنے بطن سے
 کوئی اولاد نہیں ہو وقت احتضار جو اس انکے صحیح و درست تھے ۔ سورہ لیل و
 شاد تین و دیگر ادھیہ اپنی زبان سے بصاحت تمام پڑھ کر انتقال کیا مرنے سے تھوڑے
 دیر پہلے جناب حکیم نیاز علی خان صاحب قبلہ نے دریافت کیا کہ طبیعت کیسی ہو جواب
 دیا دنیا کے چوڑے کا بہت کم زائے باقی ہو لیکن جناب والدہ صاحبہ سے اسکا
 ذکر نہ کرنا کہو صد مہر کا چانچہ بعد انتقال اپنے مکان موروثی میں جو کچھ قاضی
 من محلات امروہہ واقع ہے دفن ہوئیں اور اس جگہ ایک مسجد اور ایک امام بارگاہ
 عالیشان تعمیر کیا گیا ۔ متولی اسکے جناب سے طلب حکیم نیاز علی خان صاحب قبلہ بظلم
 العالی ہیں ۔ یہ مسجد اور امام بارگاہ فرومن شیشہ آلات جہاز فانوس سے زین و تراب
 رہتا ہے ۔ ایام عشرہ محرم اور دیگر ایام مبارکہ میں مجالس عز و جناب غلام علی
 علیہ التمجید و الشنا کی منعقد ہوتی ہیں اور شیرینی تقسیم ہوتی ہے ۔ حافظ سید
 منظور حسین صاحب امامیہ کا تعلق اس امام بارگاہ سے تاحیات انکی رہا دو تین گھنٹے
 قریب عمر چھک کر ایک منزل کلام اللہ پر روز پڑھتے تھے ۔ اور فی الحال حافظ محمود خان
 امامیہ کا تعلق سے جو بانداد انکی والدہ صاحبہ اور جناب والدی ماجدی بظلم اللہ

نکسماۃ سرفراز النساء

واسطے مرتب شد امام باڑہ موصوفہ وقت کی برائے دو فون وقت ناموں کی نقل بل بن

نقل وقت نامہ

درجہ ہے - ۴

کاغذ شام ہفتہ روزہ

بیکہ مسماۃ ملک السار بنت حکیم صنی الدین خان زو جہ شیخ المانت علی ساکنہ قصبہ مروہہ شہر
مراد آباد ضلعہ الی کورٹ آباد کی ہوں - ۴

جو عجبہ مقررہ فی ایک قطعہ دستار دیز وقت نامہ جائداد مفصلہ ذیل کا تاریخ ۶ جمادی الاول
کو بنام حکیم نیاز علی خان صاحب متولی بر کاغذ سادہ لکھوا کر اور العبد اپنے اور
ہمواسیر و گواہی دیگر ان سے مرتب کر دیا ہوا الحال بر کاغذ شام چب صمدہ مست
تحریر کر اگر کمال صحت نفس و ثبات عقل اپنی کے اترا کر کرتی ہوں اور لکھے دیتی ہوں کہ ایک
مکان امام باڑہ دو کونہ شمار ویہ اور ایک مکان زمانہ متقل امام باڑہ مذکور جانب
مشرق مشتمل عمارت یک الان و پین آن کہ پہل جنوبیہ و دو کوٹھری و یک چوٹھی
شمار ویہ و تہ خانہ و پاخانہ جملہ مکانات تعمیر از خشت پختہ مستقف تجو ب و گری و
چہات و چہاد و چو گھٹ و گواڑ مسج برد و دروازہ جدا گانہ و دیوار احاطہ دارائی
تحت مکانات و صحن و راہ و آبچگس مسج جملہ لوازم و سامان تیار کردہ مقررہ واقع محلہ
قاضی زادگان منعمات احمد بہ اور موازی تین بسوہ سات بسوہ النبی معانی مع زینداری
منجملہ چہ بسوہ چودہ بسوہ النبی پٹی علیحدہ از حملہ و رو بست بست بسوہ معانی زینداری
موضع ہٹوہ اور دس بسوہ معانی مع زینداری منجملہ بست بسوہ معانی مع زینداری
پیک ہٹوہ پر گنہ احمد بہ مذکور جملہ جائداد محدودہ مفصلہ
ذیل البیہ تین ہزار پانسوہ و بیہ کو قرۃ الی اللہ دوام کو واسطے تغیرہ داری و

صرف تفریہ داری حضرت امام حسین علیہ السلام کے وقف کر کے کسی نیاز علی خان صاحب
 ولد شاعر علی خان صاحب نے کور ساکن امر وہ کہ مکانات و جائیداد مذکور کا متولی مقرر کیا
 تمام مقام ذات اپنی کا کیا چاہیے کہ متولی مذکور امام باڑہ مذکور میں حسب دستور متفرقہ عالی
 کے تفریہ داری موافق اور جو علی مذکور میں تفریہ داری زمانہ و ممانداری کرتا رہے اور موافق اپنی
 راستے کی آمدنی بہت دسواں شہما و مذکورہ بالا کو اسم تفریہ داری و مجلس و تیاری فرس
 وغیرہ میں صرف کرے اور متولی مذکور کو کلیتہً اختیار حاصل ہے کہ اپنی طرف سے جس کو
 کام کی لائق دیکھے اور جانے اپنی جیات میں متولی جائیداد مذکور کا کر کے قائم مقام ذات
 اپنی کا کرے ورنہ بعد متولی مذکور کے اولاد بزرگ ذکور متولی مذکور کی مثلًا بعد متولی
 زمین مگر مذہب اثنا عشری ہونا متولی کا مشروط ہے کسی زمانہ میں کسی متولی کو نسبت
 جائیداد مذکور کے اختیار بیع و شرا و زمین جائیداد و متوفیہ مذکور کا حاصل نہوگا اور مجربہ متفرقہ
 کو بعد تحریر وقف نامہ اسحقا قلیک باء الدین بیچ دسنا و بیز بندہ و تحریر وقف نامہ بی نام
 شخص دیگر کے نہیں اس واسطے یہ چند کلمہ دسنا و بیز وقف نامہ تخلیک نامہ لکھ دے کہ سند ہوں
 اور کام آویں ۔

حد و دارج امام باڑہ مردانہ ۔
 شرقی غریبے جنوبی شمالی
 حویلی خور دینی حویلی سید محمد حویلی سید محمد کوچہ نانڈہ ۔
 امام باڑہ زمانہ چوترا شاہ ولایت مذکور۔

حد و دارج حویلی خور دینی امام باڑہ زمانہ ۔

شریف غریبے جنوںے نماںے
 حلی سید علی حیدر امام باڑہ کلان حلی سید علی حیدر کوچہ ناقدہ -
 مذکور - وسید داد علی

حدود اربع موضع ہٹوہ

شریف غریبے جنوںے نماںے
 موضع بتلی دکیہ موضع ہریانہ موضع عسکری پورو موضع سیونالی -
 امیر پور -

حدود اربع موضع پاک ہٹوہ

شریف غریبے جنوںے نماںے
 موضع ہٹوہ موضع ہٹوہ موضع ہٹوہ موضع ہٹوہ
 خیر تباریخ انیسویں مارچ ۱۲۷۵ء دستاویزہ انتظام امر دہلی کلہی گئی - *
 العبد شہد باقیہ گواہ شد گواہ شد
 ملک النساء بقلم السید محمد عسکری شیخ لہو شیخ داد علی
 صادق طینخان گواہ شد لا الہ الا اللہ محمد علی خان نقوی
 محمد جواد نقوی شیخ شہزاد علی عابد علی بن محمد علی خان نقوی
 احمد الدین قادی مین احمد احمد الدین نواز سن علی سید سجاد علی
 حسین علی ولد سید عبد علی میر صفہ حسین بیاض علی مرثیہ خوان -
 گواہ شد صادق علی خان سید محمد محمد حسین سینی اصغر حسین
 سید شہریار کاب

فصل وقت نامزدیگر

بیکہ حکیم امجد علی خان ولد حکیم ابو علی خان مرحوم معافیہ دار ساکن قصبہ مردہہ ضلع مراد آباد
کاہون +

جو مواری و دہ دس بیوانشی سانی مع زمینداری بمجلہ پٹی دس بیوہ مع حصہ باغ سر
ورختی انجہ واقع موضع بادپورہ محکودہ ذیل برگزہ حسن پور حقیقت ملکہ مقبوضہ موروثی
منقر کی ہے اب مجہ مقررے برضا و رغبت اپنی حقت مذکورہ کو واسطے صرف امام باڑہ و
مسجد محکودہ ذیل واقع امرہ محل کو چہ قاضی زادہ کی وقف کر کے حکیم نیاز علی خان ولد
حکیم شہر علی خان ساکن قصبہ مردہہ مذکور بیٹہ معافیہ دار کو متولی اسکا مقرر کیا متولی مذکور
اور انکے قائم مقاموں کو چاہیے کہ آمدنی حقیقت موقوفہ مذکورہ کی ہیشہ صرفت مجاہد جناب
خامس لعل عابد التوحید والنشا اور صرف ضروری مسجد و دیگر امور خیر متعلقہ امام باڑہ و مسجد
موصوفہ میں باخبر خود کرتے رہیں اور اب اس وقت کا مقررے بطور مدیاری و احاطہ
سمان ملک النساء زوجہ شیخ امانت علی و سر فراز النساء زوجہ اولی اپنی کو بخش دیا
کہ اس کار خیر سے عند اللہ انکے ثواب ماحور ہوتی رہیں اور متولی مذکور کو اختیار ہو
کہ اپنی اولاد یا اپنے خاندان میں جسکو لائق اس کام کی جانیں اسکو اپنی طرف سے
متولی اس جائیداد کا مقرر کر دیں مگر مذہب شیعہ عشری ہونا ہر متولی کا ہر وقت میں
مشروط ہو اور جو متولی کسی وقت میں اور جو متولی کی اولاد کسی وقت میں خلافت
مذہب ہو جائے نویری اولاد اور جملہ مومنین امر و مہ کو اختیار ہو گا کہ باستغانت
عدالت کسی اور شخص کو اپنے خاندان میں سے جو مذہب شیعہ عشری ہو متولی مقرر
کر دیں اور ہمیشہ ہر ایک متولی کو دراب نفری متولی بطور مذکورہ بالا اختیار ہو گا

کریا یہی ہے کہ مذکورہ بالا متحرک سے اور اگر کوئی متولی یا متحرک متولی مانجا اپنے کے
 فوت ہو جائے تو ایسی جگہ پر اولاد لاکر متولی متولی کی بشرط موجود ہو جو صفات مذکورہ بالا
 کے اور در صورت ہونے اولاد کے کوئی شخص لائق بشرط ہونے صفت مذکورہ کے ورنہ
 آگے میں سے متولی ہوا کر گیا اس واسطے یہ وقف نامہ لکھ دیا کہ سند ہو اور کام آوے ۔

حد و داریج موضع باونپورہ +

شریف نے غریبے جنوے شامے
 موضع مکملہ پیشپور موضع بالسی و کیشری و بعض کلا پچھو بلا و بیٹ پورہ
 بلدانہ +

حد و داریج امام باڑہ مسجد موصوفہ

شریف نے غریبے جنوے شامے
 حویلی سید علی حیدر چوہترہ سید شریف الدین بک حویلی سید محمد مدد کو چھ تافذہ پسند و دادہ
 درازہ قدیم امام باڑہ صاحبہ فاشاہ والا
 موصوفہ ۔
 کلان امام باڑہ موصوفہ ۔

المرقوم یکم ماہ مارچ ۱۳۵۶ء یہ وقف نامہ بمقام امر و رحمہ تعلیم محمد صادق حسین ولد سید غلام
 ساکن امر و رحمہ تحریر یافت +

الحمد للہ گواہ شد گواہ شد شہد بانیہ
 امجد علیخان تحصیل انبرا مرزا واحد علی بیگ سید نیاز علی ساکن السید محمد حسن
 ساکن امر و رحمہ تعلیم خود ساکن مرزا تعلیم خود نجلہ بجا پوتہ بقلم خود ۔

سید محمد حسین حسینی مبارک علیخان سید محمد حسین حسینی

گواہ شد قمر سادات بن کاتب وقت قتل علی بن ابی طالب علیہ السلام

کہ انتقال خباب بن احمد حضرت والدہ مدظلہ العالی نے دوسری شادی سہ ماہ بنی النضر

دختر شیخ محمد حسن صاحب میں بریلی سے کی جسکے جن سے ہم وہابی اور دہلوی

مشاہدہ موجود ہیں اور خباب اللہ صاحبہ ہی کوئی دقیقہ اطاعت فرما بیرواری میں

حضرت قلی کا بیٹا صاحب کے فروگزاشت نہیں کرتے۔ مگر جو وقت صد مدہ حضور خباب مرحوم

حضرت والدہ ماجدہ مدظلہ العالی کو ہوتا ہے بے اختیار آنسو آنکھوں میں بہا کرتے ہیں

شیخ حسن ابن شیخ سلطان شیخ اسماعیل ابن شیخ حسن شیخ ابراہیم ابن شیخ اسماعیل

شیخ رحیم بخش ابن شیخ ابراہیم ابن بزرگون کا حال مفصل ریاضت نہیں ہے -

خدا بخش ابن رحیم بخش امامیہ فارسی میں کامل اور فارسی کے ناظم و ناشر تھے عربی کی

ضروری سند حاصل تھی بمقام کتبستان انتقال فرمایا -

شیخ علی بخش ابن خدا بخش امامیہ نہایت وجہ اور خوبصورت اور ذی استعداد و معاملہ فہم تھے

اکہ شادی دختر شیخ اکرام الدین خان صاحب سے ہوئی تھی جب ملک و ہیکلہ منقولہ لبر کا

کہنہی لکھنؤ بہار رہا اور شیخ اکرام الدین خان لکھنؤ کو واپس گئے تو صاحبان لکھنؤ بہار

نے انکو کاشی پور و ٹھاکر دارہ کا تحصیلہ اردہ مقرر کیا دو برس تک تحصیلہ اردہ تک پہنچے

پھر نوکری چھوڑ کر لکھنؤ چلے گئے وہاں زماڑ نواب سعادت علی خان و غازی الدین صاحب

بادشاہ میں چکلہ دار محمدی وغیرہ کے رہے اور ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۸۰ کو بمقام کتبستان

انتقال کیا انکے تین بیٹے غایت علی عرف امام بخش محمد علی قاسم علی اور ایک بیٹی تھی

جسکی شادی حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم کے ساتھ ہوئی تھی جناس حکیم احمد علی خان صاحب

والدہ ماجدہ مدظلہ العالی انکے بیٹے ہیں -

شیخ حسن

شیخ رحیم

شیخ علی

حکیم ابوالحسن۔ ذکر حکیم بندہ حسن صاحب۔

امام حبیب ابن علی حبیب امامیہ خوبصورت ذکی متقی پرمیتر کائناتے تبارخ ۱۳۳۰ محرم ۱۳۳۱ ہجری
اشی بر سر کی عمر میں بمقام لکھنؤ انتقال کیا اور مال کثرت سے کی کو لا میں دفن ہوئے۔ +
حکیم بندہ حسن ابن حبیب غایت علی عروت شیخ امام حبیب امامیہ خوبصورت کشیدہ قامت رنگ
سرخ و سفید قاضی فارغ التحصیل جامع معقول و منقول طبیب کامل علوم میں
شگرا اپنے امون معتقی مولانا مولوی تراز علی صاحب مرحوم کے تھے اور حصول علم
طبیب طبیب حکیم عبدالعزیز حکیم ابو صاحب شاگرد رشید حکیم مرزا محمد علی صاحب مرحوم
کیا اور سرکار عالی جاہ چودہری حشمت علی صاحب بہادر نطقہ دار و آثریری مجتہد شریف و رئیس
سند طب صلیع ہر دوئی ملک اودھ میں معزز و محترم بہت۔ طبابت مدت دراز تک ملازم رہے
اور تمام امرا و غریبا کو انکی ذات سے فیض تھا خاص اہالیان سندیلہ و اطراف و جوانب
کے مریض بکثرت آتے تھے اور شفا پا کر شادان و فرحان چلے جاتے تھے۔ اکثر اوقات
خود سرکار موصوف اور رنگ آباد و غیر آباد و طبع آباد کا کوری وغیرہ بمرض علاج و
سما کو پہنچتے تھے طبیب بہت وسیع تھا دست شفا خدائے ایسا عطا کیا تھا کہ مریض
رومرو آبا کو یا کہ صحت ہوتی۔ +

ایک مرتبہ بمقام سندیلہ خاص مرض ہیفہ بکثرت ہوا تمام رؤسا و اہل اسے سندیلہ پریشان
ہو کر لکھنؤ و کانپور و دیہات وغیرہ چلے گئے یہاں تک کہ از جانب سرکار منادی ہوئی
کہ نصیب کو خالی کر دو مگر حکیم صاحب موصوف نے حالت مرض میں عزائے سندیلہ کو
چھوڑنا پسند نہ کیا اور جو مریض آتا تھا دقت و بیوقت اپنا عصا سے پیری لکھنؤ و کئی
اپنے ملازم کے اسکے ہمراہ جاکر خوب کوشش و محنت سے دوا و علاج کرنے سے شکر الخراج
ہوئے زیادہ تھے غلیظ۔ جلیم۔ خوش مزاج۔ خوش لباس۔ ظہرت بچہ نے ہمان نوازی
غریب پروری جی طریقہ انکا تھا۔ مروت سخاوت بھی کمال درجہ تھی طبع کی طبیب انکے پاس نہیں
تھی اور بہت عابد و زاہد متقی ایثار تھے۔ قرآن مجید روزمرہ تلاوت فرماتے قرآن مجید
ایسا یاد تھا کہ اکثر اوقات حافظوں کو حالت نزاع میں ٹوک دیا کرتے تھے۔ اسما شاگردان
جناب موصوف ذیل میں درج ہے۔ +

اسماء شاگردان جناب موصوف

حکیم لدا حسن ولد حکیم بندہ حسن صاحب مرحوم۔ حکیم عاشق حسن ولد حکیم بندہ حسن صاحب مرحوم۔
چودہری محمد عظیم صاحب غلطہ دار سندیلہ۔ حکیم سید جاوید علی صاحب شاگرد رشید۔
آدمی حسن سندیلہ۔ عاشق علی سندیلہ۔ چودہری محمد جان۔ چودہری علی جان۔ +
شیخ یاقوت حسین۔ عتبار پورہ۔ ۱۰۵۰۔ ۱۰۵۱۔ ۱۰۵۲۔ ۱۰۵۳۔ ۱۰۵۴۔ ۱۰۵۵۔ ۱۰۵۶۔ ۱۰۵۷۔ ۱۰۵۸۔ ۱۰۵۹۔ ۱۰۶۰۔ ۱۰۶۱۔ ۱۰۶۲۔ ۱۰۶۳۔ ۱۰۶۴۔ ۱۰۶۵۔ ۱۰۶۶۔ ۱۰۶۷۔ ۱۰۶۸۔ ۱۰۶۹۔ ۱۰۷۰۔ ۱۰۷۱۔ ۱۰۷۲۔ ۱۰۷۳۔ ۱۰۷۴۔ ۱۰۷۵۔ ۱۰۷۶۔ ۱۰۷۷۔ ۱۰۷۸۔ ۱۰۷۹۔ ۱۰۸۰۔ ۱۰۸۱۔ ۱۰۸۲۔ ۱۰۸۳۔ ۱۰۸۴۔ ۱۰۸۵۔ ۱۰۸۶۔ ۱۰۸۷۔ ۱۰۸۸۔ ۱۰۸۹۔ ۱۰۹۰۔ ۱۰۹۱۔ ۱۰۹۲۔ ۱۰۹۳۔ ۱۰۹۴۔ ۱۰۹۵۔ ۱۰۹۶۔ ۱۰۹۷۔ ۱۰۹۸۔ ۱۰۹۹۔ ۱۱۰۰۔ ۱۱۰۱۔ ۱۱۰۲۔ ۱۱۰۳۔ ۱۱۰۴۔ ۱۱۰۵۔ ۱۱۰۶۔ ۱۱۰۷۔ ۱۱۰۸۔ ۱۱۰۹۔ ۱۱۱۰۔ ۱۱۱۱۔ ۱۱۱۲۔ ۱۱۱۳۔ ۱۱۱۴۔ ۱۱۱۵۔ ۱۱۱۶۔ ۱۱۱۷۔ ۱۱۱۸۔ ۱۱۱۹۔ ۱۱۲۰۔ ۱۱۲۱۔ ۱۱۲۲۔ ۱۱۲۳۔ ۱۱۲۴۔ ۱۱۲۵۔ ۱۱۲۶۔ ۱۱۲۷۔ ۱۱۲۸۔ ۱۱۲۹۔ ۱۱۳۰۔ ۱۱۳۱۔ ۱۱۳۲۔ ۱۱۳۳۔ ۱۱۳۴۔ ۱۱۳۵۔ ۱۱۳۶۔ ۱۱۳۷۔ ۱۱۳۸۔ ۱۱۳۹۔ ۱۱۴۰۔ ۱۱۴۱۔ ۱۱۴۲۔ ۱۱۴۳۔ ۱۱۴۴۔ ۱۱۴۵۔ ۱۱۴۶۔ ۱۱۴۷۔ ۱۱۴۸۔ ۱۱۴۹۔ ۱۱۵۰۔ ۱۱۵۱۔ ۱۱۵۲۔ ۱۱۵۳۔ ۱۱۵۴۔ ۱۱۵۵۔ ۱۱۵۶۔ ۱۱۵۷۔ ۱۱۵۸۔ ۱۱۵۹۔ ۱۱۶۰۔ ۱۱۶۱۔ ۱۱۶۲۔ ۱۱۶۳۔ ۱۱۶۴۔ ۱۱۶۵۔ ۱۱۶۶۔ ۱۱۶۷۔ ۱۱۶۸۔ ۱۱۶۹۔ ۱۱۷۰۔ ۱۱۷۱۔ ۱۱۷۲۔ ۱۱۷۳۔ ۱۱۷۴۔ ۱۱۷۵۔ ۱۱۷۶۔ ۱۱۷۷۔ ۱۱۷۸۔ ۱۱۷۹۔ ۱۱۸۰۔ ۱۱۸۱۔ ۱۱۸۲۔ ۱۱۸۳۔ ۱۱۸۴۔ ۱۱۸۵۔ ۱۱۸۶۔ ۱۱۸۷۔ ۱۱۸۸۔ ۱۱۸۹۔ ۱۱۹۰۔ ۱۱۹۱۔ ۱۱۹۲۔ ۱۱۹۳۔ ۱۱۹۴۔ ۱۱۹۵۔ ۱۱۹۶۔ ۱۱۹۷۔ ۱۱۹۸۔ ۱۱۹۹۔ ۱۲۰۰۔ ۱۲۰۱۔ ۱۲۰۲۔ ۱۲۰۳۔ ۱۲۰۴۔ ۱۲۰۵۔ ۱۲۰۶۔ ۱۲۰۷۔ ۱۲۰۸۔ ۱۲۰۹۔ ۱۲۱۰۔ ۱۲۱۱۔ ۱۲۱۲۔ ۱۲۱۳۔ ۱۲۱۴۔ ۱۲۱۵۔ ۱۲۱۶۔ ۱۲۱۷۔ ۱۲۱۸۔ ۱۲۱۹۔ ۱۲۲۰۔ ۱۲۲۱۔ ۱۲۲۲۔ ۱۲۲۳۔ ۱۲۲۴۔ ۱۲۲۵۔ ۱۲۲۶۔ ۱۲۲۷۔ ۱۲۲۸۔ ۱۲۲۹۔ ۱۲۳۰۔ ۱۲۳۱۔ ۱۲۳۲۔ ۱۲۳۳۔ ۱۲۳۴۔ ۱۲۳۵۔ ۱۲۳۶۔ ۱۲۳۷۔ ۱۲۳۸۔ ۱۲۳۹۔ ۱۲۴۰۔ ۱۲۴۱۔ ۱۲۴۲۔ ۱۲۴۳۔ ۱۲۴۴۔ ۱۲۴۵۔ ۱۲۴۶۔ ۱۲۴۷۔ ۱۲۴۸۔ ۱۲۴۹۔ ۱۲۵۰۔ ۱۲۵۱۔ ۱۲۵۲۔ ۱۲۵۳۔ ۱۲۵۴۔ ۱۲۵۵۔ ۱۲۵۶۔ ۱۲۵۷۔ ۱۲۵۸۔ ۱۲۵۹۔ ۱۲۶۰۔ ۱۲۶۱۔ ۱۲۶۲۔ ۱۲۶۳۔ ۱۲۶۴۔ ۱۲۶۵۔ ۱۲۶۶۔ ۱۲۶۷۔ ۱۲۶۸۔ ۱۲۶۹۔ ۱۲۷۰۔ ۱۲۷۱۔ ۱۲۷۲۔ ۱۲۷۳۔ ۱۲۷۴۔ ۱۲۷۵۔ ۱۲۷۶۔ ۱۲۷۷۔ ۱۲۷۸۔ ۱۲۷۹۔ ۱۲۸۰۔ ۱۲۸۱۔ ۱۲۸۲۔ ۱۲۸۳۔ ۱۲۸۴۔ ۱۲۸۵۔ ۱۲۸۶۔ ۱۲۸۷۔ ۱۲۸۸۔ ۱۲۸۹۔ ۱۲۹۰۔ ۱۲۹۱۔ ۱۲۹۲۔ ۱۲۹۳۔ ۱۲۹۴۔ ۱۲۹۵۔ ۱۲۹۶۔ ۱۲۹۷۔ ۱۲۹۸۔ ۱۲۹۹۔ ۱۳۰۰۔ ۱۳۰۱۔ ۱۳۰۲۔ ۱۳۰۳۔ ۱۳۰۴۔ ۱۳۰۵۔ ۱۳۰۶۔ ۱۳۰۷۔ ۱۳۰۸۔ ۱۳۰۹۔ ۱۳۱۰۔ ۱۳۱۱۔ ۱۳۱۲۔ ۱۳۱۳۔ ۱۳۱۴۔ ۱۳۱۵۔ ۱۳۱۶۔ ۱۳۱۷۔ ۱۳۱۸۔ ۱۳۱۹۔ ۱۳۲۰۔ ۱۳۲۱۔ ۱۳۲۲۔ ۱۳۲۳۔ ۱۳۲۴۔ ۱۳۲۵۔ ۱۳۲۶۔ ۱۳۲۷۔ ۱۳۲۸۔ ۱۳۲۹۔ ۱۳۳۰۔ ۱۳۳۱۔ ۱۳۳۲۔ ۱۳۳۳۔ ۱۳۳۴۔ ۱۳۳۵۔ ۱۳۳۶۔ ۱۳۳۷۔ ۱۳۳۸۔ ۱۳۳۹۔ ۱۳۴۰۔ ۱۳۴۱۔ ۱۳۴۲۔ ۱۳۴۳۔ ۱۳۴۴۔ ۱۳۴۵۔ ۱۳۴۶۔ ۱۳۴۷۔ ۱۳۴۸۔ ۱۳۴۹۔ ۱۳۵۰۔ ۱۳۵۱۔ ۱۳۵۲۔ ۱۳۵۳۔ ۱۳۵۴۔ ۱۳۵۵۔ ۱۳۵۶۔ ۱۳۵۷۔ ۱۳۵۸۔ ۱۳۵۹۔ ۱۳۶۰۔ ۱۳۶۱۔ ۱۳۶۲۔ ۱۳۶۳۔ ۱۳۶۴۔ ۱۳۶۵۔ ۱۳۶۶۔ ۱۳۶۷۔ ۱۳۶۸۔ ۱۳۶۹۔ ۱۳۷۰۔ ۱۳۷۱۔ ۱۳۷۲۔ ۱۳۷۳۔ ۱۳۷۴۔ ۱۳۷۵۔ ۱۳۷۶۔ ۱۳۷۷۔ ۱۳۷۸۔ ۱۳۷۹۔ ۱۳۸۰۔ ۱۳۸۱۔ ۱۳۸۲۔ ۱۳۸۳۔ ۱۳۸۴۔ ۱۳۸۵۔ ۱۳۸۶۔ ۱۳۸۷۔ ۱۳۸۸۔ ۱۳۸۹۔ ۱۳۹۰۔ ۱۳۹۱۔ ۱۳۹۲۔ ۱۳۹۳۔ ۱۳۹۴۔ ۱۳۹۵۔ ۱۳۹۶۔ ۱۳۹۷۔ ۱۳۹۸۔ ۱۳۹۹۔ ۱۴۰۰۔ ۱۴۰۱۔ ۱۴۰۲۔ ۱۴۰۳۔ ۱۴۰۴۔ ۱۴۰۵۔ ۱۴۰۶۔ ۱۴۰۷۔ ۱۴۰۸۔ ۱۴۰۹۔ ۱۴۱۰۔ ۱۴۱۱۔ ۱۴۱۲۔ ۱۴۱۳۔ ۱۴۱۴۔ ۱۴۱۵۔ ۱۴۱۶۔ ۱۴۱۷۔ ۱۴۱۸۔ ۱۴۱۹۔ ۱۴۲۰۔ ۱۴۲۱۔ ۱۴۲۲۔ ۱۴۲۳۔ ۱۴۲۴۔ ۱۴۲۵۔ ۱۴۲۶۔ ۱۴۲۷۔ ۱۴۲۸۔ ۱۴۲۹۔ ۱۴۳۰۔ ۱۴۳۱۔ ۱۴۳۲۔ ۱۴۳۳۔ ۱۴۳۴۔ ۱۴۳۵۔ ۱۴۳۶۔ ۱۴۳۷۔ ۱۴۳۸۔ ۱۴۳۹۔ ۱۴۴۰۔ ۱۴۴۱۔ ۱۴۴۲۔ ۱۴۴۳۔ ۱۴۴۴۔ ۱۴۴۵۔ ۱۴۴۶۔ ۱۴۴۷۔ ۱۴۴۸۔ ۱۴۴۹۔ ۱۴۵۰۔ ۱۴۵۱۔ ۱۴۵۲۔ ۱۴۵۳۔ ۱۴۵۴۔ ۱۴۵۵۔ ۱۴۵۶۔ ۱۴۵۷۔ ۱۴۵۸۔ ۱۴۵۹۔ ۱۴۶۰۔ ۱۴۶۱۔ ۱۴۶۲۔ ۱۴۶۳۔ ۱۴۶۴۔ ۱۴۶۵۔ ۱۴۶۶۔ ۱۴۶۷۔ ۱۴۶۸۔ ۱۴۶۹۔ ۱۴۷۰۔ ۱۴۷۱۔ ۱۴۷۲۔ ۱۴۷۳۔ ۱۴۷۴۔ ۱۴۷۵۔ ۱۴۷۶۔ ۱۴۷۷۔ ۱۴۷۸۔ ۱۴۷۹۔ ۱۴۸۰۔ ۱۴۸۱۔ ۱۴۸۲۔ ۱۴۸۳۔ ۱۴۸۴۔ ۱۴۸۵۔ ۱۴۸۶۔ ۱۴۸۷۔ ۱۴۸۸۔ ۱۴۸۹۔ ۱۴۹۰۔ ۱۴۹۱۔ ۱۴۹۲۔ ۱۴۹۳۔ ۱۴۹۴۔ ۱۴۹۵۔ ۱۴۹۶۔ ۱۴۹۷۔ ۱۴۹۸۔ ۱۴۹۹۔ ۱۵۰۰۔ ۱۵۰۱۔ ۱۵۰۲۔ ۱۵۰۳۔ ۱۵۰۴۔ ۱۵۰۵۔ ۱۵۰۶۔ ۱۵۰۷۔ ۱۵۰۸۔ ۱۵۰۹۔ ۱۵۱۰۔ ۱۵۱۱۔ ۱۵۱۲۔ ۱۵۱۳۔ ۱۵۱۴۔ ۱۵۱۵۔ ۱۵۱۶۔ ۱۵۱۷۔ ۱۵۱۸۔ ۱۵۱۹۔ ۱۵۲۰۔ ۱۵۲۱۔ ۱۵۲۲۔ ۱۵۲۳۔ ۱۵۲۴۔ ۱۵۲۵۔ ۱۵۲۶۔ ۱۵۲۷۔ ۱۵۲۸۔ ۱۵۲۹۔ ۱۵۳۰۔ ۱۵۳۱۔ ۱۵۳۲۔ ۱۵۳۳۔ ۱۵۳۴۔ ۱۵۳۵۔ ۱۵۳۶۔ ۱۵۳۷۔ ۱۵۳۸۔ ۱۵۳۹۔ ۱۵۴۰۔ ۱۵۴۱۔ ۱۵۴۲۔ ۱۵۴۳۔ ۱۵۴۴۔ ۱۵۴۵۔ ۱۵۴۶۔ ۱۵۴۷۔ ۱۵۴۸۔ ۱۵۴۹۔ ۱۵۵۰۔ ۱۵۵۱۔ ۱۵۵۲۔ ۱۵۵۳۔ ۱۵۵۴۔ ۱۵۵۵۔ ۱۵۵۶۔ ۱۵۵۷۔ ۱۵۵۸۔ ۱۵۵۹۔ ۱۵۶۰۔ ۱۵۶۱۔ ۱۵۶۲۔ ۱۵۶۳۔ ۱۵۶۴۔ ۱۵۶۵۔ ۱۵۶۶۔ ۱۵۶۷۔ ۱۵۶۸۔ ۱۵۶۹۔ ۱۵۷۰۔ ۱۵۷۱۔ ۱۵۷۲۔ ۱۵۷۳۔ ۱۵۷۴۔ ۱۵۷۵۔ ۱۵۷۶۔ ۱۵۷۷۔ ۱۵۷۸۔ ۱۵۷۹۔ ۱۵۸۰۔ ۱۵۸۱۔ ۱۵۸۲۔ ۱۵۸۳۔ ۱۵۸۴۔ ۱۵۸۵۔ ۱۵۸۶۔ ۱۵۸۷۔ ۱۵۸۸۔ ۱۵۸۹۔ ۱۵۹۰۔ ۱۵۹۱۔ ۱۵۹۲۔ ۱۵۹۳۔ ۱۵۹۴۔ ۱۵۹۵۔ ۱۵۹۶۔ ۱۵۹۷۔ ۱۵۹۸۔ ۱۵۹۹۔ ۱۶۰۰۔ ۱۶۰۱۔ ۱۶۰۲۔ ۱۶۰۳۔ ۱۶۰۴۔ ۱۶۰۵۔ ۱۶۰۶۔ ۱۶۰۷۔ ۱۶۰۸۔ ۱۶۰۹۔ ۱۶۱۰۔ ۱۶۱۱۔ ۱۶۱۲۔ ۱۶۱۳۔ ۱۶۱۴۔ ۱۶۱۵۔ ۱۶۱۶۔ ۱۶۱۷۔ ۱۶۱۸۔ ۱۶۱۹۔ ۱۶۲۰۔ ۱۶۲۱۔ ۱۶۲۲۔ ۱۶۲۳۔ ۱۶۲۴۔ ۱۶۲۵۔ ۱۶۲۶۔ ۱۶۲۷۔ ۱۶۲۸۔ ۱۶۲۹۔ ۱۶۳۰۔ ۱۶۳۱۔ ۱۶۳۲۔ ۱۶۳۳۔ ۱۶۳۴۔ ۱۶۳۵۔ ۱۶۳۶۔ ۱۶۳۷۔ ۱۶۳۸۔ ۱۶۳۹۔ ۱۶۴۰۔ ۱۶۴۱۔ ۱۶۴۲۔ ۱۶۴۳۔ ۱۶۴۴۔ ۱۶۴۵۔ ۱۶۴۶۔ ۱۶۴۷۔ ۱۶۴۸۔ ۱۶۴۹۔ ۱۶۵۰۔ ۱۶۵۱۔ ۱۶۵۲۔ ۱۶۵۳۔ ۱۶۵۴۔ ۱۶۵۵۔ ۱۶۵۶۔ ۱۶۵۷۔ ۱۶۵۸۔ ۱۶۵۹۔ ۱۶۶۰۔ ۱۶۶۱۔ ۱۶۶۲۔ ۱۶۶۳۔ ۱۶۶۴۔ ۱۶۶۵۔ ۱۶۶۶۔ ۱۶۶۷۔ ۱۶۶۸۔ ۱۶۶۹۔ ۱۶۷۰۔ ۱۶۷۱۔ ۱۶۷۲۔ ۱۶۷۳۔ ۱۶۷۴۔ ۱۶۷۵۔ ۱۶۷۶۔ ۱۶۷۷۔ ۱۶۷۸۔ ۱۶۷۹۔ ۱۶۸۰۔ ۱۶۸۱۔ ۱۶۸۲۔ ۱۶۸۳۔ ۱۶۸۴۔ ۱۶۸۵۔ ۱۶۸۶۔ ۱۶۸۷۔ ۱۶۸۸۔ ۱۶۸۹۔ ۱۶۹۰۔ ۱۶۹۱۔ ۱۶۹۲۔ ۱۶۹۳۔ ۱۶۹۴۔ ۱۶۹۵۔ ۱۶۹۶۔ ۱۶۹۷۔ ۱۶۹۸۔ ۱۶۹۹۔ ۱۷۰۰۔ ۱۷۰۱۔ ۱۷۰۲۔ ۱۷۰۳۔ ۱۷۰۴۔ ۱۷۰۵۔ ۱۷۰۶۔ ۱۷۰۷۔ ۱۷۰۸۔ ۱۷۰۹۔ ۱۷۱۰۔ ۱۷۱۱۔ ۱۷۱۲۔ ۱۷۱۳۔ ۱۷۱۴۔ ۱۷۱۵۔ ۱۷۱۶۔ ۱۷۱۷۔ ۱۷۱۸۔ ۱۷۱۹۔ ۱۷۲۰۔ ۱۷۲۱۔ ۱۷۲۲۔ ۱۷۲۳۔ ۱۷۲۴۔ ۱۷۲۵۔ ۱۷۲۶۔ ۱۷۲۷۔ ۱۷۲۸۔ ۱۷۲۹۔ ۱۷۳۰۔ ۱۷۳۱۔ ۱۷۳۲۔ ۱۷۳۳۔ ۱۷۳۴۔ ۱۷۳۵۔ ۱۷۳۶۔ ۱۷۳۷۔ ۱۷۳۸۔ ۱۷۳۹۔ ۱۷۴۰۔ ۱۷۴۱۔ ۱۷۴۲۔ ۱۷۴۳۔ ۱۷۴۴۔ ۱۷۴۵۔ ۱۷۴۶۔ ۱۷۴۷۔ ۱۷۴۸۔ ۱۷۴۹۔ ۱۷۵۰۔ ۱۷۵۱۔ ۱۷۵۲۔ ۱۷۵۳۔ ۱۷۵۴۔ ۱۷۵۵۔ ۱۷۵۶۔ ۱۷۵۷۔ ۱۷۵۸۔ ۱۷۵۹۔ ۱۷۶۰۔ ۱۷۶۱۔ ۱۷۶۲۔ ۱۷۶۳۔ ۱۷۶۴۔ ۱۷۶۵۔ ۱۷۶۶۔ ۱۷۶۷۔ ۱۷۶۸۔ ۱۷۶۹۔ ۱۷۷۰۔ ۱۷۷۱۔ ۱۷۷۲۔ ۱۷۷۳۔ ۱۷۷۴۔ ۱۷۷۵۔ ۱۷۷۶۔ ۱۷۷۷۔ ۱۷۷۸۔ ۱۷۷۹۔ ۱۷۸۰۔ ۱۷۸۱۔ ۱۷۸۲۔ ۱۷۸۳۔ ۱۷۸۴۔ ۱۷۸۵۔ ۱۷۸۶۔ ۱۷۸۷۔ ۱۷۸۸۔ ۱۷۸۹۔ ۱۷۹۰۔ ۱۷۹۱۔ ۱۷۹۲۔ ۱۷۹۳۔ ۱۷۹۴۔ ۱۷۹۵۔ ۱۷۹۶۔ ۱۷۹۷۔ ۱۷۹۸۔ ۱۷۹۹۔ ۱۸۰۰۔ ۱۸۰۱۔ ۱۸۰۲۔ ۱۸۰۳۔ ۱۸۰۴۔ ۱۸۰۵۔ ۱۸۰۶۔ ۱۸۰۷۔ ۱۸۰۸۔ ۱۸۰۹۔ ۱۸۱۰۔ ۱۸۱۱۔ ۱۸۱۲۔ ۱۸۱۳۔ ۱۸۱۴۔ ۱۸۱۵۔ ۱۸۱۶۔ ۱۸۱۷۔ ۱۸۱۸۔ ۱۸۱۹۔ ۱۸۲۰۔ ۱۸۲۱۔ ۱۸۲۲۔ ۱۸۲۳۔ ۱۸۲۴۔ ۱۸۲۵۔ ۱۸۲۶۔ ۱۸۲۷۔ ۱۸۲۸۔ ۱۸۲۹۔ ۱۸۳۰۔ ۱۸۳۱۔ ۱۸۳۲۔ ۱۸۳۳۔ ۱۸۳۴۔ ۱۸۳۵۔ ۱۸۳۶۔ ۱۸۳۷۔ ۱۸۳۸۔ ۱۸۳۹۔ ۱۸۴۰۔ ۱۸۴۱۔ ۱۸۴۲۔ ۱۸۴۳۔ ۱۸۴۴۔ ۱۸۴۵۔ ۱۸۴۶۔ ۱۸۴۷۔ ۱۸۴۸۔ ۱۸۴۹۔ ۱۸۵۰۔ ۱۸۵۱۔ ۱۸۵۲۔ ۱۸۵۳۔ ۱۸۵۴۔ ۱۸۵۵۔ ۱۸۵۶۔ ۱۸۵۷۔ ۱۸۵۸۔ ۱۸۵۹۔ ۱۸۶۰۔ ۱۸۶۱۔ ۱۸۶۲۔ ۱۸۶۳۔ ۱۸۶۴۔ ۱۸۶۵۔ ۱۸۶۶۔ ۱۸۶۷۔ ۱۸۶۸۔ ۱۸۶۹۔ ۱۸۷۰۔ ۱۸۷۱۔ ۱۸۷۲۔ ۱۸۷۳۔ ۱۸۷۴۔ ۱۸۷۵۔ ۱۸۷۶۔ ۱۸۷۷۔ ۱۸۷۸۔ ۱۸۷۹۔ ۱۸۸۰۔ ۱۸۸۱۔ ۱۸۸۲۔ ۱۸۸۳۔ ۱۸۸۴۔ ۱۸۸۵۔ ۱۸۸۶۔ ۱۸۸۷۔ ۱۸۸۸۔ ۱۸۸۹۔ ۱۸۹۰۔ ۱۸۹۱۔ ۱۸۹۲۔ ۱۸۹۳۔ ۱۸۹۴۔ ۱۸۹۵۔ ۱۸۹۶۔ ۱۸۹۷۔ ۱۸۹۸۔ ۱۸۹۹۔ ۱۹۰۰۔ ۱۹۰۱۔ ۱۹۰۲۔ ۱۹۰۳۔ ۱۹۰۴۔ ۱۹۰۵۔ ۱۹۰۶۔ ۱۹۰۷۔ ۱۹۰۸۔ ۱۹۰۹۔ ۱۹۱۰۔ ۱۹۱۱۔ ۱۹۱۲۔ ۱۹۱۳۔ ۱۹۱۴۔ ۱۹۱۵۔ ۱۹۱۶۔ ۱۹۱۷۔ ۱۹۱۸۔ ۱۹۱۹۔ ۱۹۲۰۔ ۱۹۲۱۔ ۱۹۲۲۔ ۱۹۲۳۔ ۱۹۲۴۔ ۱۹۲۵۔ ۱۹۲۶۔ ۱۹۲۷۔ ۱۹۲۸۔ ۱۹۲۹۔ ۱۹۳۰۔ ۱۹۳۱۔ ۱۹۳۲۔ ۱۹۳۳۔ ۱۹۳۴۔ ۱۹۳۵۔ ۱۹۳۶۔ ۱۹۳۷۔ ۱۹۳۸۔ ۱۹۳۹۔ ۱۹۴۰۔ ۱۹۴۱۔ ۱۹۴۲۔ ۱۹۴۳۔ ۱۹۴۴۔ ۱۹۴۵۔ ۱۹۴۶۔ ۱۹۴۷۔ ۱۹۴۸۔ ۱۹۴۹۔ ۱۹۵۰۔ ۱۹۵۱۔ ۱۹۵۲۔ ۱۹۵۳۔ ۱۹۵۴۔ ۱۹۵۵۔ ۱۹۵۶۔ ۱۹۵۷۔ ۱۹۵۸۔ ۱۹۵۹۔ ۱۹۶۰۔ ۱۹۶۱۔ ۱۹۶۲۔ ۱۹۶۳۔ ۱۹۶۴۔ ۱۹۶۵۔ ۱۹۶۶۔ ۱۹۶۷۔ ۱۹۶۸۔ ۱۹۶۹۔ ۱۹۷۰۔ ۱۹۷۱۔ ۱۹۷۲۔ ۱۹۷۳۔ ۱۹۷۴۔ ۱۹۷۵۔ ۱۹۷۶۔ ۱۹۷۷۔ ۱۹۷۸۔ ۱۹۷۹۔ ۱۹۸۰۔ ۱۹۸۱۔ ۱۹۸۲۔ ۱۹۸۳۔ ۱۹۸۴۔ ۱۹۸۵۔ ۱۹۸۶۔ ۱۹۸۷۔ ۱۹۸۸۔ ۱۹۸۹۔ ۱۹۹۰۔ ۱۹۹۱۔ ۱۹۹۲۔ ۱۹۹۳۔ ۱۹۹۴۔ ۱۹۹۵۔ ۱۹۹۶۔ ۱۹۹۷۔ ۱۹۹۸۔ ۱۹۹۹۔ ۲۰۰۰۔ ۲۰۰۱۔ ۲۰۰۲۔ ۲۰۰۳۔ ۲۰۰۴۔ ۲۰۰۵۔ ۲۰۰۶۔ ۲۰۰۷۔ ۲۰۰۸۔ ۲۰۰۹۔ ۲۰۱۰۔ ۲۰۱۱۔ ۲۰۱۲۔ ۲۰۱۳۔ ۲۰۱۴۔ ۲۰۱۵۔ ۲۰۱۶۔ ۲۰۱۷۔ ۲۰۱۸۔ ۲۰۱۹۔ ۲۰۲۰۔ ۲۰۲۱۔ ۲۰۲۲۔ ۲۰۲۳۔ ۲۰۲۴۔ ۲۰۲۵۔ ۲۰۲۶۔ ۲۰۲۷۔ ۲۰۲۸۔ ۲۰۲۹۔ ۲۰۳۰۔ ۲۰۳۱۔ ۲۰۳۲۔ ۲۰۳۳۔ ۲۰۳۴۔ ۲۰۳۵۔ ۲۰۳۶۔ ۲۰۳۷۔ ۲۰۳۸۔ ۲۰۳۹۔ ۲۰۴۰۔ ۲۰۴۱۔ ۲۰۴۲۔ ۲۰۴۳۔ ۲۰۴۴۔ ۲۰۴۵۔ ۲۰۴۶۔ ۲۰۴۷۔ ۲۰۴۸۔ ۲۰۴۹۔ ۲۰۵۰۔ ۲۰۵۱۔ ۲۰۵۲۔ ۲۰۵۳۔ ۲۰۵۴۔ ۲۰۵۵۔ ۲۰۵۶۔ ۲۰۵۷۔ ۲۰۵۸۔ ۲۰۵۹۔ ۲۰۶۰۔ ۲۰۶۱۔ ۲۰۶۲۔ ۲۰۶۳۔ ۲۰۶۴۔ ۲۰۶۵۔ ۲۰۶۶۔ ۲۰۶۷۔ ۲۰۶۸۔ ۲۰۶۹۔ ۲۰۷۰۔ ۲۰۷۱۔ ۲۰۷۲۔ ۲۰۷۳۔ ۲۰۷۴۔ ۲۰۷۵۔ ۲۰۷۶۔ ۲۰۷۷۔ ۲۰۷۸۔ ۲۰۷۹۔ ۲۰۸۰۔ ۲۰۸۱۔ ۲۰۸۲۔ ۲۰۸۳۔ ۲۰۸۴۔ ۲۰۸۵۔ ۲۰۸۶۔ ۲۰۸۷۔ ۲۰۸۸۔ ۲۰۸۹۔ ۲۰۹۰۔ ۲۰۹۱۔ ۲۰۹۲۔ ۲۰۹۳۔ ۲۰۹۴۔ ۲۰۹۵۔ ۲۰۹۶۔ ۲۰۹۷۔ ۲۰۹۸۔ ۲۰۹۹۔ ۲۱۰۰۔ ۲۱۰۱۔ ۲۱۰۲۔ ۲۱۰۳۔ ۲۱۰۴۔ ۲۱۰۵۔ ۲۱۰۶۔ ۲۱۰۷۔ ۲۱۰۸۔ ۲۱۰۹۔ ۲۱۱۰۔ ۲۱۱۱۔ ۲۱۱۲۔ ۲۱۱۳۔ ۲۱۱۴۔ ۲۱۱۵۔ ۲۱۱۶۔ ۲۱۱۷۔ ۲۱۱۸۔ ۲۱۱۹۔ ۲۱۲۰۔ ۲۱۲۱۔ ۲۱۲۲۔ ۲۱۲۳۔ ۲۱۲۴۔ ۲۱۲۵۔ ۲۱۲۶۔ ۲۱۲۷۔ ۲۱۲۸۔ ۲۱۲۹۔ ۲۱۳۰۔ ۲۱۳۱۔ ۲۱۳۲۔ ۲۱۳۳۔ ۲۱۳۴۔ ۲۱۳۵۔ ۲۱۳۶۔ ۲۱۳۷۔ ۲۱۳۸۔ ۲۱۳۹۔ ۲۱۴۰۔ ۲۱۴۱۔ ۲۱۴۲۔ ۲۱۴۳۔ ۲۱۴۴۔ ۲۱۴۵۔ ۲۱۴۶۔ ۲۱۴۷۔ ۲۱۴۸۔ ۲۱۴۹۔ ۲۱۵۰۔ ۲۱۵۱۔ ۲۱۵۲۔ ۲۱۵۳۔ ۲۱۵۴۔ ۲۱۵۵۔ ۲۱۵۶۔ ۲۱۵۷۔ ۲۱۵۸۔ ۲۱۵۹۔ ۲۱۶۰۔ ۲۱۶۱۔ ۲۱۶۲۔ ۲۱۶۳۔ ۲۱۶۴۔ ۲۱۶۵۔ ۲۱۶۶۔ ۲۱۶۷۔ ۲۱۶۸۔ ۲۱۶۹۔ ۲۱۷۰۔ ۲۱۷۱۔ ۲۱۷۲۔ ۲۱۷۳۔ ۲۱۷۴۔ ۲۱۷۵۔ ۲۱۷۶۔ ۲۱۷

منفصلہ ذیل انکی تصنیف ہیں۔ - عاشقہ انصرائی۔ یہ عاشقہ بزرگان عربی حمایت محمدہ جو۔
 علی مصلحہ انصرائی کے واسطے کافی۔ سلفاتی مطبع میں جو انصرائی جیسی ہے عاشقہ مذکور کے
 اکثر عاشقہ بھلا نام نامی جناب ہو موقوف نہیں ثبت ہیں۔ کتاب جامع المفردات علم فیض
 مطبع حسن کھنڈ میں مشہور ہوئی چھاپہ ہو گئی ہے۔ بمقام کانپور نمبر ۲۷ سال اشغال کیا۔
 ۲۷۔ ماہ ربیع الاول ۱۲۸۵ ہجری کر لای محلہ ذاب گنج واقعہ کانپور میں دفن ہوئے ہیں لکھ
 دو بیٹے ایک حکیم احمد حسن۔ دوسرے حکیم عاشق حسن ہیں۔ +

حکیم ملاحسن المبین حکیم بند حسن جو ان حمیدہ ذکی الطبع طبیب اپنے پیر بزرگوار کے شاگرد و تلامذہ
 حکیم ذوالقعد ۱۲۷۵ ہجری تمام کھنڈ پیدا ہوئے اور وہ میں مطب کرتے ہیں انکی تصنیف سلفی مصلحہ
 و مصلحہ طبیب میں جو مطبع علوی کھنڈ میں ۱۲۸۵ھ میں مطبع ۱۷۱۔ انکے تین بیٹے ایک ناظر الحسن دوسرے
 حمید الحسن تیسرے یحییٰ حسن ہیں۔ +

حکیم عاشق حسن امامہ ابن حکیم بند حسن تبارنج ۵۔ ماہ ربیع الثانی ۱۲۸۵ھ بمقام کھنڈ پیدا ہوئے مطبع
 عابد ملاحسن الطوان میں بمقام کول علیکدہ عدالت صاحب حج بہادر میں نائب محافظ دفتر بنجارہ کھنڈ
 ابھار کے ہیں انکی تصنیف سالہ ۱۲۸۵ھ میں ۱۷۱۔ مطبع علوی کھنڈ میں ۱۲۸۵ھ مطبع ہوا
 انکے دو بیٹے ایک حبیب حسن دوسرے سبب حسن ہیں۔ +

محمد علی ابن علی بن امامہ غریبہ صورت منقہ پر بزرگاری سے بمقام کھنڈ پیدا ہوئے۔ انکی خواہش کا ایسا
 مرتبہ بلند تھا کہ او فاش تبارنج پانچ سو روپے ایک ایک آدمی کو ایک ایک مرتبہ آخر میں دیا نام ۲۸۔
 ماہ جمادی الثانی ۱۲۸۵ھ بمقام کھنڈ پھر پچھتر سال اشغال کیا اور نال کھڑے کی کر لای میں دفن
 ہوئے۔ صہبن قریب نصف کی حصہ انکے ورثا کا ہے۔ انکے ایک بیٹی تھیں جسکی شادی حکیم
 مشتاق علی صاحب مرحوم سے ہوئی تھی چند دہات جناب ہو موقوف نے واسطے ابھار میں کے
 وقفہ کے چار پانچ نعل وقف نامہ ہے۔ +

نعل وصیت نامہ نفی نسبت دیہات رام پور وغیرہ پر گنہ زوال ماہ ضلع کانپور ذوالقعد ۱۲۸۵ھ مطبع علی صاحب مرحوم +

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بروز سالی تمام ولیم اسے ذوالاخرام خصوصاً حاکمان وقت مخفی و محتجب لایند کہ مواضع منفصلہ الذیل
 پھر سائندہ ذات خاص من اعت و عند البیع ہوا کے اسن بلا ماخذ از قیمت من خریدہ و نایا و تر مشق
 و مکن بلکہ المصطفیٰ ع۔ +
 تفصیل دیہات واقع ضلع کانپور۔

دیہات واقعہ پر گنہ ہو گئی پر موضع اصلی و ذوالقعد و غار جی۔

گولال پور	اکبر نگر	ہاری پور	امرو دا
پورہ پور	دولت پور	چاند پور	ساقی مکارم علی داہر
پورہ پور	چاند پور	چاند پور	چاند پور

عاشقہ انصرائی کے واسطے کافی۔ سلفاتی مطبع میں جو انصرائی جیسی ہے عاشقہ مذکور کے اکثر عاشقہ بھلا نام نامی جناب ہو موقوف نہیں ثبت ہیں۔ کتاب جامع المفردات علم فیض مطبع حسن کھنڈ میں مشہور ہوئی چھاپہ ہو گئی ہے۔ بمقام کانپور نمبر ۲۷ سال اشغال کیا۔ ۲۷۔ ماہ ربیع الاول ۱۲۸۵ ہجری کر لای محلہ ذاب گنج واقعہ کانپور میں دفن ہوئے ہیں لکھ دو بیٹے ایک حکیم احمد حسن۔ دوسرے حکیم عاشق حسن ہیں۔ +

دیهات و غیر پرگنه رسول آباد معصی و داخل و خارجی - صدم

جو پتری پزار رام پور پنه بان حافظ پور عرف گوگردا نار خاص

وید و اقعه پرگنه اکبر پور عن موضع غریب پور معصی و داخل و خارجی - یکم
 ازین دیهات چهار قریه موضع رام پور و نار خاص و پتری پزار و حافظ پور عرف گوگردا
 معصی و داخل نسبت به برابری اخراجات سادات و منین و قراشوا ایمان و مجامع
 عوام حضرت قاسم آل عبا علیه التحیه و الثناء و فقہ کردم و منظم و مشرف آنها جانیب شاز
 العلماء سید محمد تقی صاحب بالالقابہ با ساختہ وصیت نامہ منہ بند تفصیل مصارف ہم
 بجایب مغیر العبد لغرض نمودم و یک موضع چاند پور معصی معافی سید احمد رضا سید محمد رضا
 طاقہ پرگنه بگوئی پور بنابر مصارف البخانہ جعفر علی مرحوم اولاد اکبرم تا بر صین حیات
 او و دران دیگر مصارف دینی ہم شامل اند و بعد او منافع ہمہ موضع بنابر مصارف دینی
 خواهد شد و بعد مرگ او از ان ہم آنچه برابری او مقر است در صرف سادات و منین شامل
 کردہ خواهد شد کہ وصیت نامہ علحدہ نوشته داده ام از ان واضح خواهد شد کہ کہ ام
 معروف در ان نوشته ام ہر کسی کہ در زمر موم خیانت پذیرد گنہگار خدا و رسول و سبایہ
 عقی گرد و دسوا ی پنج موضع بگوین پسونی الذکر و ما یعلق بکنیز کفاطمہ و خضر حقیقی
 خودم کہ سوائے آن دارش دستحق دیگر ندارم سپردم و بخشیدم و کیفیت
 بکیت منافع و محاصل مواضعات در وصیت نامہ و خضر مذکورہ صرح و موضح خواہم بگشاید
 و این مکانات نیز از ملکیت ذات خاص خود میدارم فقط

تفصیل مکانات

و قطعہ

یک قطعه	مکان چهل و دوالت و الله که تمام از دولت خریدید و دوم -
یک قطعه	مکان آبایی که تمام بود از آنجا که مردم در قبضه بیشتر کایان دادم -
نوع قطعه	همه قطعه غریبه مکان از مرز من علی بیکه سناریه بدی مجلس اردویی
	دیوانخانه درون بهایک و دو قطعه مکان واقعه شدوی محاسنی که یکی از یکی ملحق است و تمام بود از آنجا که کرانده ام -
دو قطعه	و دو قطعه مکان که یکی تمام انار و اردو و دوم ملحق از آن که بیرون بهایک
	و مقابل مکان نواب مرزانی صاحب حرم اند -
یک قطعه	قطعه مکان تمام نو تمبر متصل مکان دهم بند به ریا -
	که یک قطعه مکان شدند از آن دو قطعه مکان یکی انار و الله که خرید از جناب و حسن خان
	صاحب و دوی که ملحق از آنست این هر دو مکان را براسه قیام سادات و مؤمنین
	تعلق جناب ممتاز العلماء سید محمد تقی صاحب قبله نمودم و اختیار مهادر که خواه کسی
	در آن فروکش کنند و خواه که بپای آن بسادات و مؤمنین بدهند از آن مکانات
	مذکور و ماراد و ارمان مارا پنج سر و کابخانه و باقی مکانات مالک نور چشمی ام مگر
	نوعیکه در وصیت نامه خواهم نوشت مطابق آن عمل سازند و اختیار دار که عمل کنند
	یا نکنند فقط
	<div style="text-align: center;"> <p>محمد علی</p> </div>
	نقل وصیت نامه مصدقه حسبری +
	<p>الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سوله محمد و آله الطاهرین بنده خضوع محمد علی</p> <p>ابن شیخ علی بن شمس سکن کهنه در محض غایت غرض اقم این طوری که چهار فرقه سوخته بل</p>

[illegible]

چنانکه در سائر احوالات مرزوبین مصلحت و عسر و آسانست دین سرکاری هر چه باقی ماند
 در حق تقصیر این احوالات عسر و آسانست مرزوبین مرزوبین کرده ضایع آن ماه و سال سال
 چون در دست سازد که هرگاه احوال مرزوبین و عسر و آسانست مقام عالی مقام خود است باشند
 و گفتند که این احوالات مرزوبین -

چنانکه اولاد و خانواده من واقف اگر چه از کلیت این قریات خطی و نصیبی ندارند لیکن بقصد تقریب
 از روی وصیت خود مراقیب دیگران احوال این مقامات مرزوبین و عسر و آسانست حال متولی خواهند بود
 بشرطیکه متولی و هر چیز که را باشند پس هر گاه که روی مصلحت اندیشی و در خصوص متولی خواهند گفت
 و از مصلحت این قریات هر چه از روی صواب نمائی بنیاید نفسانیت ظاهر خواهند کرد و شنیدن
 آن و مما اکمل بشرط مناسب بود نش پذیر فرمودن آن متولی لازم خواهد بود و همچنین هر وقت
 که نقل حساب جمع و اصلاتی جمع خرج سالانه همواره ماه به ماه سال سال متولی با قریب از نام
 که رسیده باشند خواهد داد بشرطیکه فتور در خرج و غیره واقع شود و بسبب انتظامی در دیده
 رود و بنا بر آنکه ای امر متولی یا عسر و آسانست خلاف قرار دادین واقف از جانب متولی بظهور رسد یا
 قرار دادی دین سرکاری فتوری رود و هر فرد واحد از اقرب و از نام اختیار عرض آن
 خواهند داشت و در حالت امر متولی بر چنین امور نا جایزه او را اختیار خواهد بود و یا بحکم
 شرعی یا بر جمع حاکم وقت یا بر بنیکه ممکن شود و موجب فتنه نباشد متولی را از قریب
 خارج سلاطه او دیگر و از این متولی اول که یا قریب داشته باشند نبولیت قیام نماید و دین
 سرکاری او کرده و بشرط معهوده سجا آرد و کلاً غذا ماهانه و سالانه و دیگر داران که لایق
 و عاید خواهد باشد سیما احمد طیفان همیشه زاده من و بنده حسن که نامی اشنا عشری
 بنده نیم الاقرب فلان اقرب میداده باشند بشرط آن زمان که کسی امر مختل واقع شود و اگر

سنگها که در این آینه فرو رفته اند و کسی تصور نمیکند که در دو و نیم روز که گذشت
بیرون میآید که بنام اندازد و سنگها که در این آینه فرو رفته اند و کسی تصور نمیکند که در دو و نیم روز که گذشت
تعلق و جنابت آنها را بکلیسای مسیحی که در آنجا دفن شده اند و در آنجا دفن شده اند و در آنجا دفن شده اند
بنابراین گویند که این سنگها را که در آنجا دفن شده اند و در آنجا دفن شده اند و در آنجا دفن شده اند
و علی بنیست -

ششم آنکه میان طرح اندر بنای این اندو از دست نواز خنک برای اوقات گنداری
شان چهار کوزه بهای مفر که در این اندو اند و پنجاب از احوال چهار کوزه بهای مفر
و چنان شان بر حمت منیر موده باشند.

هشتم آنکه خدام و اولا برای حروف ملازمان ذواتی خود سه صد و بیست سالانه میگرفتند باشند -
 نهم آنکه مایه حیات غلام رضا خان صاحب که پانصد و هشتاد و پنج ساله بودند و در خدمت
 و بیست سالانه که لایق شایستگی بودند اگر در بنجر مدتی بگذشت و در روزگار شوند احتیاج
 دادن نیست بحد و این بیست و نه ساله را نیز بپادشاه و مومنین تقسیم فرمایند -

۵
 رقم اکملی شصت و پیر سالانه پیشخ بخت علی صاحب تاجمین حیات و بعد فضا ی شان
 ایتم بهادرت مؤمنین -

و چشم آنکه سلیغ سی و شش و پیر سالانه بخدم خانه یزخوردن قربان علی و موم و برقیام کنه تا همین حیات
باز هم آنکه سلیغ سی و پیر سالانه بسید علی رضا صاحب ساکن نصیر آباد تا همین حیات --

دوازدهم آنکه مبلغ پنجاه روپیه سالانه بمردم خانه مرزا باضا حاج که سابق ملازم و کاتبه من بوده
پسران علی محمد و اراد محمد جان هستند از دوقیام زوجه بدو در منصبه اخصی تا این حیات
بمادین بساوات موافق تقسیم شود و اگر نقصان شد در آن روز که در میان شان بود و از آن مقام

چهارم که در شیخ پیر محمد در پیه سالانه جزو سید سالان است صاحب بن سنگانی او در زیاده و غیره
گفته اند آن سید است که آنجا که تمام عمر جانی میگذرد و در سن شان او خود سال چهارم
تمام بود و بعد از این در اجماع و اوقات در زمین تقسیم نمایند

چهارم که در آن خوانان با ضمه و پیه سالانه تفصیل خواندن آن علمه نوشته خواهیم داد درین
طولی خواهد شد تا حنا شایان آن بار و اح آنها که رقم خواهیم زد بگردد تفصیل با ضمه و پیه سالانه
قرآن خوانان که مختصر من می نمایم به آمل که نام جناب سالتاب است و در فقر قرآن خوانان بمشاهره
چهارم در و پیه که سالانه شان خود و کشش و همیشه و ثواب خواندن با سمانه که در آن مد
مستند بخشد و در مدد دوم که نام حفزان آبات است یک قرآن خوان چهل و هشت و پیه سالانه و
ثواب خواندن بار و اح اسمای زیرین و در مد سوم که اول نام شیخ علی کیش است و در فقر قرآن خوانان
و در کشش و پیه سالانه ثواب خواندن بار و اح مرقومه زیر آن مد و در مد چهارم که شروع نام محمد علی
است یک فقر قرآن خوان چهل و هشت و پیه سالانه ثواب آن خواندن بار و اح اسمهای آن مد
و در مد پنجم که در آن نام محمد علی شیخ قاسم علی برادر من حقیر است چهار فقر قرآن خوانان که بنحله آن
که فقر بچار چهار و پیه بهاری و یکی میان نصیر الدین بمشاهره پنجم که سالانه آنها دو صد چهار
رویه گردید و درین حناست برادر هم شریک شوند و در فقر قرآن خوانان با ضمه و پیه بدین شرط
گردید و هشت و پیه که باقی ماند آنرا بنا بر ابرچه سرای و گرامی میان نصیر الدین را خاقت
میفرموده باشد و اصل طبعیت میان نصیر الدین از بنده اسمها واضح خواهد شد ملاحظه فرمودن آن
پیر ضمه و پیه

پانزدهم آنکه چهار صد و پیه سالانه برای محاسنات خاص و دیگر عزیزان قربانی که از تفصیل و دفع
قرآن تفصیل با ضمه و پیه مختصر آنکه تمام اول که اسم جناب سالتاب است دیگر اسمهاست

باشد چنانچه در پیشگاه آن بزرگواران عید منی و شب و روز را طعام خواهم شربت
 اینند و شب باشد مجلس نمودن تقسیم فرمایند و در روز یکم که شروع از نام خزان تا یک است
 چهار روپیه را از بانی عید الضعیف و شب و روز را طعام خواهم شربت مجلس در روز دوم نام شربت
 علی بن ابی طالب است هفت روپیه را از بانی و شب و روز را طعام تقسیم آن بر سر آهسته در روز چهارم
 نام محمد علی است سه روپیه را از بانی و هفت روپیه را طعام مجلس و در روز پنجم نام محمد علی و نام
 برادر راقم این سوار است شش روپیه را از بانی عید الضعیف و یکصد و هشتاد روپیه را بابت مجلس
 سال که هندیان بیری و دیگران تقسیم این همه بر سر آهسته است اگر بر قریب باشد آنجا و اگر نه
 در امام باقره خزان آب و تقسیم این پنج باشد که اول طعام بخانه سادات و منین فرستاده شود
 و بعد در مجلس شربت تا که غوغاء مردمان نشود و بر روز تولد امام آخر الزمان پنج روپیه نزد دفتر
 فرستاده دهند که نیاز کرده خواهد داد و برای مجلس عشره محرم تا چهل و هشت روپیه تقسیم طعام
 بهمن خواهد شد که اول بخانه سادات و منین فرستاده دهند اگر در مجلس تقسیم شربت گردد
 و اگر بر قریب باشد آنجا و الا نه در امام باقره خزان آب و غیر گری و ذکر آن از همین روپیه
 کرده شود.

شانزدهم آنکه یکصد و بیست و پنج روپیه در حالیکه راقم و برادر صاحب انخواست در این شهر
 بمیریم و در صورت بودن قریب درین شهر یکس بدر راه سه روپیه که روشنی هم کند و جادو
 هم دهد بر قبر بنده و برادر بنده و امام باقر عینی بجای عزج مبارک و شمعیهای بزمی روشنی
 بر سه جا چهار روپیه ماهواری مقرر نموده دهند چون که بر سه جا بدو روپیه روشنی غیر ممکن باشد
 یک ماه صرت آن دیده بر موقوفه مقرر کرده دهند و یک روپیه هشت آن در راه سه روپیه و دیگر روپیه
 همانا نه ماهواری جادو و دیگر روپیه را در ایامی قسم شربتی بنابر مجلس و در پیشگاه آن بزرگواران

کتابخانه عمومی هیئت مدیره قاجار و از دهام و چیران و مصوم علیهم السلام محمود

— 22 —

Q

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

4-5-59

فقیر احمد علی بیگ کبھی اپنے دوست و پیہر ز آغا کی جان نثاری کے محسوس ہونے پر اپنے تاج و تاجات

ماگر فضل آتی بر سر روزگار همه زندان وقت احتیاج دادند میسار و گوا بن تحلیل لایق شان

بست مگر که از این قریات و با قریات دیگر قول خواهند گردانند و در و بیج ما هواری

از هر چه در دنیا باشد بافت آن و گری مانند هوا نماید ازین سالانه قطع ندارد چه اگر این براه

حکایت دوا علی است و آن پانزده روز پیوسته نوکری و کار و بار و بیات چه حقیقت دارد

ایشان انعام مجله داری میکنند - *

توزو هم مبلغ یکصد لست روپیہ سالانہ بنابر صرف کینٹرکان ہمیشہ صاحبہ معظمہ من یعنی مردم

خانه مرزا محمد علی صاحبزاده حیات میداده باشند - +

بقسم مبلغ نود و شش روپیہ سالانہ بشیخ رضا علی صاحب کہ عزیز من اند تا صین حیات

عنان غایت فرمایند *

[illegible]

ما یحیی حیات ایشان غایت فرمایند و لایزال صاحب مسطور احوال و بهر سابقه و حال اطلاع

و افکار می پیدانند اگر چه ضعیف اند لیکن برآمد کار بسیار خواهد گردید چون مبلغ مذکور

و من کل نافع که غیر از شصده سی و هشت و پنج نه آنه با و بالا اند و در آن مبلغ یکتر از شصت و هشت است

و بهت رو چو بوم سالاد با صرف شدند کینزار با نصد مملی کجی و پی شانه پاد بالا با کیمانه

حرف این برای امور دیگر بر وقت باد آمدن که بجهت طلبه علم و تحقیق
 ملتی لغزیده و زکی و پیشی فونی و غیره همراه این زرقیه سبکین و سادات و مشوین
 خا اید شد مطلب اینست که این رویه یکسانیکه در خود است طاعت و مقدرت هیچگونه
 و محتاج تن شبیه باشد و نیز در شادی و خزان ناکته او کفن و دفن سادات مؤمنین قلیل است
 صرف بود و باشد و چنانچه احصاء من وقت پیش شدن شادی صبیحان نصیر الدین
 خوان بجا و رویه و پیش آمدن شادی و دختر ثانی شان جناب سامی موافق بخویر خود خواه
 و رویه خواه پانزده رویه بر حمت باو شان خواهند ساختند باده ازین فردیست و سلف
 صید رویه برای شادی خضر عظیم زاد امام رضا صفه علی صاحب روح عنایت خواهند فرمود
 سلف بکثره انصاف چنین بخر و قبیله آنه پا و بالا که بعد تقسیم اسم داری باقی مانده و یک سال باعث
 شادی و خزان عظیم را و میان نصیر الدین یکی سه صد پنجاه رویه خواهد افتاد و ببال و دیگر بایست
 یکبار هشتصد و پنجاه رویه نه آنه پا و بالا خواهند شد آنرا در صورتیکه از عنایات نیز بسیار
 بخش کد امی آفت ارضی و سماوی روند به و حاکم هم اضافه نگیرد تقسیم آن بطور نخواه یا بطور دیگر
 در سال و بار و یکبار در خریف و یکبار در ربیع که منافع و مرته خواهد آمد آنرا سادات و مشوین
 و در عشره محرم هر کس که استطاعت نه داشته باشد آنرا بنا بر تقریه داری شری برای شمع و شتر
 حسب بخیر خود بدولت تقسیم نیز بابت عشره محرم و یوم و شربت قند یا شکر محمد صرف بمالس
 حضور ایچ خرج شود و تقسیم فرمایند حتی اوسع بسی و کوشش بسیار مبلغ بنقصه رویه سال که
 کر بلا علی بنابر از ان بهندان که بفقرو فاقه مبتلا باشند در ستاده باشند و یکدست
 بده سی به حاجی حسین قند هاری که در بخت شرف و دوکان دست فروش ده دزدند حالا معلوم
 نیست که دوکان میدانه یا نه برای من نالایق دعا میکنند و زیارت میخوانند و هر چه مراد میسر نماید

این شان نیز ستادم از در که بطلب میرا بر ما سپید جنت گردگاه شدند آمد و رفت
 نه نوی کرد و شد از آن در و بادشان هیچ نرسید وین بقصد رو به سلخ بجا هر چه
 سالاد بنا بر باب حاجی صاحب مدوح تا باین جات ترسیل فرموده باشند و به حاجی صاحب
 اینست که سابق ملازم آن اعمده صاحب جبر بودند و بعد فرستادن رو به کربلا هر چه باقی ماند
 حضور و الا آن رو به رابر وقت ظهور شادی و خیر که امی سادات و دشمنین که از کرده و از نا
 اوشان هیچ صورت نماند در آن صورت قدری تعلیل بموجب عقد شرعی و در نتیجه و کفین
 سادات و دشمنین و دیگر محتاج باشند و از کرده و از نا اوشان صورت و فن و کفن نشود برای حجت
 و دانی سادات و دشمنین که بفقر و ناکه مبتلا هستند رحمت نمود و تقسیم فرموده باشند و در آن
 سال که شمع شادی و بیای و خیر آن مذکوره بالا سه صد پنجاه و رو به خرج خواهد شد و در ارسال رو به
 کربلا اصل و تقسیم بجا کسی خواهند فرو لیکن بطلب غیر اینست که بجا جان برسند و عتاب بجا علی
 صاحب که بسیار محبت غایت بر حال این فقیر میدارند و بالفعل و رسد کار شاهی ملازم اند و قیام
 حکمت میدارند اگر رضا خواسته ترک و زکار نمایند نازمان شدن روزگار جای دیگر کیست و به
 سالانگی در بلفغان کربلا اصل و اینجا نموده و بجا مدوح تا باین جات رحمت میفرموده باشند
 دیگر عرض این که حسن طبعان مرد و شرفا از دست عیال و اطفال پریشان حال مبلغ نسبت بجا
 رو به سالاد تا باین جات شان رحمت فرموده باشند و انشطام دیات مختصر عرض بنمایم
 که خاطر داری گنجشکی لال بسیار بسیار ضرر و چرا که مردم بهوشیار و لیس است و بالفعل محبت هم هست
 که فقیر او را اختیاری داده بود و هر کارنده که مقرر نمایند تا به آگاه شدن و محیط گردیدن بر
 دیات و رسم ماه کردن از آسامیان از نامبرده موافقت فرمود و بعد آنچه نظر و سنق خواهند
 معافه ندارد و نخواه بپاری حافظ پور بهر چه هست او خواهد گرفت مگر نخواه بپاری موضع

پشری چهار موضع نام از مغری سرکارین او را کم میاد و چنانچه بکرم خواهند کرد که آنچه نخواهد بود
 ربه بر کای است بگرفته باشند و لاله گنیشی ملل غنیشی ربه سالانه بموجب جطر سرکاری
 می باید جناب از کارند گری و خنجرهای چنجر و ربه سالانه دیگر محبت میفرموده باشند که او تا
 گزندی او نخواهد بود و آنچه در آن ربه بانی و تقادی و تحویلیاتی و غله لغایت نشانه فصلی
 و آن وصول خواهد شد که از غله و آن خریدیده نگاه دارند و خرج که نوشته شده است از منافع
 است و سود کاغذ این سلطان که خواهد آمد صرف آن در مجلس و عمرات و انان بعد ذاتی من اینها
 که منافع اینهم بار دای من و سیاه و پراکندگی قاسم علی صاحب شود و چونکه محمد مرزا صاحب
 ولد مرزا باقر علی صاحب دست بنده اند و بالفعل پیشه خنجر گری میکنند و قصد زیارت میاز
 و از دست زمانه خیلی تنگ اند و چنین استطاعت ندارند که حیل و اطفال اینها را بپندارند
 و اینها میگویند که در شهر ربه در ماهه بروز محمد مرزا صاحب سماء لطیف النساء بنت کرم الله
 ما را جمعت محمد مرزا صاحب از زیارات و اگر واپس آیند تا بجاات شان محبت میفرموده باشند
 مگر فقیر یک قسم جناب عصمت آب و صوفه نوشته خواهد داد و اگر دیگری فریب کرده نبرد
 بموجب آن رفقه عنایت فرموده باشند فقط المرقوم شایوم ماه نومبر ۱۲۳۳ مطابق بستم
 ماه جمادی الاول ۱۲۳۴ هجری مطابق هشتم ماه کاتک ۱۲۳۴ فصلی کاتک بدی هجری ۱۲۳۴

روز سه شنبه - به
 گواه محمد علی گواه
 اغای جان ولد مرزای جان ساکن بخاری ثوله - *
 شیخ رضا علی ولد شیخ مرزا محمد ولد یوسف علی گواه
 امین ساکن بخاری ثوله ساکن منصور نگر تعلیم خود میر تراب علی بنظم مرزا محمد ولد
 میر محمد حسین ساکن جلی ملزم شیخ محمد علی - * *
 حشری حکیمه حشری بباد و صدقه - نومبر ۱۲۳۴

و واضح باشد که مجلس برای قرائت خوانان با قصد ترویج اسم و ابرو است و روپیه که از دستشود
 این مبلغان را میان فقیرالدین برای پارچه سرایی و گرمایی داده شود و نصیرالدین خود و همه
 قرائت خوانان یکجای قرآن بخوانند باشند که هر روز نیمه یا برقریم مجتمع شده قرآن بخوانند و شب
 نوبت نوبت بخوانند باشند و اگر کدامی قرآن خوان از شش هفت یا ده روز کم خواند یا حاضر نماند
 موقوف کرده شود و هر روز هفت اینها برای طعام خوردن یکبار یا یکینیم بار است این امر بجهت
 قرائت خوانان فقط برای مجلس حله چهارصد و بیست و پنج تقسیم حله اسماء سلخ یکصد و بیست و پنج و روپیه برای
 مجلس برسی من محمد علی نوشته است و این تقسیم را بنویس و بگویند که هر روز برسی یا قبل از برسی طعام
 پنجاه کتافیه یا حاضری یا شیرینی هر چیز که مناسب است تقسیم کنند یا این طرز که بجا جان برسد طریق
 اینست که طعام خواجها حاضری پنجاه بخانه هر یک فرستاده دهند و شربت هم در مجلس شود بخانه آن
 کسان که طعام خواهند فرستاد و وقت مجلس گفته فریستند که نشتر لیف آند اگر چنین نخواهد شد مردمان
 او باش طعام را عارت کرده خواهند گرفت یکسی و بیست و پنج و شش و بیست و پنج و بیست و پنج و بیست و پنج
 ام گناییده داده باشند و اگر فرمن مظهر در چنان جاد افعه شود و ممکن باشد از عشره محرم تا اربعین
 همونجا مجلس کنند و اگر جای نباشد اختیار دارند و دو صد و روپیه در مجلس غناییده بشود
 از عشره محرم تا چهل خراج نمایند اگر بر تیرم جا باشد در آنجا دارند اختیار غناییده است بر جا که مناسب
 باشد مجلس گرانده شود و چیزی ضد منکندای خوانان هم فرموده آید فقط

تفصیل قرائت خوانان و مجالس

ماه

قراخوانان	مجالس
ح	ا

در مادل کر نام خدا و رسول است باین کلمه اسما فوشده نه این کلمه - ایضا -	دوم و دهم که اول نام خواجه غفران است باین کلمه ایضا -
قرآن خوان دو نفر بخند یک ساله - قرآنی مجلس صد	قرآن خوان یک نفر یک ساله - قرآنی مجلس صد
در سیوم کر نام خنوع علی بنحش است بشیر ایضا ماله ع	در چهارم که اول نام محمد علی است - در پنج بفرع ایضا
قرآن خوان نوزان یک ساله - قرآنی مجلس صد	قرآن خوان یک نفر یک ساله - قرآنی مجلس صد
برای خیر محمد علی و برادرش شیخ قاسم علی - سامی ع	بروز نوکده امام آخر الزمان بخند و دهم کبیرک فاعلمه فرستاده و چند - صد
قرآن خوانان یک ساله - ماله ع	قرآن خوانان یک ساله - ماله ع
برای مجلس سید الشهدا از عشره باچشم بخند ماله ع	پان نصیرالدین بنا بر بارچ سرانی و گران صد

میرزا علی صاحب	مرزا محبوب بیگ صاحب	محمد تقی	دیگران که نام یادند مردم
سید برادر علی	میرزا فضل علی صاحب	سید محمد باقر صاحب	مشهد باشند -
حکیم فیروز علی صاحب	میرزا آقا بخش محمد پسر	آقا باقر محمد پسر	مردم خانه دلی محمد علی صاحب
آقا ابوطالب	اکرام الله خان بیان	تاج الدین حسن خان	بیان عشق -
سید فضل خا صاحب	خلیق دیوان نصیح بیگ	صاحب محمد مردم خانه	غلام حسن خا صاحب
فرزندان مردم خانه	دو دیگر ذاکران و	فرزندان دینریگان	مردم خانه -
بزرگان -	میان دلگیر صاحب	وارث علی خا صاحب	مرزا رفیع و مرزا قلندر
میرزا ثار علی صاحب	میرزا باقر صاحب	میرزا محمد علی	علی بیگ صاحب -
مرزا غلام حسین صاحب	صاحب -	ولایت علی خان	حکیم میرزا رضی
دو مرزا حسین علی علی زرا	محمدی خانم محمد پسر	خان و امیر علیان محمد	مردم میزانی صاحب
بنده علی و مرزا اسد علی	مادر و عزیزان و		
دو مرزا اسفندی علی و علیمیرزا	برادران -		
برای من فقیر محمد علی صاحب	محمد علی	بروز تولد امام احمد رضا	مردم خرم و سادات
قرآن خوان محمد تقی	محمد تقی	برای مجلس سید الشهدا	مجموعه محرم باچشم -
قرآن خوان محمد تقی	محمد تقی	برای مجلس سید الشهدا	مجموعه محرم باچشم -
قرآن خوان محمد تقی	محمد تقی	برای مجلس سید الشهدا	مجموعه محرم باچشم -
قرآن خوان محمد تقی	محمد تقی	برای مجلس سید الشهدا	مجموعه محرم باچشم -

تفصیل صوم و صلوة و حج و زیارات کربلائی محلی و زیارت

شهر مقدس *

سپاه

صلوة	صوم	حج	زیارت کربلائی محلی
رسال از روز قیوم	رسال	ال	سار
فی سال	فی سال		
ع	ع		
ال	لا		

زیارت شهادت	سازایات	نداست	نماز بدیه میت
لا	سال	سال	لوم
فی سال	فی سال	فی سال	فی موم
ع	ع	ع	ع

محمد علی بخدمت جناب عمر می نماید دو قطعه کاغذ و دویست و پنجاه روپیه سودی فیصحه خردی بخری
 و دویست و پنجاه روپیه بکامه حضور گذرانیده ام و کمترین از باقی بخدمت جناب جناب جناب
 خواهند داد انشاء الله تعالی فرق نخواهد شد و دویست و پنجاه روپیه را بخدمت جناب جناب جناب
 اسی جناب به کلکته فرستاده ام که جلد بخرار و بخدمت جناب جناب جناب دیگر در حج و غیره
 و زیارات باقی مانده آنرا ندبیر میکنم و این بقیه را بخدمت جناب جناب جناب خواهد شد تا چنانکه
 زنده مانم منافع آن بخرج سادات و مؤمنین و ساکنین صرف فرمایند فقط

ذکر شرف قاسم علی

طین قاسم علی بن علی کشیش امامیہ تمام کلمہ پید ہوئے و جنتی پر پہنکار تھے ۹۵ھ میں
 بیست حکام وزارت رسول امام علیہ السلام کو تشریف لگے اور ایک سال تک اور
 بہت اندر بکریہ حصول شرف حج و زیارت و اس کے بعد ۱۰۶ھ شعبان ۱۲ھ ہجری
 واسطے زیارت انوار اہل علیہم السلام کر بلائے علی گئے اور بعد استسعاد شرف زیارت دورہ بوقت صحت
 بمقام کو الیا یا بیچ ۶ جمادی الثانی ۱۲۸ھ کو انتقال کیا اور وہیں دفن ہوئے برابر نقیر الدین جید
 و محمد علی شاد و احمد علی شاہ بادشاہان اودھ اختلاص متفرق کے چکر دار و نائب چکر دار رہے۔

ذکر شرف علی

محسن علی ابن حاجی قاسم علی امامیہ متقی بہر سہیزگار عابد زائد شب بیدار تھرت تھے تمام عمر کوئی
 واجب و سنت ان سے ترک ہوا مسلک کا اخباری تھا ایک مرتبہ رمضان کے ایک روز سے بن انوشہ
 ہوا اور کفارہ اسکا اپنے اوپر لازم جانا فود و مینے علی الاقتال روزے رکھ کر کھوپور کیا عبادت
 اور نیکی کا شہرہ پیکر جب مرض الموت میں بیہوش تھے اور کوئی کار کرکنا کرناز کا وقت ہوا اور کان میں
 آواز پہنچ جاتی تو دونوں اٹھ بطریق تیم مار کر اور مہرے پہنچ کر سورہ قرآنی پڑھنا شروع کر دیتے
 اور پھر تھوڑی دیر میں زیادہ بیہوش ہو جاتے ۱۲۸ھ ہجری واسطے زیارت دورہ کے تشریف
 لگئے اور بعد حصول شرف زیارت انوار اہل علیہم السلام کے تاریخ ۶ جمادی الاولیٰ
 ۱۲۹ھ ہجری کو بمرض فالج انتقال کیا۔

ذکر شرف علی خان

ہاشم علی خان بن محسن علی امامیہ ۱۲۸ھ کو پیدا ہوئے آدمی ذہین شین خوش خلق سخی تھے۔
 اولاً تحصیل مہو ضلع ہیر پور بن نائب تحصیلدار مقرر ہوئے پھر باسٹ چکھاری بن تحصیلدار پھر ناظم
 صدر اس میں ہشاہرہ ڈیرہ سور و پیہ مقرر ہوئے تاریخ ۲۷۔ ماہ جب ۱۳۰ھ بمقام مکہ ۱۲۷ھ
 سال انتقال کیا اور مال کٹورہ کی کربلا میں دفن ہوئے +

مرضی حسن خان ابن ہاشم علی خان امامیہ تاریخ ۲۔ جمادی الاولیٰ ۱۲۷ھ ہجری کو بمقام کلمہ پید ہوئے

ذکر شرف حسن

فاسی خون میں اور ریاست پر کھاری ہر بعدہ نائب تحصیل داری لازم ہیں۔ انکے ایک بیٹے
وزیر میں نان لبرٹو سال میں۔ +

سبقت اعلا جس خان غلط کس علی خان صاحب بائیس شعبان الختم لکھنؤ جری بنام لکھنؤ
محلہ بھاری ٹوڈ میں پیدا ہوئے۔ جو بصورت قرمیں خوش خلق تھی عالی حوصلہ ہر لغزیر سے۔
بموجب اشتہار نمبری ۲۱۳ مورخہ ۴۔ اپریل ۱۸۵۵ء کو اختیارات درجہ دوم بنو سلسلہ میں
کے اندہ عطا ہوئے اور حسب اشتہار نواب لغٹ گورنر بہادر مالک مغزی و شمالی و حیف او دھ

مورخہ ۲۔ دسمبر ۱۸۵۵ء کو اختیارات سرسری حسب رقمہ ۲۶۱۔ ایکٹ ۱۰۔ عطا ہوئے۔ اور
۱۸۹۲ء میں انکو اختیارات بمطرت درجہ اول ضلع کانپور کے بھی عطا ہوئے تھے کہ جسکی منظوری
آنے کے قبل انکا انتقال ہو چکا تھا۔ خطاب خان بہادر ۲۹۔ مئی ۱۸۵۵ء کو حضور خواجہ لبرٹو
و گورنر جنرل بہادر نے عطا فرمایا اور ۲۴۔ اگست ۱۸۵۵ء کو سند خطاب عطیہ جناب گورنر
جنرل بہادر جناب نواب لغٹ گورنر مالک مغزی و شمالی و حیف کنتہر بہادر مالک دھ دھ نے
در بار لکھنؤ میں مرحمت فرمائے۔ حسب اکٹ نمبری ۵۴۱۹ مورخہ ۲۴۔ دسمبر ۱۸۵۵ء

فہرست درباریان لکھنؤ میں نام انکا درج ہوا۔ حسب نقل حکم اعلا سی جناب صاحب کلکٹر
بہادر بکا پور ۲۷۔ اپریل ۱۸۵۵ء بحوالہ چھی جناب کمشنر صاحب بہادر ۲۳۔ اپریل ۱۸۵۵ء
بحوالہ نقل حکم گورنمنٹ ۱۹۔ اپریل ۱۸۵۵ء انکا نام فہرست دربار ضلع کانپور میں سبب اول
کیا گیا۔ یکم جنوری ۱۸۵۵ء کو بمقام دہلی دربار قبری میں شریک ہوئے۔ حکام رس
ایسے تھے کہ ہر ایک حاکم اگر نیز انکی قدر کرتا تھا۔ صداسا شریکٹ حکام کے اور ہزار
خطوط مختلف مضامین کے انگریزوں نے انکو بھیجے۔ جنکے اسمائے گرامی ذیل میں درج ہیں۔
ایچ ایم برڈ صاحب۔ آئی ماسٹر بھی صاحب۔ جے ایچ ہرسن صاحب۔ جے آر یڈ صاحب۔

ذرائع اعلا کسین خان +

شکیاچی بار سٹو صاحب قائم مقام کشتہ لکھنو۔ نیگ صاحب جو ریشل کشتہ لکھنو۔ آج ٹوی
 مول صاحب جے رائٹ صاحب اے بیس صاحب۔ اٹی ارڈرین صاحب اٹی صاحب
 جی ٹوی صاحب آر برٹین صاحب۔ جے دیس صاحب۔ وٹم ہوی صاحب شکیاٹرین
 صاحب۔ جے ڈبلو کوئل صاحب۔ ایٹس صاحب۔ اے جے لارنس صاحب جے دیس
 صاحب۔ جے سی لار صاحب ایٹ این رائٹ صاحب فوئل صاحب۔ ڈبلو سی بیٹ صاحب
 ڈبلو ہوس صاحب۔ جے فن صاحب کاسٹل صاحب ایونٹ صاحب جے ڈی
 لیٹوش صاحب۔ اے میکین صاحب جے اڈو برن صاحب مرے صاحب شیمیر صاحب
 فٹیل کری صاحب۔ آر اسٹن صاحب۔ فاسٹر صاحب آرون صاحب بی گوڈ صاحب
 کرنیل لونبری صاحب لینک صاحب آرکن صاحب ایٹمی صاحب ڈبلو لیمپ صاحب کاکر
 نوال صاحب سی ڈبلو لار صاحب پھر صاحب الکرینڈو صاحب لٹ صاحب لکین صاحب
 کلاس صاحب ڈبلو کٹی صاحب کرٹینک صاحب ای بکس صاحب ہیکس صاحب وٹلی
 صاحب۔ ہیوٹ صاحب پیر صاحب رائرس صاحب جو لڈرین صاحب بی یادو صاحب
 کلڈارن صاحب سٹر صاحب۔ تمفر صاحب مگکی صاحب فایر صاحب رائرس صاحب
 آج ایٹ ایونٹ صاحب ہرین صاحب۔ سی ڈبل صاحب دتس صاحب ایٹس صاحب
 لیوٹ صاحب وغیرہ۔

۱۸۔ صفر کو انکے بیان ایک مجلس عزائے جناب سید الشہداء علیہ النجۃ والظناکی ہوا کرنی تھی
 کہ ایسی مجلس غم لکھنویں شاید ہی کسی اور جگہ ہونی ہو۔ اس مجلس میں تمام علمات شاہزادگان
 لکھنؤ اور دوسرے دعوائے و علمائین شہر شریک ہونے لگے۔ اوایل میں جناب عزادیر
 مرحوم اس مجلس میں پڑھتے تھے۔ پھر حدیث خوانی ہونے لگی۔ آپ سوار سن خان ظلیف اکبر

خان بہادر مرحوم اس مجلس کو کرنے میں اور اپنی ملک مجلس کی وہی شان باقی ہے۔ اور یہی
 خزانہ ہوتی ہے۔ سردار حسن خان اس مجلس میں نہایت ہی سرگرمی اور زندگی کو کام
 کرتے ہیں وہ ایک علیخان صاحب ہیں امپور نے ایک بار ان کو میلہ بینظیر میں خاص طور سے بلایا
 اور ایک ہفتہ تک ان کو یہاں رکھا۔ جب نواب صاحب بہادر سفر حج کو جاتے تھے تو خان بہادر
 مرحوم نے نہایت اولوالعزمی سے بمقام کانپور والی ریاست۔ امپور کی دعوت کی۔

اطراف حسن خان بہادر نے تاریخ ۲۷۔ فروری ۱۸۹۷ء مطابق ۲۷۔ رجب المرجب ۱۳۱۵ھ
 روز شنبہ بمقام کانپور بار خداتہ المصنعت انتقال کیا۔ اور کربلا واقعہ محلہ نواب گنج شہر کانپور
 میں دفن ہوئے۔ حکاموں نے خان بہادر مرحوم کی تعزیت کے خط نام محمد سردار حسن خان
 خلیفہ اکبر خان بہادر مرحوم کے بچے جنہیں سے ترجمہ چٹھی جناب اسٹریجی صاحب بہادر اسٹریجی
 سکٹر جناب نواب لغٹ گورنر بہادر و ترجمہ چٹھی جناب لائونٹن صاحب بہادر سکٹر اعظم
 جناب نواب لغٹ گورنر بہادر و ترجمہ چٹھی جناب سٹراڈویرن صاحب بہادر و خط سٹراڈویرن
 صاحب بہادر درج ذیل ہے۔ +

ترجمہ چٹھی سٹراڈویرن صاحب بہادر +

گوڈنٹ ہوس۔ کوئٹہ۔ ۸۔ مارچ ۱۸۹۷ء۔

جناب میں۔ آپ کا خط مورخہ ۶۔ ۱۰ء حال میں نے جناب اب لغٹ گورنر بہادر کی
 حضور میں پیش کیا۔ اور حسب ہدایت نواب صاحب موصوف آپ کو تحریر کرتا ہوں کہ حضور
 محترم اللہ کو نہایت درجہ افسوس اور ملال یہ سن کر ہوا کہ آپ کے والد صاحب نے انتقال کیا۔

آپ کا سچا دوست

جے۔ اسٹریجی (سٹراڈوٹ سکٹر جناب نواب لغٹ گورنر بہادر)

کھنڈو - ۱۱ - مارج سلسلہ ۱۹۱۱ء

جناب من - میں حسبِ لکائے جناب نواب لفسٹ گورنر بہادر آپکو عزیز کرنا ہوں کہ نواب صاحب موصوف کو نہایت درجہ اسفند استماع خبر انتقال آپکے والد ماجد شیخ الطاف حسن خان کے ہوا۔ اور نیز نواب صاحب موصوف کو نہایت درجہ ہمدردی آپکے ساتھ دینے دیگر آپکے خاندان کے ساتھ ہے۔ آپکا نیاز مند

نئے ڈی لیٹر میں بھڑت محمد سردار حسن خان -

(چیف سکریٹری جناب نواب لفسٹ گورنر بہادر)

ترجمہ چٹھی -

از مقام کلکتہ مورخہ ۱۱ - مارج سلسلہ ۱۹۱۱ء

جناب من - مجھے آپکی چٹھی مورخہ ۶ - ۱۱ - ۱۱ء مل سے خبر درشت فر آپکے والد ماجد کی انتقال کی معلوم ہو کر نہایت رنج و افسوس ہوا۔ یہ آپکا قول سچ ہے کہ آپکے پدر بزرگوار گورنمنٹ کے سچے خیر خواہ و فرمان بردار تھے۔ علاوہ میرے دیگر حکام ہی انکی خیر خواہی کے قائل ہیں۔ آپکے او آپکے خاندان کے لیے ایسے بزرگ خاندان کا بوقت سر پر سے اٹھ جانا سخت نقصان کا باعث ہوا جسکا کچھ ہی معاوضہ نہیں ہو سکتا میرے آپکے ساتھ اعلیٰ درجہ کی ہمدردی ہے۔ کیونکہ تین سال کا عرصہ ہوا ہے کہ مجھ پر ہی ایسا ہی صدر جانکاہ میرے والد ماجد کے انتقال کا ہوا ہے۔ میں آپکے غم میں دلی سہمی ماتہ اری کے ساتھ شریک ہوں۔

آپکا سچا دوست

ہے۔ اوڈیہرن -

(حاصل لفسٹ گورنر بنگال)

خاتون مست محمد مراد حسن خان صاحب کسکس کا پور۔

صاحب من تسلیم کی گئی چھٹی موزدے۔ مارچ ۱۹۰۷ء ہمارے پاس پہونچی اسکا مضمون
معلوم کر کے کچھ کال ریج وائس ہو واصل خان بہادر صاحب ایک بہت لائق اور اچھے
آدمی تھے جنکے اس مہمان فانی سے کوئی جانیے کا عام طور پر لوگوں کو ریج بواہو گا۔ مگر چونکہ
ہر شخص کو یہی راہ ایک ایک دن درمیان ہے اور اتفاقاً قدر سے کسی کو چارہ نہیں ہے لہذا
سب کو شکر کو اپنا شعار کرنا چاہیے گو یہ صدمہ ضرور شدید ہو کر آچکے ہو چاہیے کہ آپ ہی انتقال
کو کام دیکر صبر کیجئے خان بہادر ہمارے دوست تھے کچھ انکے انتقال کا خاصہ ریج ہوا حفظ

رستم
دستخط بخدا گمری

دستی کشتہ

دیگر حکام جنکے خطوط در باب تعزیت آئے انکے اسمائے گرامی درج ذیل ہیں۔

بارٹ صاحب۔ بلیر بیٹ صاحب۔ ووبرن صاحب۔ راجرس صاحب۔ طر صاحب
کاسٹیل صاحب۔ کوٹن صاحب۔ وینڈر صاحب۔ اپنی صاحب۔ اشترجی صاحب۔ لائونڈ
صاحب۔ بری رٹن صاحب۔ میکٹاش صاحب۔ مٹن صاحب۔ نیو بری صاحب۔ کری صاحب
رائٹ صاحب۔ پالک صاحب۔ *

مرحمت والدہ سیدہ غنیمت علی خان صولت جنگ تخلص بہ حکیم خلف اکبر مدبر والدہ منظر علی خان
تخلص سیر نے تاریخ انتقال تحریر فرمائی انکے تاریخی مصرعے اور کچھ اور امام مع خطاب ظاہر ہو رہی
پہرے اور ایک بیخ فاری کی سنگ مرمر پر کندہ ہو کر قبر پر نصب کی گئی ہے۔

الطاف حسن خان بہادر افسوس

سنہ ۱۳۲۷ھ

۳ مارچ	<p>گردن ہے نظر میں شکل جام مہکوس زندگیاں لحد میں ہونگے اکدن مجھوس نیلا جس سے ہے خود خاک کا بلوس نہا صبح کا دفت شور کرنے تے خروس ہو پختے ملک عدم کو اک راس بدوس شیخ روشن تے وہ زمانہ فانوس دیکھی ہاک نے شان رب قدوس کلی جلد سے تن کے جان مثل عروس</p>	<p>کیا نہ بلوہ جیل سے ملن سب مایوس پہنچے ہیں جو آزاد یہاں وہ مر کر ان مردوں ہی ساتھ ہوا ہے ایسا نارنج تہی بہت دمہغم اور ماہ رجب ہو کر بیمار بارہویں سے صد حیف الطاف حسن ثنا نام نامی او کھا نور سے کانپور میں دفن ہوئے کیا درد تھا ذات محبوب کا جس سے آہ</p>
<p>لکھا کلک حکیم نے سال وفات ۱۳۰۹ الطاف حسن خان بہادر افسوس</p>		
۳ مارچ دیگر	<p>عادل و فرزانه و خوش ضمیر دانا و شہین خان بہادر در خطابش زینت نقش و نگین ماند چندی از دور صدہ اسٹانہ و نگین شد کیاں لاج لبو و مرجع حق بالیقین روز و معراج پیہر شد کائنات بے کین</p>	<p>آہ خان نامور عالی منش والا نژاد لطف نام نامی شہرہ الطاف حسین بتلا چون شد بذات الجہت رخسہ ذات ناگمان آمد بگوں او مذلسے ارجی شبندہ وقت صبح لب و دمہغم ماہ رجب</p>
<p>سال نارنج وفاتش جون یکستم زخرو گفت معنواں داد و حق تعالیٰ فردوس بکین</p>		

انکے تین پسریں۔ سردار حسن خان، اتھاق حسن خان ولد آسر خان اور چار دختر ہیں۔

سردار سخاں تباہیچ دوسری بیچ انکی شہزادی اجری سلطانہ ۲۱۔ جون ۱۷۷۱ء بمقام لکھنؤ محلہ بخاری ٹولہ میں پیدا ہوئے۔ انگریزی میں درجہ انٹرنیٹ تک پڑھا اور عربی و فارسی میں کثرت حاصل ہوئی۔ بوجب بیٹی صاحبہ کثرت حاصل ہوئی۔ ۱۷۹۲ء مورخہ ۲۱۔ جون ۱۷۹۲ء بمقام انقل حکم گورنمنٹ بری ۲۹۔ جون ۱۷۹۲ء مورخہ ۲۱۔ جون ۱۷۹۲ء نام محمد سردار حسن خان کا بجائے انکے باپ کے فہرست درباریان قسمت لکھنؤ میں درج ہوا اور نمبر دربار اندر فہرست قسمت کے ۶۸ قرار پایا۔ اور چار بیٹیوں میں سے ایک کی شادی مرتضیٰ حسن خان ولد ہاشم علی نادر سے ہوئی ہو۔ دوسری کی شادی رفعت علی خان ولد حکیم نیاز علی خان صاحب سے ہوئی ہے۔ تیسری کی شادی حامد علی خان بیرٹراٹا ولد حکیم امجد علی خان صاحب سے ہوئی ہے۔ چوتھی کی شادی انکے نہیں ہوئی۔ ۴

عبد الغفور خان ابن شیخ سلطان و عبد المجید خان بن عبد الغفور خان شاہی منصب دار تھے۔ محمد اعظم الدین خان بن عبد المجید خان۔ محمد اعظم الدین خان افضل فضلاء کا ملین اور اہل علمائے عالمین اور اعظم کلاسہ تبحر اور اقدم فقہائے مقبرین تھے انکے اوصاف حمیدہ اور صفات برگزیدہ میں جو اہل تحقیق کے نزدیک خالق اور زیادہ ترقی روح کی لائق ہے نہ ہی تحقیق کی توفیق ہے عالمگیر کے آخری عہد سلطنت میں یہ بزرگوار شہزادہ محمد معظم کی ملازمت میں لاہور کے تاجی (ج) تھے چونکہ شہزادہ کو علم کا نہایت شوق و موق تھا اسوجہ سے شہزادہ کی خدمت میں انکا قریب اختصاص و زبیر تیار ہوا اور جب شہزادہ مزید فراست تحت و تاج ہوا تو اسنے کسی اور تک نہ ہی مباحثہ رہا آخر بعد تحقیق انہوں نے اپنے مذہب سے صول کیا اور نہایت

۵۰۔ جو کچھ ہو کر

ذکر محمد اعظم الدین خان۔

رحمت سبکداده پیشانی شیونہ مذہب جو اہلبیت اطہار رسول مختار کا طریقہ انبیاء ہے
قبول کیا اور علانیہ کو لازم مذہب یہود و ادا کرنے لگے یہ انصاف پسندی اور حق گزینی اسکا
باعث ہوئی کہ سبادشاہت آئنگا کے دربار میں انکا اختیار و اقتدار کمال کو پہنچا اور
صوبہ بنگال اور ہر صوبہ لاکھو را کی جاگیر مرقعی اور منصبہ مخمزاری ذات اور ہنجر اسوار عطا ہوا
اور خطاب عماد الملک سے ممتاز و سرور آؤ جو الحمد للہ کہ اس زمانہ سے آج تک مذہب یہود و شاعت
انکے فائدہ میں جاری ہے اور انکے تمام اولاد حسین احقر العباد ہی شامل ہے اسی طریقہ
حق پر قائم ہے ۔ *

محمد مرشد ابن اعظم الدین خان امامیہ المظاہر طبیب حکیم قوام الدین خان عالم فاضل متنی -
پیر ہیزگار تھے جامع مقبول و مغول عادی فرور و اصول تھے - علوم عقلیہ و نقلیہ شاگرد
اپنے والد بزرگوار اعظم الدین خان کے تھے طبیب حکیم علوی خان صاحب مرحوم سے کیا تھا
محمد شاہ کے زمانہ میں منصب انکا پانصدی ذات و پانصد سوار کا مقرر ہوا - اور اطباء سے
پادشاہی میں منتخب ہوئے اور دارالشفاعتام دہلی انکی سپر ہوا اور زمین لاکھ و بیسہ لاکھ
آسکے خرچ کا دربار شاہی سے مقرر ہوا بمقام دہلی انتقال کیا انکے دو بیٹے تھے - اور مکان
محلہ سے قریب مسجد واقع امر وہ انہوں نے خرید کیا تاکہ وقت ضرورت امر وہ کا آنا
اور قیام کرنا آسان ہو فی الحال اس مکان میں سلطان علیخان و سیکان علیخان فرزندان
حکیم صادق علی خان صاحب سکونت پذیر ہیں ۔ *

حکیم رضی الدین خان بن حکیم قوام الدین خان امامیہ فاضل متبحر - طبیب کمال وجہ شجاع ہو
مطلب کا نہایت صاف اور اعلیٰ درجہ کا تھا منصب انکا بعد احمد شاہ و عالمگیر ثانی پانصدی
ذات تھا نواب صف الدولہ بہادر کی سکوا میں بنمرہ اطباء پانسو روپیہ ماہواری کے نوکر تھے -

ذکر محمد مرشد

ذکر حکیم رضی الدین

۱۲۳۲ھ رمضان ۱۲۳۲ھ ہجری بمقام امر وہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

رحمنی الدین سیح دوران را	چون قصا آمد و بنجاک ہفت
سال تاراج آن سخن دامن	این کمی سر بفرمود و بیت
باز دل پر طال و دروے بکا	رضی اللہ عنہ ناف گشت

جن بزرگوں نے جناب مرحوم سے من اجداے موجز لغایۃ قانون شیخ الرئیس جلد
کتب طبیبہ پڑھی اور مطب کیا اس سے سامی ان حضرات کے ذیل میں درج کئے جاتے ہیں۔
جناب مولوی سید محمد سیادت صاحب مرحوم۔ حکیم سید عنایت مسین صاحب مرحوم دا
حکیم مولوی محمد سعادت علی صاحب مرحوم رئیس محلہ ملائے۔ مولوی غلام محی الدین صاحب مرحوم
لکھنوی۔ ششی حکیم مکی سین صاحب میں امر وہ ہا تہر کالیستہ۔ حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم
حد کاتب الحرم۔ حکیم غنیم علی خان صاحب مرحوم۔ (بزرگان ممبر ۷ و ۸) نواسے حقیقی جناب
حکیم صنی الدین خان صاحب مرحوم کے ٹھے۔) جناب حکیم فیروز علی خان صاحب مرحوم ابن جناب
حکیم صنی الدین خان صاحب مرحوم تصنیف انکی متفرق علوم میں بہت عمدہ اور بہتر و کتابیں
ہیں ایک مائتہ نفیسی بزبان عربی جسکا نام اوراق رضیہ ہے۔ یہ مائتہ نہایت عمدہ ہے
اور کتاب جامع رضی صاحبان میں یہ کتاب بھی بزبان عربی بہت بڑی قریب انشی جزو کے ہو
اور نہایت عمدہ ہے۔

حکیم فیروز علی خان ابن حکیم صنی الدین خان امامیہ بمقام دہلی پیدا ہوئے فارغ التحصیل طب
ماؤن صاحب مدرس کامل شفی بہر ہنگار نئے منصب کا شاہ عالم بادشاہ کے یہاں پانصدی ذات
شاہ دوسری فریقہ ۱۲۳۲ھ ہجری ۱۲۳۲ھ سال بمقام امر وہ ہا انتقال کیا جناب مرحوم صورت میں دیکھیں
خوش متھے۔ چارہ ذیل میں بطور نمونہ لکھا ہوں۔ *

۱۲۳۲ھ رمضان ۱۲۳۲ھ ہجری بمقام امر وہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

۱۲۳۲ھ رمضان ۱۲۳۲ھ ہجری بمقام امر وہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

حکیم فیروز علی خان صاحب

اولاً حالت ذوق طوقی اور دلا سے اہلیت علیہ السلام یہ تھی کہ صوفی کسی کی زبان سے کسی طرح
 میں اسم مبارک جناب سید الشہداء علیہ التیجہ ورافتہا کا زبان پر آیا ہے اختیار آئے انکھوں سے
 گرہ پڑے۔

تایا انکے مطلب میں دو ہی تہیم ہوتی تھی بعض مریضوں کو خشک دوا پڑ رہی تھی دینے لگے۔ جو
 کوئی مریض مرغا فلاس کا اس علیہ مطلب میں آجاتا تو اسکو ایک پورہ زرفندگی دیتے اور کہتے
 کہ اسکا استعمال کیجئے حاجت کو ضرورت اطہار حاجت کی ہوتی تھی۔

تالثار روح پر فتوح جناب میر المؤمنین علیہ السلام سے نہایت کامل تھی چنانچہ ایک وقت میں
 بہت مضطرب تھے ایک طرف سے صاحب بہادر مہتمم تحقیقات معافیات مراد آباد نے نسبت دیات
 معافی جناب ممدوح حکم جلالی تاحین جنات صادر کیا دوسرا امر یہ کہ جناب موصوف کے ایک بیٹی
 جو والدہ جناب علی الاعظم الانعم حکیم نیاز علی خان صاحب غلامہ عالی ہیں نہایت علیل تھیں امید زندگی
 منقطع ہو گئی تھی لہذا جناب موصوف از بس مضطرب تھے نماز تہجد پڑھ کر دعا مانگی اور فی الجملہ غنودگی
 آگئی دیکھا کہ ایک بزرگ چمکا چہرہ غلہ دو ہفتہ روشن ایک آیتہ میں کاغذ لپے فرماتے ہیں۔
 یہ سند معافی علی الدوام ہو۔ تو جناب ممدوح نے وہ کاغذ لینا اور عرض کیا کہ جبکہ واسطے

معافی چاہتا ہوں وہ بہت علیل ہے ارشاد ہوا وہ بھی تندرست ہو گئے چنانچہ خواب سے
 بیدار ہو اور مجلسین شریف لپکے اور والدہ صاحبہ حکیم نیاز علی خان صاحب کو جا کر دیکھا کہ مرغن
 بالکل تیار تھا صرف نفاہت باقی تھی دو چار دن میں وہ بھی رفع ہو گئی اور پیشکامہ حکام
 اپیل سے دیات بھی واسطے دوام کے معاف ہو گئی۔

راہبنا حکیم نیاز علی خان صاحب اور حضرت والدی مدظلہ العالی ایک شب یام خدر شہداء میں
 شہید مضطرب تھے اور نظامہ جو امر پیش نظر تھے اسکا دفعہ غیر ممکن تھا حکیم نیاز علی خان صاحب نے

شب کو خواب میں مہر کو دیکھا کہ فونی عمر دیکھ کر کہیں چلیں خواب بیدار ہو تو فوراً
دل کو تسکین ہوئی اور صبح تک جھڑکدات رخص ہو گئے۔

خاست اگر کما سنہ بن خادم سے نکتہ یاد ہو جاتا تو آئینہ پانی ملا کر کہا بیٹے اور جو روئی
سمت ہو گئی اور بوجہ پیرا سال دانوں سے نکائی جاتی تو بانی میں بھگ کر کہا جاتے خادم کو
غصہ نہ کرتے لے کے ایک بیٹی تین چکی شاری شیخ شاعلی خان صاحب ہوئی اور نوک سے انکے
جناب عمر صاحب نے حکیم نیاز علی خان صاحب بن - *

حکیم امام الدین خان بن حکیم قوام الدین خان امامیہ شاہ جہان آباد دین پیدا ہوئے حافظ قرآن
تھے اور ایسا یاد تھا کہ اکثر اوقات ایک اثابین ختم کرنے سے فقہ و تفسیر حدیث خوب جانتے تھے
علم معقول کے کامل تھے طبیب لائے تھے جو ان خوش رو دراز قد سینہ باز و بگوشت تھے -
عالمگیرانی بادشاہ نے انکو حکیم الملک کا خطاب یا اور ایک نزار بانصدی منصب مقرر کیا شاہ
عالم کے زمانہ میں نواب نجف خان بہادر سے جو وزیر تھے برابری کی ملاقات رہی - نواب
نجف خان بہادر انکی نہایت درجہ تعظیم و کرم کرنے لگے اور انکے تشیع اور حفظ قرآن و علم
و دینداری اور طبابت و شجاعت اور صف آرائی کا رزار سے نہایت درجہ محفوظ تھے انکو سوا
علوم مذکورہ مضاف سے بھی بڑا شوق تھا انکے یہاں مخصوص المحکم و ثنوی مولوی روم صاحب
کا بھی درس ہوتا تھا بارہ سخی ۱۵۰ مجاہدی الشافی شہزادہ ہمایوں شاہ جہان آباد انتقال کیا
مستقرہ مولانا سجاد الدین صاحب بن دفن ہوئے - *

حکیم احمد رضا عرف حکیم رمضان علی خان ابن امام الدین خان امامیہ شاہ جہان آباد دین پیدا
ہوئے فارسی و عربی عمدہ جانتے تھے علم معقول و منقول کا حصہ پڑانا طالب کی ہو کر تین بیوی
باد تین بلاتال پڑبانے تھے مطب عمدہ تھا دست شفا خدا داد تھا نماز روزہ کے نہایت پابند تھے

حکیم امام الدین خان

حکیم احمد رضا

ایک مثل تلاوت کلام اللہ کہی تھو سنوئی تارینج ۳۰۔ ذیقہ مشہور ۲۲ ام بجا روضہ اسماء لکھنؤ سے آئے
ہوئے تمام پنج بلا و اشغال کیا۔ زمانہ شاہ عالم عالی گہرین منصب کا ایک لڑی ذات اور ایک تہذیب اور
کامیاب تہذیب خان بہادر کے ساتھ رابطہ خان کی لڑائی میں بہت عمدہ کام انجام دیا۔

حکیم شناق علی خان ابن حکیم رمضان علی خان امامیہ مقام امرچہ پیدا ہوئے یہ فارسی عربی کے
جاننے والے تھے طبیب خوش خلق تھے حق تعالیٰ نے انکے ہاتھ میں دست شفا رکھا تھا۔ جوان
صبین نیک مزاج کشادہ پیشانی سے تارینج ۸ شعبان ۱۲۴۲ھ بجا روضہ ہضیضہ بمقام عظیم آباد
انتقال کیا۔ +

آغا علی خان ابن حکیم شناق علی خان تارینج ۱۵۔ ۱۶ رمضان ۱۲۴۲ھ بمقام لکھنؤ پیدا ہوئے
منابت خوش رو حسین کشادہ پیشانی ہیں عبادات جناب باری میں ہرگز نہ صبر و کمالین
دنیا سے کنارہ کش ریاست کثیر جناب شیخ محمد علی خان صاحب یس لکھنؤ اپنے نانا سے انکو
وراثت پہنچی ہے اس سے بکمال فارغ البالی گذر اوقات کرتے ہیں اور مجالس جناب سید
الشہداء اعلیٰ نتیجہ و الفتا بر پا کرتے ہیں جو دیہات انہوں نے واسطے امور کے وقف کئے
ہیں وہ نقل و نقل نامہ مندرجہ تحت سے واضح ہوگا۔ +

نقل وقف نامہ حبیبی شدہ مکتوبہ جناب شیخ آغا علی خان صاحب و اقبال

تبریز ۸ صفر ۱۲۴۲ لغایت ۵۷ جلد ۱۹۱۹ ج ۱۹۱۹ اصل ششماہ یک سو بیس روپیہ

نقل مطابق اصل
بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآلہ الذین اصطفیٰ
والسلام علیہم اجمعین

للفیضہ اللہ وکفی والصلوة والسلام علی محمد وآلہ الذین اصطفیٰ
والسلام علیہم اجمعین

ہر فرد بطور لازم ہے کہ اپنی حیات میں ایسا سو فیہ کرے کہ جو باقیات اعمالات ہیں
 اور فرائض اسکا جہد مات کے بھی مثل نائذیات کے ورنہ انہام اسکے جاری رہے اور باعث
 بقائے نام کا جو اور جو کہ صدقہ جاریہ یعنی وقف کرنا اپنی جائیداد کا ابتغاء لمرضات اللہ واسطی
 امور خیر کے ایکلہ مرستی باقیات اعمالات کے سبب بنا برکن مجربندہ ناچیز و گنگہ رآغا علیخان
 غفلت کلیم مشتاق علی خان مرحوم سکین شہر لکھنؤ محلہ بنجاری ٹولہ نے درینو لاجات صحت ذات
 و ثبات مثل و نفاذ جوارح و جمیع تصرفات شرعیہ اپنی خوشی خاطر سے بلا اکراہ و اجبار احمدی
 ابتغاء لمرضات اللہ اپنی زمینداری آہستہ آہستہ آنہ مواضعات امرتورہ و لوڈھیرواد چاند پور
 و تھوڑ پور رگت و دولت پور بالنگر و کھار و دھاری پور پرگنہ بہوگنی پور و حری پور پرگنہ اکبر پور
 دہلی بارہ پور پرگنہ فیروز پور ضلع کانپور کہ جنکا بٹوارہ مکمل ہو چکا ہے اور بذرعیہ اسکے
 سولہ آدم مسلم محال موسومہ آغا علیخان فرارپائی میں اور محمد و محمد و داریہ ذیل میں جمیع حقوق
 داخلی و خارجی و اراضی زروعدہ و غیر ضرر و عدہ و جگر و بکر و مالاب و چالان و باغات و درختان
 متفرق مندر و غیر مندر و منجمل و اراضی پرانی و بجز و اوسراکندہ ذاتی و دوکالین و غیرہ جو
 کہ کہہ کر اس میں واقع ہے بلا استثنائے کسی چیز کے وقف موابد و محلہ بغرض اجراء
 امور خیر مجالس عشرہ محرم الحرام و عشرہ الرعبین و دیگر مجالس مانہ و قرآن خوانی و نذر و
 نیاز و غیرہ امور خیر کے حسب سہرحت ذیل وقف کیا اور نیز وقف کیا چہ قطعہ مکانات پنجتہ
 و نام واقعہ شہر لکھنؤ ملوکا اپنے کو جمیع حقوق داخلی و خارجی مصرعہ ذیل کے قطعہ مکان
 پنجتہ مسکوئے اپنے کو فاضلہ اسطی مجالس مصرعہ بالا کے مابقی پانچ قطعہ مکان واسطی
 سکونت سادات و متین کے چہ پابند صوم و صلوة کے ہوں اور وہ اپنے ذمہ مرمت
 خشک و برکت مکان کی بذریعہ تحریر باضابطہ بغرض بقا مکان موقوفہ کے لیون اور

امروا لیت کو متن میں خود وقف میں اور اگرچہ عاقبت نے اپنی ذات و نفس کے لیے تاحیات خود مصین کیا اور بعد اپنے خباب مستطاب مجتہد العصر الزمان سید مصطفیٰ صاحب تہذیب عرف خباب میر تقی صاحب تہذیب است برکاتہم خلف خباب تہذیب و کعبہ عمدۃ العلماء سید مجتہد دی صاحب علی اللہ مقامہ کو متولی قرار دیا ہے اور ان کے بعد کس شخص کو جو وقت کا اہل علم منصف بعینات تقویٰ و پرہیزگاری و دیانت داری کی ہوا اور خباب ممدوح نے اپنے حیات میں انکو متولی ہی اپنے مابعد کے لیے باقاعدہ قرار دیا ہوا اور اگر خدا خواستہ نوبت تقرری متولی مابعد کے نہ آئے تو جو مشہور باجہتا و وزید و ورع اور وقت کا اعلم ہو وہ متولی ہو و یگا اور اگر انضال ایزدی سے کوئی فرزند صلیبی میر اپیدہ ہو و اور وہ بعد انتقال میرے حد بلوغ کو پہنچ کر پابند صوم و صلوات کا ہو تو وہ بھی بعد بلوغ کے شریکے متولی وقف کے ہو و یگا اور میریگا اور تنخواہ مقررہ متولی مندرجہ وقف نامہ ہذا سے نصف تنخواہ پانے کا مستحق و مجاز ہو و یگا بعد اجراء صیغہ وقف کے جائدا و موقوفہ مصرعہ بالا محدودہ ذیل کو اپنے قبضہ ملکیت سے نکال کر بہ تبدیلی نیت قبضہ منولیا نہ اپنے من لے لیا ہے اور محکم مال میں داخلہ جرح بھی باصنا جرحا لے لکا نہ کے متولیا نہ لکرایا ہے اور اسکے اطلاع بھی خباب ممدوح متولی مابعد اپنے کو کر دی ہے اور حلیہ حساب کتاب عارف اس جائدا و موقوفہ کا بالکل اپنے ذاتی حساب سے جدا گانہ کر دیا ہے اور اب یہ جائدا و ابد الہی محفوظ و مضمون تفراف و تبتلا سے اور ممنوع تمامی انشعالات و وراثت سے جو ثانی اغراض وقف کے ہو یا بعدی امور ذیل کے بیگی جینکس خاوند عالم جلیشانہ وارث کل دنیا و مافیہا کا ہو دے۔

وقفہ اول یک ہر ایک متولی کو ہذا وجہ وقف نامہ ہذا کے لازم ہو گا کہ اپنے مابعد کے لیے اپنی حیات میں متولی حسب صراحت و شرائط و پابندی مندرجہ وثیقہ ہذا قرار دے و در صورت

عہد تقریری کے امر تولیت راج بطرف اس شخص کے ہوگا جو مشہور بتقدوی وزید واعلم و مجتہد بھی ہوگا
اور ہر ایک تولی باجمہ کو اپنے سابق تولی کے انتقال پر فوراً اجایا اور موقوفہ پر قبضہ بتولیانہ کرنا
اور محکمہ مال سے دخل خارج بنام اپنے کرانا واجب ہوگا +

دفعہ ۲۰ دوسری یہ کہ ہر ایک تولی کو لازم ہوگا کہ فیرض تکمیل اعلیٰ خارج و انجام دیہی کل امور عدالت
و محکمات سرکاری و نیز انجام دیہی کا رتعلقہ مواضعات متوفوہ کے ایک مختار نامہ عام مصدق
بر حشری حوالہ کارندہ دیات متوفوہ کی کرے و اگر اچانک کوئی کارندہ جدید مقرر کیا جاوے
تو اس سے ضمانت کامل باصناط بقعدا و مناسب لیکجاو اور تباکبہ تمام ہدایت کجاوے کہ
افزایش منافع و آبادی مواضعات مذکوراتی سوانہ میں بستندی تمام کو شان رہے اور سچی کارگزاری
و دیانت داری متولی وقت کو کہلاتا ہے - +

دفعہ ۲۱ چہرہ ہر ایک تولی کو اختیار ہوگا جب کسی کارندہ و یا ملازم مواضعات سے بددیانتی و
با انجام دیہی کار و با رتعلقہ اسکے میں سستی و غفلت دیکھیں فوراً موقوف کر کے دوسرے شخص بجائے
اسکے مقرر کر دیوں +

دفعہ ۲۲ چوتھی یہ کہ رزلٹ محصول آبپاشی سرکار کسی سال کم و کسی سال زائد دینا پڑتا ہے کوئی
مقدار سالانہ معین نہیں ہو پس ہر تولی کو چاہیے کہ جس سال رزلٹ زائد دینا پڑے نو وہ
زائد روپیہ رقم آمدنی منافع سے دیوں اور جس سال رزلٹ کم دینا پڑے تو اس رقم بچٹ کو
اندوختہ رکھیں بہت سی آراضی موضع بودیرا و چاند پور دیات متوفوہ میں افتادہ ہر اسکے
مرد و زراعت میں کو شش کربن ناگزہ افزایش جمع آمدنی کی ہو و سے مجالس عشرہ حرم و عشرہ اربعین
بالفضل شب کو ہونی میں تولی اگر مناسب سمجھے تو بجال صرف ریشنی دن کو کیا کرے اور ان ہر تہ
رقبات بچٹ مذکورہ بالا کو اگر کچھ ہو تو سیونگ بنک و اکھانہ سرکاری میں جمع کرتے جائیں جبہ

رقم بھدار بانو روپیہ کے جمع ہو جاوے تو اس وقت گوشت پر امیری نوٹ خرید کر لیا جاوے اسکو
 سے نہ نکالتے دو ہزار روپیہ تک کا نوٹ خرید کیا جاوے یہ رقم اس غرض سے رکھی جاوے کہ اگر ضرورت
 کسی سال آئی نہ تار منی و سماجی مطالبہ سرکاری میں کچھ کمی پڑے تو وہ نوٹ فروخت کر کے مطالبہ سرکاری
 اور اگر دیکھا کہ مال اصل پیدا ہو تو وہ خطرہ قریبی خیلام وغیرہ سے محفوظ رہے اور منافع نوٹ کا سودا
 زمین کو تقسیم ہونے سے اور بعد فروخت نوٹ اور اسے مطالبہ سرکاری پر از سر نو بے ستور سابق اگر کچھ
 بہت فائدہ ہو تو وہ بالائی ہو تو وہ روپیہ سوئیک بنکٹ لکھنا میں غرض مذکور جمع ہوتا جاوے
 رقم پانچویں یہ کہ عشرہ محرم الحرام میں انتظام مذہبی و تیاری میٹرو حاضری و جلہ نہ ریشہ
 دیگر ماہ جو کہ مندرج وقت نام نہ اس معرفت نہ ہو مگر وہ من و انفع کے انکی حیات رہیگا۔
 ہر مہینہ کو لازم ہوگا کہ کتابیات انکی یہ امور انہیں کے متعلق رکھیں اور روپیہ نقد اسکا موافق
 مصارف مندرجہ وثیقہ ہذا پاس نہ ہو مگر وہ من و انفع کے ہیجہ بیکرین کیونکہ وہ باعث مزید
 ولا سے اہلیت کے ایسا مو میں بوجہ من انجام دیوینکے اور اگر نہ وہ من و انفع اس مکان موقوفہ کے
 بالا خانہ میں جو بعض مجالس منع کیا گیا ہو سکونت نہ کرنا پسند کریں اور مرمت مکان کی ذمہ داری یوں
 فو مولی وقت کو اختیار نہ لیں مکان مذکورہ کا آنے ہو گا اور بصورت خالی ہونے بالا خانہ مکان کے
 ہر مہینہ وقت بھی رہ سکتا ہے بشرطیکہ وہ بھی مرمت مکان کی ذمہ داری یوں سے اور نیز اس بالا خانہ
 مکان کو بشرطیکہ سبب اغراض وقف میں نہ کرے نہ پر دیکھے میں اور نہ کرے ایسی مکان مذکور کی
 مرمت میں بوجہ قائم رہنے مکان کے صرف کیا جاوے گا اور یہ امر ملحوظ رہے کہ مجالس عشرہ محرم و
 عشرہ ربیعین و مجالس ماہ ذی قعدہ وغیرہ و تقریر اری اسی مکان میں ہوا کرے گی۔ کسی دوسرے مکان
 میں نہوگی اور ہر مہینہ وقت خود ہی ہوا کن شریک مجالس ہوں +

دفعہ چہٹی یہ کہ کل محاسن نام و اصناف موقوفہ کے موقوفہ اری و باقی رہنے منافع ازیں و مجھنے کے

مستقبل ہے۔

تفصیل ہواضعات موسومہ بحال آغا علیخان بحساب بحال سولہ آنہ واقع ضلع کانپور

نام موضع بقیہ پرگنہ	کھاسی تمام بموجب شہرہ فصلی	مالگذاری سرکار مو ابواب و چندہ و ضعا و ذخاہ ٹہاری۔	مناض از روکے جھیندی۔
۱۔ امروہہ پرگنہ بگنی پور	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۲۔ بودھ پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۳۔ محمود پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۴۔ چاند پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۵۔ دولت پور بانگرہ	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۶۔ دای پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۷۔ مرید پور پرگنہ اکبر پور	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۸۔ بنی پارہ جوہر پرگنہ	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۹۔ میزبان	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵

و حقہ ساتویں یکہ اس دو ہزار ایک سو نوے روپہ سات ہائی بن سے صلح چار سو روپہ نرٹک
مصل ایسا خشی سرکار کا حقنا سالانہ ہے اور صلح میں سو روپہ سالانہ تنخواہ داران دیہا
ہے اور چار سو روپہ سات ہائی خراج وہی دیگر مصارف تعلقہ دیہاتہ مجسٹ
ایک ہزار ایک سو ساٹھ روپہ سات ہائی ہوئی اب باقی ہے ایک ہزار پچاس روپہ یہ منافع حاصل ہو
مصارف غوافر و حقہ کے حیل ہے ۔ +

تفصیل مصارف ذیل

۱۔

شکر و غیرہ و طعام وغیرہ برائے تقسیم مجالس عشرہ محرم بنام ذاکران بابتہ مجالس عشرہ محرم

ص

ص

صرف حاضری و میٹہ ۸۔ محرم

ص

صرف عمدی ۷۔ محرم

ص

کوبہ و نمبا کو کشیدی و تقویر وغیرہ صرف مجالس عشرہ محرم

ص

ص

بنام ماتم کنندگان ۹۔ محرم

ص

پرہیز صبح مبارک و تغیر عشرہ محرم

ص

صرف دفن تغیرہ محرم وری بروز عاشورہ۔ طعام برائے فاتحہ شکنی تقسیم امانت و منین بروز

ص

ص

صرف مجلس محرم ۱۲۔ محرم تقسیم غیر بنی خواہ شربت

ص

احرت چھوٹی پر تہ اعمال عاشورہ۔

ص

شکر محمدہ و بیہدنا بقرن شربت مجالس عشرہ اربعین من ابتدا ۱۱ صفر لغایت ۱۹ صفر -	بنام ذاکران بابت مجالس عشرہ اربعین -
صرف روشنی مجالس عشرہ اربعین -	تباکو و کڑکدہ و سقہ و غیرہ مجالس عشرہ اربعین لحمہ -
بنام ماتم کنندگان ۱۹ صفر -	صرف دفن تقریر معمر مزدوری ۲۰ صفر -
اجرت چپوائی پر چہ زیارت اربعین -	دوسری صفر مجالس لیسہ برادر محمد فی حرم بقام کر بلا باہین الدوا تقسیم شیرینی - عکسالانہ -
۴ صفر مجالس لیسہ شیخ جعفر علی صاحب مرحوم مقام کر بلائے مال کٹورہ تقسیم شیرینی -	واقع ۲۰ صفر مجالس لیسہ جنابہ والدہ صاحبہ مرحومہ بقام کر بلائے مال کٹورہ تقسیم شیرینی - عکسالانہ
واقعہ ۹ - بیج الاول برائے تقسیم سادات مؤمنین	واقعہ ۱ - بیج الاول سوز ولادت حضرت رسالت باب صلعم - عکس
شیرینی نذر -	تقسیم سادات مؤمنین -
واقعہ ۲۰ - جادی الثانی روز ولادت جنابہ سیدہ صلوات اللہ علیہا -	
شیرینی نذر -	تقسیم سادات مؤمنین -

واقع ۲۸ جمادی الثانی صرف طعام بنابر فائزہ و بسیر خباب شیخ محمد علی صاحب مرحوم -

صد سالانہ

واقع ۲۹ جمادی الاول مجلس و بسیر شیخ محسن علی صاحب مرحوم بقام کر بلا سے امین الدولہ

تقسیم شہری -

۶۱ سالانہ

واقع ۳۰ جمادی الاول مجلس و بسیر شیخ محسن صاحب مرحوم بقام کر بلا سے نال کثورہ تقسیم شہری -

۶۱ سالانہ

واقع ۳۱ رجب روز ولادت حضرت امیر المومنین علیہ السلام -

۶۱ سالہ

شہری نذر - تقسیم سادات مومنین -

۶۱ سالہ

۶۱ سالہ

واقع سنائیس رجب روز مبعث خباب رسالتاب سلم -

۶۱ سالہ

شہری نذر - تقسیم سادات مومنین -

۶۱ سالہ

۶۱ سالہ

واقع تیسری شعبان روز ولادت باسعادت حضرت امام حسین علیہ السلام -

۶۱ سالہ

شہری نذر - تقسیم سادات مومنین -

۶۱ سالہ

۶۱ سالہ

واقع نوین شعبان بنابر مجلس و بشیر حکیم مشتاق علی خان مرحوم -

۶۱ سالہ

جالس دیر تقسیم شبیرینی خواہد ہوتی بہت غلام فائدہ۔

واقع پندرہ شعبان روز ولادت حضرت صاحب الامر علیہ السلام۔

شبیرینی نذر مع مہدی - تقسیم سادات مومنین -

واقع پندرہ ماہ رمضان روز ولادت حضرت امام حسن علیہ السلام

شبیرینی نذر - تقسیم سادات مومنین -

صرف جالسل ماہ رمضان ۱۹-۲۰ و ۲۱ تقسیم شبیرینی خواہ جو تا ۳۰ یوم

صرف تقسیم نان خمیری و سالن ماہ رمضان بنا بر سادات مومنین -

اجرت چھوٹی پرچہ اعمال شب قدر ماہ رمضان -

ہنام ذکر جالسل ماہ رمضان ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ -

تقسیم قرآن مجید بنا بر سادات مومنین ماہ رمضان -

واقعہ دوسری ذیل عقدہ مجلس دیہ حکیم و فاضل علی خان صاحب مرحوم بمقام کربلا سے
تال کٹورہ تقسیم شہر بنی۔ ۶ سالانہ

صرف قرآن عبد الحسی ۱۰ ماہ و یکجہ - صرف عبد غدیر ۱۸ ماہ و یکجہ۔

۶

۶

تقسیم نان خمیری و ساق سادات مومنین - نقد تقسیم سادات مومنین -
۶ - ۶

صرف نوروز -

۶ -

شہریتہ نذر - تقسیم سادات مومنین
۶ - ۶

صرف مجالس امامانہ واقع بست کو ختم ہر ماہ تقسیم شہریت خواہ غیر بنی -
۶ سالانہ

صرف روشنی تبر بناب شیخ محمد علی صاحب مرحوم واقع صحیحی کربلا سے تال کٹورہ
۶ سالانہ

تقسیم صافی و کل جو سہ ما سادات مومنین -
۶ سالانہ

نام ذاکر مجالس امامانہ واقع انہائیں ہر ماہ -

۶ سالانہ

صرف تہاکو و کولہ و ستہ و غیرہ مجالس امامانہ انہائیں ہر ماہ -

۶ سالانہ

بر تمام نهج‌هاست نقد بر است تقسیم سادات مؤمنین . *

۱۱۰ سالانه

تقسیم معرفت خباب محمود صدر - تقسیم معرفت من واقف

۱۱۱

۱۱۲

کرایه شطرنجی و چاندنی و نگیره و تیاری چاندنی و مزدوری شو بفرش و غیره بچاس
عشره محرم و محاسن عشره اربعین و محاسن دیگر -

۱۱۳ سالانه

صرف سفیدی مو و مزدوری مکان تفریه داری عشره محرم -

۱۱۴ سالانه

قرآن خوانان نقران فی نفر لایه در ماه - *

۱۱۵ سالانه

میر و ارث علی و ابد حسین علی ساکن لکهنو محله رستم نگر -

۱۱۶ سالانه

لاله ماتا پرشاد و ولد لاله و بی پرشاد ساکن مستحضره سوا -

۱۱۷ سالانه

خدا بخش و ولد بنا بخش ساکن لکهنو - *

۱۱۸ سالانه

میر ابد احسین و ولد میر محمد حسین ساکن امینتی بندگی میان -

۱۱۹ سالانه

تفصیل قطعات مکانات واقع شہر کھنڈو محلہ بنجاری ٹولہ منڈی غازی واقع مکا
متعلقہ بنانہ چوک چہرہ قطعه۔

کے قطعه

قطعه مکان موسیٰ خانہ مالدار واقع محلہ بنجاری مکا۔

یک

قطعه مکان کبیلہ الاسود مکان واقع محلہ بنجاری ٹولہ۔

یک

قطعه مکان سکونہ خندہ کھنڈ واقع منڈی غازی موسیٰ جوتہ رہ پیش دروازہ۔

یک

قطعه مکان سکونہ ہاشم محمد کوٹھری بیرونی موسیٰ جوتہ رہ پیش دروازہ واقع محلہ منڈی غازی

یک

قطعه مکان پٹیلان موسیٰ جوتہ رہ پیش کمرہ بیرونی سکونہ واقع محلہ بنجاری ٹولہ۔

یک

قطعه مکان موسیٰ خانہ ایک رہ پیش دروازہ دھاک سنگ پتہ موسیٰ جوتہ رہ پیش دروازہ
نصف حصہ واقع۔

یک

دفعہ شہین یہ کہ یہ امر ملحوظ خاطر ہے کہ بافضل جہر رقم زر ثلث و خراج دیہی کے لیے مقدار
مقرر کردی ہے یعنی مبلغ چار سو روپیہ بابت زر ثلث و پاشی نہر گنگا در مبلغ چار سو
ساتھ روپیہ سات بانی خراج دیہی موسیٰ دیگر مصارف متعلقہ دیہات مذکورہ رقم ہر سال
کے واسطے محصور زمین نہیں ہو سکتی ہے بلکہ ہر سال کمی و بیشی ہوا کوگی میں جس سال

اللہ عز و جل فرمادے گا کہ جس نے اپنے اور انسانی رتبہ کو بہتر سمجھتا ہے سو پھر جو خیر و کفایت لہ اٹھ
 جو میں محتاج ہیں نہ ہر سولہ وقت صرف کیا کرے :-

دفعہ فرین ہے کہ اگر ارمیا یا مصلحت وقتان دیات موقوفہ کا ٹیکہ دینے کی ضرورت پڑے تو ہر ترقی یافتہ
کو اختیار حاصل ہے کہ ٹیکہ دیات موقوفہ کا ٹیکہ لینے منہانت کامل یا ضابطہ کے واسطے یا پھر سال کے
نہ کہ زمانہ یا پانچ سال کے کیونکہ ایسا ٹیکہ دینا منافی اغراض وقف کے نہیں ہے +

دفعہ دسویں یہ کہ مجلس ائمہ و تلامذہ انشائیہ چون کوہ راہ کی ہوتی ہے یہ مجلس بعد انتقال و اوقف تاریخ
انتقال و اقف میں ہوا کرے گی +

دفعہ کیا ہو یہ کہ مجھے رفوات یا غنتی سرکار مصر حد بالا کے رقم ٹکٹ بپاشی نہ کرنا صرف تا بہما و
بند و بست حال ادا کرنی ہوگی یہ رقم بعد بیجا دہند و بست و ترمیم صبح مال گذاری کے سرکار سے
واگداشت ہو جاوے گی اور نہ بیجا دیگی اسوقت اخبار اضافہ لگان بھی کاشتکاران پر کرنا جائز
ہوگا نہ کہ رقم ضائع میں انرا پیش ہوگی نو وہ رقم فراہم و اسطے سامان محض و خلل و نقصان نا کھنڈا ست
ملین میں تاخولی وقت کو صرف کرنا لازم ہوگا ۔ +

۲۰ دفعہ باجوبہ کر اگر کسی سال میں خدا نخواستہ بھالت پھین آئے کہ کسی وقت ارضی و سماوی کے بابائی رہنمو
نومہ نمایان کے ضائع کم آوے تو بہر جب جہۂ سدی مصارف میں بھی کمی کیجاوگی لیکن تنخواہ داران کی
تنخواہ اور رقم تبرعات میں کمی نہوگی +

دفعہ تیسویں یہ کہ ہر مولیٰ وقت کو لازم ہوگا کہ روپیہ منافع کا مواضع موقوفہ سے اس وقت تک طلب کرے جب تک یہ باقی مطالبہ سرکاری کی مناد سے الا بغروریت بھارت عشرہ محرم و اربعین کے طلب کرنا مضائقہ نہیں ہے ۔

و فی حدیث دین چو کہ امکان دیو بر آغازه مع پها تک پنجه و سر دو صحیفی متعلقه اسکے میں نصف لغز حصہ

اپنے کے سینے وقف کیا ہے اس مکان میں اور نیز دیگر جہاز قطعہ مکانات موقوفہ میں موقوفے
وقت کو اختیار حاصل ہو گا کہ در صورت غالی ہونے کے انہیں کرایہ دار رکھیں اور زر کرانہ کو موت
مرمت مکانات منکوحہ میں مرمت کرنے بلکہ مکانات مندم و خراب ہونے پائیں ۔ +

دفعہ پنجم میں یہ کہ چند فقر خواہ داران جو مندرج وقف نامہ میں مندرج آئے ہوں و لغز فقر انھوں بدو
پار چار روپیہ یا ہولدیہ یا بر فقر انھوں قبر خاں شیخ محمد علی صاحب رحمہ و فقہ و قبر خاں والدہ
ماہدہ مرحومہ واقعہ اہل کثورہ میں مقررین حاجات فاقہ انکی نفری ہر دو قبر پر چکی اور
بعد سے انتقال کے بشرطیکہ لکھنؤ میں انتقال ہو انہیں سے ایک نہران خان کو قبر واقعہ ہر متولی
وقت مقرر کر دے اور جو لکھنؤ میں واقعہ کا انتقال ہو تو وہی قرآن خوان کر لے دے مقررین
ہر ہیکہ اور خواہ غم کا میری روح کو بخشہ دے گا ۔ +

دفعہ ششم میں یہ کہ میر وراثت علی ولد میر حسین علی مرحوم واسطے تقسیم شربت و طعام و شیرینی وغیرہ
مجالس عشرہ محرم و عشرہ ربیعین و مجالس سالانہ وغیرہ کے میں میں اور میرا دادا حسین ولد میر
محمد حسین و خدا بخش ولد میر بخش واسطے بچانے نوٹوں و کرنے روشنی و ہر نفعہ و ہلاسنے
پانی وغیرہ اہل طلب کے مقررین اولاد امام برشا و ولد لالہ دیبی پر شاہ باکس شیخو ہوسہ جو کہ
عرصہ سے ملازم ہیں واسطے خیر جمعہ و خیر و اصلاحاتی آٹامی دار سال تمام جہات موقوفہ
سہ دیگر مصارف جائدہ موقوفہ کے میں کے لئے ہیں ہر متولی کو چاہیے کہ خواہ انکی
ہر شش ماہی یا ہر سہ ماہی میں دیتے ہیں اور چھ ماہ میں سے خدمت مقررہ مذکور کا انجام
ندیوسے اور غفلت وغیرہ ماضی و یا کوئی امر خلاف مرضی متولی وقت کے کرے تو متولی
وقت کو انکی موقوفی اور بجائے آئے انکے دوسرے شخص کی نفری کا اختیار ہو گا اور بعد انتقال
انتظار داران کے متولی کو اختیار ہے کہ جیسے لکے جسکو چاہیں مقرر کر کے کام امور مختلفہ کا کرنے

بیون - *

دفتر بیون یہ کہ ہرنولی کو چاہیے کہ حسب اثر آسانی منافع و مصارف جائیداد موقوفہ کا بطریق واضح
مربطہ درست کہیں تا دامن حساب کی جانچ خود ہرنولی پر فرض ہے اور ہر آخر حساب ہر اپنے
ہستخط کیا کریں ان الفاظ سے کہ یہ حساب درست و صحیح ہے اور وہ حساب مصارف ہرنولی اپنے
ہرنولی مابعد کے وال کیا کرے بلکہ قائم مقام ہرنولی کو لگا ہی مصارف و انتظام سے رہے اور نیز
ہرنولی وقت حساب فہمی و جانچ مجموعہ و اصل باقی آئنا میوار سا قہام کے بابت دیہات موقوفہ
کے ہر سال کارندہ و محرران دیہات سے کرنا ہے - *

دفتر اثنا بیون یہ کہ جو کہ مبلغ دو سو تیس روپیہ رقم شروعات کی قرار دی گئی ہے بجز اس رقم کے ہر سال
روپیہ نو معرفت قبلہ و کعبہ جناب میرا غا صاحب مدظلہ اعالیٰ کے سادات مؤنین کو ناجیات من
واقف تقسیم ہوا کرنگی اور جناب مدد کو یہ بھی اختیار ہے کہ بروقت ضرورت اپنی ذاتی مصارف
میں صرف فراہم یا تقسیم کیا کریں اور ایک سو روپیہ معرفت من واقف کے تقسیم ہونے کے بعد
من واقف چھپس روپیہ مذکورہ بالا سے مبلغ چھپس روپیہ سالانہ ہا ہر فائدہ و تقسیم طعام مجلس
بتقریب سب من واقف میں صرف ہوا کرنگے باقی چھپس روپیہ جو رہے وہ بدستور ہمیشہ واسطے
تقسیم سادات مؤنین کے قائم رکھنے اور ایک سو اسی روپیہ جو مجملہ واقف کی معرفت تقسیم ہوتے ہیں یہ
کل رقم سالانہ پندرہ سو روپیہ ماحولہ کے حساب سے ہرنولی مابعد میرا عوض حقوق خدمت تو بیت کے
تخواہ اپنی لے لیا کر گیا اور سیرا ہرنولی بعد ہرنولی مابعد اپنے کے لینا رہ گیا - *

دعا بیون یہ کہ داران و قائم مقامان میرے کو نسبت اس جائیداد موقوفہ اور اسکے انتظام کے
کبھی کسی وقت اور کسی زمانہ میں اور کسی حالت میں اختیار مداخلت کا حاصل نہ ہوگا - *

دفتر بیون یہ کہ اگر کوئی ہرنولی وقت خلاف شرائط وقف نامہ ہذا کے عمل کرے تو ہر شہر میں خصوصاً

اجاب میں واقعہ کو لازم ہو گا کہ اس موقع وقت سے تا کہ تا شامیں شام مندرجہ وقت ہمارے ہمارے کرتے۔۔۔

دفعہ اکتیسویں ہے کہ جائداد موقوفہ مذکورہ کسی قسم کا بار نہیں ہے اور اس وقت تک کہ جسے انشعاب سے ہری ہے اور بابت اس کی جو بیس ہزار روپیہ کی تفصیل ذیل ہے اس پر ششام لگا یا گیا ہو لہذا یہ وقف نامہ وہی اور ہمارے شام کا مال القیت کے لکھ یا اگر سند ہو اور وقت پر کام آئے

تفصیل بابت جائداد وقف۔۔۔

لکھیا۔۔۔

قیمت مواضع موقوفہ سے موضع قیمت مکانات موقوفہ کے قطع

لکھیا۔۔۔

لکھیا۔۔۔

عدد داراجہ مواضع موقوفہ واقع ضلع کانپور۔۔۔

موضع

امروہہ پرگنہ ہوگنی پور۔۔۔

موضع بدوہیرا پانی پور شاہ پور محمود پور گٹ گوری رجن

بدوہیرا پرگنہ ہوگنی پور۔۔۔

موضع بدوہیرا پانی پور شاہ پور محمود پور گٹ گوری رجن و امروہہ محمود پور و پیری برہما و ہوگنی پور

محمود پور گٹ پرگنہ ہوگنی پور۔۔۔

موضع بدوہیرا پانی پور شاہ پور ادوی پور امروہہ و بدوہیرا

چاندا پور پرگنہ ہوگنی پور

شرف نے غزنوی نے جو نے شامے
سور و لونا پور لودھیرو پیری کینرا برود

دولت پور بانگر و کھار پرگنہ ہوگنی پور

شرف نے غزنوی نے جو نے شامے
ڈولے دایمین ضلع جالون دایمین ضلع جالون چورا

ماری پور پرگنہ ہوگنی پور

شرف نے غزنوی نے جو نے شامے
نرا پور بھرامو و لاو تار پور حرا پور

مرید پور پرگنہ اکبر پور

شرف نے غزنوی نے جو نے شامے
سنی پرگنہ اکبر پور اگنی سہر پور پرگنہ پرناب پور پرگنہ اکبر پور موضع اکبر پور عرف کشتین
پرگنہ مشیوراج پور مشیوراج پور پرگنہ شیوراج پور

بے پاره جوہر پرگنہ ڈیرا پور *

شرف نے غزنوی نے جو نے شامے
کاری و سونیرا بے پاره ماراج ڈوگرا جمویا و لپپور

حدود اولہ مکانات موقوفہ ذوق شرف لکھنؤ *

۶۷ قطعہ

کلاں کلاں سکونہ واقع محکمہ و چیترہ پیش کرہ بیرون دروازہ واقع محلہ بنجاری ٹولہ

چند چار طرے۔ یک قطعہ

شہرے غرضے جوئے شہرے
مکان سکونہ اشتم کوچہ خیر نافذہ والیہ باب مکان دیو اشخانہ و بیچہ مسماہ کنشہ گیم
دھوئہ پنچہ صاحبہ۔

مکان پنچہ سہیل الہ معروہ کان واقع محلہ بخاری ٹولہ دیوار ہر چار طرے۔ یک قطعہ
شہرے غرضے جوئے شہرے
رہنہ روکان شہرے راستہ والیہ باب کوچہ نافذہ۔ کوچہ نافذہ۔

مکان دیو اشخانہ و کبیرہ سہ ہانک پنچہ درو صحنی سرد و جانب بقدر نصف حصہ واقع
واقع محلہ بخاری ٹولہ دیوار ہر چار طرے۔ یک قطعہ

دیو اشخانہ سہ یک دروہ۔

شہرے غرضے جوئے شہرے
لمنی مکان سکونہ خدائش کوچہ خیر نافذہ لمنی مکان کنڈل اشخانہ لمنی مکان آغا علیا
حسین خاں صاحب واقف

بہانگہ پنچہ سہ درو صحنی سرد و جانب

شہرے غرضے جوئے شہرے
لمنی مکان کنڈل اشخانہ سہ ہانک پنچہ شہرے والیہ باب دیو اشخانہ و کوچہ خیر نافذہ
اسحاق حسین خاں صاحب صاحبہ غیرہ

مکان پنچہ سکونہ خدائش سابق موسومہ غلام رضا خان والا واقع محلہ غازی ٹولہ دیوار ہر چار
طرے۔ یک قطعہ

شرقی غرنے جنوبی غنا
کوچہ نافذہ چوبترہ مکان دیو آخار مکان کوٹہ بالا طاق حسین مکان مسکونہ اشتم والا
دار بچہ والا باب خان صاحب

مکان مسکونہ اشتم سائیں موسوم الی خانہ رضا حسین خان والا مسکوٹری بیرونی واقع محلہ
مندی غادی دیوار بہرہ چار طرف - یکہ قطعہ

شرقی غرنے جنوبی غنا
کوچہ نافذہ والی بابا مکان مسکوٹہ آغا علی خان مکان مسکوٹہ خد کجش مکان مسماہ
چوبترہ موزینہ - واقع - آمنہ بگیم صاحب

مکان موسوم نالادال واقع محارغ مکان دیوار بہرہ چار طرف - یکہ قطعہ

شرقی غرنے جنوبی غنا
مکان ذاتی خد کجش مکان نرائن کوری کوچہ نافذہ والی بابا مکان خیراتی ہشتی

گواہ علی محمد عینی عنہ بہتلم خود
العبد مرینے اپنے ہاتھ سے ثبت کی -
گواہ (آغا علی خان)

محمد عباس عینی عنہ بہتلم خود
آغا علی خان بہتلم خود

گواہ علی عباس عینی عنہ بہتلم خود
گواہ مرزا صادق حسین ولد مرزا آخاس خان بہتلم

گواہ علی عباس عینی عنہ بہتلم خود
گواہ سید حسین عینی عنہ سید محمد عینی عنہ سید محمد عینی عنہ سید محمد عینی عنہ

حالا دار بہرہ چار طرف

گواہ
 سید کا پشاور کے مشیر برطانوی حاکم سید انجم حسین ولد سید طلع حسین کن
 شہر کے مشیر سید ابوالکلیج بنظم خود بیان پر مطلع بارہ کی تحصیل میں گھر پر گھر سے

گواہ
 سید ضاحیہ ولد سید میر علی حرم سکن گڑھیا سید صدر حسین ولد میر عاشق حسین
 چودہری شہر کے مشیر بنظم خود گواہ محبت اولاد نام سنا سکن نواز گنج بنظم خود
 معذون۔ ف بحرف کاتب نے خود پڑھ کر سمجھ لیا فقط۔

العبد محبت اسے بنظم خود

الرقم ۲۹۔ ۱ جون ۱۸۹۷ء مطابق ۲۴۔ ماہ ذی الحجہ ۱۳۱۶ ہجری یوم جمعہ بنظم محبت
 حکیم میں علیخان عرف حکیم غلام علیخان ابن حکیم امام الدین خان امیہ بنجام شاہجہان آباد
 ہوئے یہ جوان رعنا کشیدہ قامت تھے۔ علوم عربی فارسی طب پڑھنے والد بزرگوار سے
 چلے گئے۔ امر اس عسکر البرکاتوں میں اچھا کرتے تھے۔ شاہ عالم عالی گھر کے وقت میں
 انکا منصب پانصدی ذات پانسو سوار کا تھا تاریخ ۲۶۔ جمادی الثانی ۱۳۱۶ھ انتقال کیا
 اور بمقام امروہہ دفن ہوئے۔

حکیم غلام علیخان ابن حکیم غلام علیخان امیہ بنجام امروہہ پیدا ہوئے طبیب متقی پیر پیر
 محاسب تھے۔ بلکہ کتب طبیبہ بلا تکلف پڑھتے تھے اور طب بہت صاف تھا تاریخ ۲۴۔
 ربیع الاول ۱۳۱۷ھ روز و شنبہ بہ تمام امروہہ بمصر ۲۷ سال انتقال کیا۔ اشخاص مفصلہ
 دیئے گئے کہ کتب طبیبہ ان سے پڑھی اور طب کیا۔ حکیم جواد علی خان۔ حکیم شادق علیخان پسران۔

مرحوم شہناز متوطن محلہ محمد شغانت منہلات امر وہ طبع مراد آباد سے کہ شاگرد عالم
 ربانی جناب سید دلدار علی صاحب علیہ الرحمہ نصیر آبادی کے تھے حاصل کئے اور
 علم حکمت و طب و ریاضی میں حکیم رحمن الدین خان صاحب لمپے نانائینی سے مستفید ہوئے
 ۲۳ برس کی عمر میں بمقام باندہ تقریباً روزگار کئے اور باندہ میں ایک سال کنوال باندہ
 وکالہ پور رہنے اور پھر جیسے نائب تحصیلدار پور ساڑھے تین برس تحصیلدار رہے پوروان سے
 استعفا دیکر بوقت جناب اسکاٹ صاحب بہادر رنج میرٹھ میں پہنچے بمقام میرٹھ
 شرف تلمذ جناب خدی اب حضرت مفتی سید محمد قلیغا انصاحب بہادر صدر الصدور میرٹھ
 متوطن کنتور ملک ادوہ شاگرد در شہید جناب سید دلدار علی صاحب مرحوم سے شرف
 رسدہ اور جناب تھنل با سے شرائع الاسلام فقہ اور بہت متفرق چیزیں پڑھیں اور کچھ
 برس تک انفرادی خدمات خدمت جناب محترم الیمین حاضر کیا اور بعد از اس جناب غلام الدین کی انکے حال سے
 مبذول نہی فلم بریدہ زبان آسکے بیان سے قاصر ہے اسی فیض صحبت سرایا برکت سے جناب
 محمود کو علم کلام سے بہت شوق تھا چنانچہ علم کلام میں ایک کتاب ہادی المصنفین بحوالہ جناب تحفہ
 السالین تصنیف ذاب مبارک علی خان اور دوسری محبۃ الایمان بحوالہ رسالہ مولوی مبارک اللہ
 اور تیسری سیف المؤمنین الملقب بکشف الرب فی اثبات الغرار علی الحسین تصنیف کہیں یہ کتاب
 سیف المؤمنین ۱۲۹۲ھ میں بمقام لکھنؤ محلہ خاص جدید طبع جعفری میں طبع ہوئی۔ اور
 فن طب میں ایک عانیہ سہی تعلیقات اکبر طب اکبر کہہ لکھا حسین الداعل وغیرہ مندرج ہیں۔ اور
 ایک سالہ مسی بغوا اید حسیہ مشتمل اوپر ذکر افردہ اور خاص وافعال اور منافع اور مضار
 ادویہ ہندیہ کے اور مثنوی اوپر نسخہ سے مجرب اور جواب سوالات شفرقہ متحققہ فن طب
 کے علیہ تصنیف سے ملکیا اور جناب اسکاٹ صاحب بہادر کے وقت سے اخیر

عمر کے قبل عدالت یوانی محکمہ می میرٹھ رہے تا سچ ۲۱ جنوری ۱۸۸۷ء انتقال کیا اور مردہ

خو کرشنا گروان

میں دفن ہوئے۔

حکیم ابجد علی خان ولد حکیم ابوعلیان مرحوم۔ حکیم فاضل حسین ولد حکیم کریم بخش ساکن میرٹھ۔
حکیم فضل حسین ولد منشی شرف الدین ساکن لیسہ ساری دروازہ میرٹھ۔ حکیم غلام حسین ساکن
میرٹھ۔ حکیم غلام حسین ولد حکیم غلام حسین ساکن میرٹھ۔ جناب عموی حکیم نیاز علی خان صاحب
ان سب صاحبوں نے اول سے اخیر تک مع قانون شیخ کتب طبیہ حضرت سے پڑھیں اور چار چار
پانچ پانچ سال تک طلب کیا۔ ان صاحبوں کے سوا صد ہا اشخاص نے کتب باب کتب دیگر علوم
حضرت سے پڑھیں کوئی سال دو سال کوئی چھ ماہ ایک سال پڑھ کر چلے گئے ان کے نام کتب میں
خوف طوالت ہے۔ حضرت کو روح پر فنوح جناب امام حسین علیہ السلام سے ایک نسبت
کا دعویٰ اکثر اوقات بوجہ مذکور امور عجیبہ کا ادراک یقیناً اور مصداق المؤمن پیری نور الایمان
الحديث ظاہر ہوتا تھا اور خواب میں جو کچھ دیکھ لیتے تھے ہمیشہ اسی کی موافق ہوتا تھا جناب حکیم ابجد علیان
صاحب کو کوئی روح پاک سے بہت فیض حاصل ہوا ہے عالم حیات میں مالک دور و دراز سے مدد
کرتے تھے اور بوقت مشکل خواب میں صاف فرادیتے کہ ایسا کرو اور بعد ازاں ہی حالات مردہ میں
بہت مدد فرماتے اگر وہ سب حالات ربانی جناب مدد مدظلہ العالی تحریر کیے جاویں تو ایک کتاب
جدا گاہ ہو جاوے۔ بوقت طلب اول علاج غربا کرتے تھے دست شفا اس قدر تھا کہ بیمار کا
نور اچھا ہوا۔ بلکہ کاموں میں انجاء حاجات مؤمنین و خدمت و تقسیم سادات کرام کو مقدم
ہماعت تھے اور تمام زندگی اپنے اہل اسرار و نور و نفرت مذہب امیرین صرف کی جزا اللہ
تعالیٰ فیہ العزیز۔ امور خیر بہت ہیں مگر بطور مختصر نمونہ از خروار سے تحریر ہونا ہے۔

اول جناب منشی سید نجابت علی صاحب رجم و مغفور (منشی صاحب رئیس بالنس بلبل تھے اور

مرتب پناہ سے ملے سے مولانا کو شکر سر پہ من رہتے تھے انجانہ سب اُمیہ تہا اکثر اوقات
 عمارت تو کُن شریف کیا کرتے تھے۔ سوائے نماز پنجگانہ نبی کبھی ناعہ نہ پڑھتا ہر روز اسکے
 دو تھانے پہ نجاس فضائل مصائب چارہ مصوم صلوة اللہ علیہم منقذ ہوتی تھی۔ کل
 ساکنان میرٹھ کیا نہ دیکھا سنت و جہوت کیا شیوہ اُمیہ انکو ولی اللہ بننے لگے (فرمانے
 سمجھ کر ایک شب جناب امام حسین علیہ السلام کی خواب میں نے زیارت اطرح سے کی کہ
 حضرت تشریف لکھتے ہیں اور جناب حکیم ابو علیخان صاحب موعوم حضرت کے سامنے دو زانو ہوا
 بیٹھے میں اور کتاب سبع المونین الملقب بہ کشف الرین فی اثبات العزاء علی الحسین علیہ السلام
 کے اُٹھ رہا ہوں اور اس میں سے پڑھ کر سناتے ہیں اور حضرت فاسر آل عبا علیہ التَّجِیۃ والفتا
 جزا اللہ فرماتے ہیں۔ +

دوم سید غلام مہدی صاحب مولانا مروہ محلہ محمد شفاعت مرحوم بیان کرتے ہیں کہ ایک روز
 بمقام میرٹھ ایک صاحب جوان قوی تشریف لائے اور کچھ پناہ حال بیان کیا جناب حکیم صاحب
 قبلہ مرحوم نے فرمایا کہ تین روز کے بعد دیکھا جاوے گا جب چلے گئے تو فرمایا اگر ماند نہ بنے ماند
 بنے دیگر نہ ماند چنانچہ وہ شخص اگلے روز علی الصباح مر گیا۔ +

سوم رامہ گلاب سنگھ رئیس کچیسر ضلع بلند شہر کی دفتر نیک خیر بھری خاق علیہ علی اور
 یہ ضد نبی کہ نہ دو بیویوں نہ کچھ نہاد کروں جناب جدی علامہ اعلی اللہ مقامہ فیہ الکریم
 نے ارشاد کیا کہ اپنے گھر میں سے قدرے کثیر خشک لیکر چلاؤ صحت ہو جائیگی چنانچہ اسی
 روز شام تک صحت ہو گئی۔ +

چہارم ایک مرتبہ جناب والدی ماجدی مظلہ العالی کو نسخہ حب جوار کی ضرورت تھی وہ
 نسخہ جسکا استعمال اس خاندان میں چلا آتا ہے اور ہر چند تلاش کرتے نہ نہیں ملتا تھا چنانچہ

مشت پریشانی سے آگین بند کر کے سر پر اٹھ کر کھڑے ہو گئے عالم خیال میں دیکھا کہ خواب
میرزا شریف فرما رہے ہیں اور وہ انگلیاں سبھاہ اور وسط انگلیاں اشارہ کرتے ہیں چنانچہ اس وقت
خیال ہوا کہ وہ ورق بعد کا اشارہ ہے جب وہ ورق اڑنے لگا تو نسخہ مذکور دست حق پرست خواب
میرزا کا لکھا ہوا دستیاب ہوا۔ ۴

پہنچ جب ہماری پہلی والدہ ماجدہ کا انتقال ہو گیا اور ان کے لہجے سے کوئی اولاد نہ رہی تو جناب
جدی اعظم علی اللہ مقامہ فی دارالکرام نے خواب میں حضرت والدی ماجدی مدظلہ العالی سے
فرمایا کہ شادی کرو ہم بھی جناب احمدیت عزا سمد واسطے ہونے تمہاری اولاد کے دعا کر گئے چنانچہ
جناب موصوف نے شادی کی اور انشاء اللہ ہم دو بہائی اور دو بہنین موجود ہیں شیشم
اور ایک سجد اپنے مکان واقع محلہ چکلی منہمکات امر وہ میں تعمیر کرائی کہ اب تک موجود ہے۔
جناب سید صاحب شمس العلماء فخر الابرار زبہ العکماء مشارالہ اذکیا جناب حکیم محمد امجد علی خاں صاحب
الازالت شمس اقبال طالع و آثار اطلالہ ساطع خلف رشید و فرزند سید جناب حکیم ابو علی خاں صاحب
اسکندریہ سبوحہ البختان الامین تاریخ ۲۷۔ ماہ ذی الحجہ ۱۲۸۲ھ بمقام امر وہ منولہ ہوئے
حرف تخطیب از موجز نا قانون اپنے والد بزرگوار جناب حکیم ابو علی خاں صاحب بڑا اور
انہیں سے مطلب کیا تعلق حکمت ریاضی و دیگر علوم عقلیہ و نقلیہ جناب سید صاحب سلطان
المحققین فخر المدقین مولوی سید سراج حسین صاحب بن جناب مفتی محمد علی خان صاحب
مصادر اعلیٰ المدقماہ فی اعلیٰ علین سے بڑی تصنیف انکی تشریہ العرقن من وسا و اتباع
(یہ کتاب مطبع خورشید ہند مراد آباد ۱۲۹۲ھ ہجری میں چھاپ ہوئی۔ و کتابیات
محکمات و کتب الہندیہ و رسالہ معراج المعرفہ (یہ رسالہ جی پی دراپر سیکھن میں چھاپ ہوا
اور کثر المعرفہ مطبع شوکت جعفری گدگنج لکھنؤ) و انصر الاہان مطبع ہندوستانی واقع

کنش حکم میں ہیں اور حال ملازمت احسن خدمت جہاں روح نقول سار شپکٹ
 عند رطب رسالہ بنیاد سے واقع ہے۔ اور خطاب بنقی سید محمد علی خان صاحب بہادر طالب شہ
 رئیس کھنڈر ملکندہ صدر راصد و میرٹھ و جہاں مولوی سید محمد بیاد صاحب لکھنؤ
 حرقہ مسوطن امر دہلی ہی اکثر اوقات کتب اے متفرق کے سبق پر شے مگر زیادہ نقل و تحویل
 محبت جہاں مولوی سید ارج حسین صاحب علی المدد خانہ را۔ +

ذکر اشاعت امور خیرہ

نام کتاب	تعداد جلد	نام مطبع
کتاب تفسیر القرآن -	۶۰۰ جلد	موسسینہ مولد ابوالکلامہ احت
رسالہ معراج المعرفہ -	۶۰۰ جلد	جی پی دراپرس کھنڈر
کنز المعرفہ -	۳۰۰ جلد	نور کتب جعفری گولہ گنج کھنڈر
ناصح الامان -	۶۰۰ جلد	مطبع ہندوستانی کھنڈر
رسالہ جواہر زواہر -	۶۰۰ جلد	رکس المطابع بریلی
رسالہ فتوح چند رسالہ -	۱۰۰۰ جلد	پریس پتھر
فتوح سار جواہر زواہر -	۶۰۰ جلد	مطبع گنگا پشاد و راہدار کھنڈر
لرائد الفوائد -	۱۰۰۰ جلد	مطبع فاطمی واقع بانسری
کتاب معین المؤمنین الملقب بکشف الرین فی اثبات الہدای علی الحسین -	۱۰۰۰ جلد	لکھنؤ خاص مطبع جعفری ۱۲۹۲ھ

چاہا کہ اس کے مؤننین کو تقسیم کریں۔ +

اول بنام قصبہ غوثہ تحصیل ماہن ضلع پتھر (پیشی سادات کی جواہر سب سادات کا

میں سے جو کتب لکھنؤ میں
 اور جواہر زواہر
 اور فتوح سار
 اور لرائد الفوائد
 اور کتاب معین المؤمنین
 اور کتاب تفسیر القرآن
 اور کتاب ناصح الامان
 اور کتاب کنز المعرفہ
 اور کتاب رسالہ معراج المعرفہ
 اور کتاب رسالہ جواہر زواہر
 اور کتاب فتوح چند رسالہ
 اور کتاب پریس پتھر
 اور کتاب موسسینہ مولد ابوالکلامہ احت

مذہب شیعہ اثنا عشری ہے ایک مسجد تعمیر کرائی حسین اپنی حبیب خاص سے بھی زبردستی
مقول جا اور دیگر صاحبان سے چندہ فراہم کر کے مسجد تعمیر کرا دی۔
دوم۔ اور ایک مکتب قصبہ مذکور میں واسطے درس تدریس کے قائم کرا دی۔
سیوم۔ قصبہ اورنگ آباد تحصیل تھراپور میں ایک مکان عالیشان مدرسہ بہار
پندرہ نکلین زرچندہ سے تیار کیا اور خود ہی زرچندہ رقم مقول دی ایک تھری
نام نامی جناب دعوت جناب شکر دوس صاحب بہادر نے کندہ کرا کے چبان
کرا دیا ہے۔

چارم۔ مقر میں ایک جلسہ خاص حفاظ شیعہ کا منعقد کیا حسین حافظہ
محمد اسماعیل صاحب و حافظہ بشیر علیہما السلام ساکنان محلہ دربار کلان منجھلات
دعوتی سید حسن ثنی صاحب رئیس محلہ مذکور و سید محمد ہمدانی حسن صاحب و سید
اصغر حسین صاحب رئیس محلہ محمد شفاعت سے تشریف لینگے تھے اور پچیس حفاظ
اہل سنت و جماعت و دو ہزار اشخاص اہل سنت و سہ صد اشخاص مایہ جمع تھے
اور آٹھ روز تک یہ جلسہ رہا دونوں حفاظ قرآن شریف اہل سے آخر تک
پڑھ کر کمال فصاحت و قرارت سنایا۔

پنجم۔ بنارس میں ایک جلسہ حفاظ شیعہ کا منعقد فرمایا حسین حافظہ محمد اسماعیل صاحب
و حافظہ سید محمد اسرائیل صاحب حافظہ سید منظور حسین صاحب ساکنان محلہ دربار
کلان مروہ پخیل مراد آباد کے اور پندرہ حافظ و بیس صاحبان بوجہ علیہما السلام
رئیس ٹوٹک مقیم تھے اور قریب پانسو آدمی کے اور جمع تھے تینوں حافظوں نے
بکمال حسن کلام الحمد شریف سنایا۔

لے اور اس
حافظہ
منظور حسین صاحب
ساکن محلہ دربار
کلان مروہ پخیل
مراد آباد کے
اور پندرہ حافظ
و بیس صاحبان
بوجہ علیہما السلام
رئیس ٹوٹک مقیم
تھے اور قریب
پانسو آدمی کے
اور جمع تھے
تینوں حافظوں نے

ششم۔ امروہہ میں ایک مدرسہ مفاظ جاری کیا ہے جس میں حافظ محمود خان ساکن
سیرتہ شنبہ مدرسہ اول و حافظہ سید محمد حسین صاحب ساکن مظفرنگر مدرسہ دوم
میں اور طلباء قرآن شریف حفظ کرتے ہیں ان کا صرف اپنی ذات خاص سے فرمائیں
حقیقہ۔ امروہہ میں واسطے درس تدیس طلباء کے ایک مدرسہ حکنا نام سید لکھنوی
یکم ماہ اگست ۱۹۶۷ء سے جاری کیا ہے جس میں قریب سو طالب علم کم پڑھتے ہیں
ہیں۔ پینڈہ کی تم مقول ہمارے ذریعہ ہے خباب موصوف کی کوشش سکا دا
وفا سے پینڈہ مقرر ہو کر مدرسہ جاری ہے۔

ہشتم۔ تعمیر جامع مسجد واقع محلہ محمد شفاءت مرحوم میں ایک رقم کثیر حیدہ میں پانچ
پاس سے دی اور صرنا بیخ (ابن اشرف المساجد تعمیر کل جماعت) کو سنگ منو
پیکاری سنگ موسی سے آگاہ سے کندہ کرا کے امروہہ بھیجا کر وہ جامع مسجد موصوف
سے عمدہ بنو پر چسپاں ہے۔

ذکر شاگردان علم طب

نمبر	نام شاگرد	مذہب
۱	علم سید صاحب ابن سید نذر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ	امامیہ
۲	یکم بخش علی صاحب ابن سید امان علی صاحب رئیس امروہہ محلہ بخشی	ایضاً
۳	مولوی احمد حسن صاحب ابن پیر جی اکبر حسین صاحب رئیس و محلہ پیر	ایضاً
	مولوی حامد حسین صاحب ابن پیر جی اکبر حسین صاحب رئیس و محلہ پیر	ایضاً
	طفریاب خان قوم افغان ساکن ملک گنگوہہ صلح بجنور	ایضاً

۶	آل نبی ولد بنیاد علی قوم تنج ساکن امرہ ہر محلہ شفاعت مرحوم حرم	ایضاً
۷	سروار احمد خان ولد نثار احمد خان قوم افغان ساکن امرہ ہر محلہ گلوئی	ایضاً

حاجہ علی خان صاحب ابن حکیم محمد امجد علی خان صاحب الامیہ تاریخ ۱۲-۱۳-۱۴ و شنبہ ۱۲
مقام بانس بریلی پیدا ہوئے۔ فارسی۔ صرف۔ نحو شرح تہذیب عبد اللہ نیرودی
یکم سلطان اسٹریٹس بمبئی انگریزی ہندوستان میں پڑھی ۱۵-۱۶ اپریل ۱۸۷۰ء واسطے تحصیل علوم
عقلیہ یورپ اور تحصیل سندیرسٹری کے انگلستان گئے اور بعد حصول سندیرسٹری (تاریخ حصول
سندیرسٹری ۱۷-۱۸ جون ۱۸۷۰ء) و تحصیل علوم لندن سے باہر نو برس ۱۸۷۰ء مع الخیر آپ
تشریف لائے اور مارچ ۱۸۷۰ء سے لکھنؤ میں بیرسٹری شروع کی۔ جناب اخی المعظم
کے اوصاف سے زبان قاصر ہے مختصر حال جناب موصوف آخر کتاب قرائد القوافی
میں درج ہے بوجہ اکثر حالات کے چند امور کا ذکر بحالت قیام لندن جناب بھائی
حاجہ علی خان صاحب کا اس موقع پر کیا جاتا ہے۔

منہج جناب بھائی حاجہ علی خان صاحب شروع ۱۸۷۰ء میں اجماعہ
رجوع مفصل سخت ملیل ہو گئے تھے۔ ڈاکٹر بیکسل صاحب (جو کہ سفارت ایران کے
ڈاکٹر تھے) جناب محمود کے معالج تھے۔ ڈاکٹر صاحب محمود کی توجہ اور دلجوئی اور
علاج کے جناب بھائی صاحب قبلہ نہایت ممنون و مشکور ہیں۔ طوالت نے
طوالت پکڑی تھی کہ امید رسیٹ منقطع ہو گئی تھی۔ بعد صحت ڈاکٹر صاحب نے اور
نیز صاحب خانہ نے (جبکہ مکان میں بھائی صاحب قبلہ مقیم تھے) یہ بیان کیا کہ
شدائد مرض میں ہماری یہ رائے ہو گئی تھی کہ اگر چہ گھٹے اور بھی غلبہ مرض رہا تو زندگی
محال ہے۔ اوی زمانہ شدت مرض میں ایک روز کا ذکر ہے کہ بھائی صاحب قبلہ

کسی ضرورت سے اپنے بیمار دار کے سہارے پر اٹھنے کا قصد کیا مگر باعث کثرت ضعف
 غش آگیا۔ بعد ازاں غشی اپنے بیمار داروں اور احباب سے جو کہ اس وقت جمع ہو گئے تھے
 کہا۔ "آپ مہلین برہن کر میری زندگی بہتر باقی ہے کیونکہ مجھے بہت سے کام ابھی کر رہے ہیں"
 چونکہ ان سب کے چہروں سے آثار تردد و تشویش ہو یا تھے کسی نے کچھ جواب نہیں دیا
 شب کے قریب بارہ بجے جناب برادر صاحب مدح پر مباحثہ حالت گریہ و ناری
 جاری ہوئی۔ اسی حالت میں بہرگاہ شافی مطلق یہ مناجات کی۔

"اے پروردگار میں مرنے سے تو نہیں ڈرتا کیونکہ ہر ذی روح کو یہ سفر ناگزیر ہے
 لیکن یہ خیال ضرور گزرتا ہے کہ اگر میان موت آگئی تو دو گدہ کہیں گے کہ انگلستان کی
 سٹی گھیسٹ لیگنی تھی، تو کئی شب سے ذرا بھی نیند نہیں آئی تھی لیکن اس رات کہ
 بعد اس مناجات کے تقریباً چار بجے صبح کے غنودگی آگئی۔ اس حالت میں یہ خیال
 دیکھا۔ کہ ایک پیر بزرگ تشریف لائے ہیں جنکے سر پر عمامہ اور قبا زیب تن ہے
 ایک ہاتھ میں عصا اور دوسرے میں ایک چھوٹی کتاب مثل حایل شریف کے ہر
 ریش مبارک ان جناب کی بالکل سفید اور چہرہ نہایت نورانی ہے کہ پیشتر کے
 ایسا کبھی نہیں مشاہدہ کیا تھا۔ ان حضرت کے داہنے جانب ایک نوجوان تھے
 جنکی ریش سیاہ اور صورت نہایت مہرک اور قد میانہ تھا اور انکی بائیں جانب ایک
 معتد جیکالاس نورانی معلوم ہوتا تھا اور جبکہ چہرہ میں نہیں دیکھ سکا۔ یہ بزرگ ان
 دونوں صاحبوں سے دُعا آگے تھے میری طرف متوجہ ہو کر یہ ارشاد فرمایا کہ اب تو
 کیسا ہے بیٹے ادب سے عرض کیا کہ بہت ہی علیل ہوں کوئی امید زلیست نہیں معلوم
 ہوتی ہے۔ جواب میں ارشاد فرمایا کہ تو گھبرا نہیں بہت جلد اچھا ہو جاوے گا اور

اسی قسم کی تشکیں بخش الفاظ فرمائے اور تشریف لیکے میری فوراً آنکھ کھل گئی اور
 دوسرے وقت مجھے اطمینان ہو گیا کہ اب میں ضرور اچھا ہو جاؤ گا اور بنید جو کئی
 سے نہیں آئی تھی اور سیو جسے لیا کٹر کو سخت تردد تھا بعد اس رویاے صادقہ
 کے ذہن آئی بیچ کو نو دس بجے کے قریب جب ڈاکٹر صاحب آئے تو انہوں نے
 میری حالت دیکھ کر کہا کہ اب تم اچھے ہو گئے اور اب جلد صحت کلی ہو جائے گی۔
 منب ۱۱ جناب بھائی حامد علی خان صاحب انشیا ٹنک سوسائٹی ایم فیلو ایم
 شش ماہ کو مقرر ہوئے اور اس خبر کو اخبار ٹائمز نے (جو کہ سب سے بڑا اور پر
 مشہور اخبار لندن کا ہے) ۲۲ مئی شش ماہ کے پرچہ میں درج کیا۔
 منب ۱۲ مئی شش ماہ کو جناب پرنس آف ویلز ولیم بہادر انگلستان
 اور تھ بروک کلب میں تشریف لائے صدر انجمن صاحب معہ ریلیفیشن کمیٹی
 کیواسطے استقبال ولیم بہادر کے دروازہ تک آئے اس کلب کے بھائی حامد علی
 صاحب بھی ہمہ تن تھے اور نیز ریلیفیشن کمیٹی میں بھی شامل تھے۔ اور صدر انجمن جس
 اس کلب کے جناب لارڈ نار تھ بروک صاحب (سابق گورنر جنرل ہندوستان
 تھے) جب ولیم بہادر تشریف لائے تو جناب لارڈ نار تھ بروک صاحب نے اول
 سرچر ڈنچیل (سابق گورنر بمبئی) کی تقریب کی اور اسکے بعد جب بھائی حامد علی خان
 صاحب کو پیش کیا تو جناب ولیم بہادر نے یہ ارشاد فرمایا کہ مجھ سے اسے پہلے
 کی ملاقات ہے اب شناسائی کرنے کی ضرورت نہیں ہے۔ اسکے بعد صرف چند
 چیدہ صاحبان مثل لارڈ نار تھ بروک لارڈ نے پیرام سیکڈ لارڈ اسٹریٹ ہیر لارڈ
 صاحب براسی اور حامد علی صاحب بھی دعوت چار اور نو اکامات میں حضور پر نور ولیم بہادر کے

شریک ہوئے۔ اسی وقت کو اخبار ڈیلی ٹیلی گراف لندن نے ۲۲ مئی ۱۹۴۷ء کے پرچہ میں شائع کیا۔
منہ ۱۰۔ اگست ۱۹۴۷ء کو سر اکلینڈ کالون صاحب کی دعوت پر تھوڑے
 کلب میں ہونی حسین صاحبان ذیل شریک دعوت تھے۔ لارڈ کبرلی (وزیر انگلستان)
 لارڈ لوگن کنگم۔ لارڈ ہاڈن۔ لارڈ رے (جو کہ بعد کو گورنر بھی مقرر ہوئے) لارڈ نے
 پیر آف میکڈونالڈ سرجن اسٹریچی۔ اور بھائی حامد علیخان صاحب اس خبر کو اخبار لندن
 مانر نے اگست ۱۹۴۷ء کے پرچہ میں درج کیا ہے۔

منہ ۱۱۔ ۲۳ مئی میں جناب بھائی حامد علی خان صاحب نے اخبار لندن
 نیگزین میں اردو کی قلم پر چند مضامین لکھے۔ یہ وہ شائع ہوئے تو جناب سر
 صاحب نے جنسے پہلے کہ کچھ ہی تعارف نہ تھا (صاحب موصوف زبان ترکی کے
 بڑے ماہر ہیں اور ترکی قصائد و غزلوں کا ترجمہ انگریزی میں نہایت فصاحت و بلاغت
 سے کیا ہے) ایک خط جناب بھائی حامد علی خان صاحب کو لکھا جس میں انکی مضمون نگاری
 کی نہایت ہی تعریف کی تھی اور اسے کا اشتیاق ظاہر کیا تھا اسکے بعد اسنے ملاقات
 ہوئی اور رفتہ رفتہ دوستی بھی ہو گئی۔ جو تنظیمیں انگریزی میں جناب حامد علیخان صاحب
 نے تصنیف فرما کر شائع فرمائی ہیں جب انکو مسٹر گب صاحب کو دکھایا تو انہوں نے اور
 نیز مسٹر فرلینڈ صاحب نے بھی انکی تعریف کی۔

منہ ۱۲۔ ۲۴ جنوری ۱۹۴۷ء کو ایک ڈیپوٹیشن مجددت جناب مسٹر
 صاحب وزیر اعظم انگلستان پیش ہوا۔ اس ڈیپوٹیشن کو لارڈ صاحب ہاؤس صاحب نے
 پیش کیا تھا حسین جناب حامد علی خان صاحب بھی شریک تھے۔
منہ ۱۳۔ ۲۴ فروری ۱۹۴۷ء کو ہندوستان ساخت کے تین عدد

دستی شکے جناب بھائی عادل علی خان صاحب نے مسٹر گلید اسٹون صاحب وزیر اعظم
 انگلستان کی خدمت میں انکی میم صاحبہ اور صاحبزادیوں کے واسطے تحفہ ہمراہ اپنی چٹی
 (خدا) کے روانہ کئے۔ صاحب مدوح الشان کے پراموٹ سکرٹری نے جو خط لکھا
 جواب میں تحریر کیا تھا اسکا ترجمہ ذیل میں درج ہے۔

د مقام دایت ال مورخہ ۲۹ فروری ۱۸۸۷ء

جناب من حسب الارشاد جناب مسٹر گلید اسٹون صاحب یہ نگارش ہے
 کہ صاحب مدوح نہایت مشکور ہیں کہ اپنے بڑی عمیم الاخلاقی سے تین عدد چٹے
 خدمت میں بطور ہدیہ جناب میم صاحبہ اور صاحبزادیاں بھیجے۔ وہ اس تحفہ سے
 نہایت محظوظ ہوئیں۔ اور مسٹر گلید اسٹون صاحب مضمون خط محور کی گرجوئی اور
 سلف مضمون کی نہایت وقعت فرماتے ہیں۔

دستخط ڈبلو اسٹون سیکریٹری
 اور جو خط کہ مسٹر گلید اسٹون صاحب کی میم صاحبہ نے ان پیکوں کے شکریہ میں تحریر کیا
 اسکا بھی ترجمہ ذیل میں درج ہے۔

جناب من میں خود اور بہز اپنی دونوں لڑکیوں کی طرف سے آپ کے کریمانہ تحفہ کا تہ دل سے
 شکریہ ادا کرتی ہوں۔ یہ ہندوستانی شکے نہایت ہی خوبصورت ہیں اور انکے حاشیہ
 جو کام انغوانی رنگ کا آپکی والدہ صاحبہ نے بنایا ہے وہ نہایت ہی دلکش ہے۔ ہم ان سب
 کی بچہ قدر کرتے ہیں بلکہ ان سب زیادہ آپکی نہایت عنایت آمیز انعام کی منزلت قدر کرتے
 ہیں نیز کہ اپنے میرے شوہر اور میرے خاندان کو یاد کیا ہے اسے حضرت ہماری اعلیٰ درجہ
 کی پرنسپل منوئی و شکوری قبول فرمائے۔ زیادہ تسلیم اور اپنی والدہ ماجدہ سے

میں بھی تسلیم کر دیتے۔

آپ کی باخلاص کتہہ راین گلیڈ و سٹون۔
 ۱۹۵۷ء جولائی ۱۵ء کو حکم مالدیہ جناب ملکہ عظمہ قیصر ہند دام اقبالہا کے مالی جناب
 پرنس آف ویلز و لیچنہ بادشاہ نے ایک دربار لکھنؤ منعقد فرمایا اس ایوی میں وسیعہ بہادر
 جناب قیصر ہند دام ملکہا کے قائم مقام تھے اس دربار میں وزیر ہند نے جناب بہائی حامد علی خان
 کو پیش کیا۔

منہ ۱۔ جناب مسٹر پرنس صاحب کو ۱۰ دسمبر ۱۹۵۷ء کو بلک ڈنر دیا گیا تھا۔
 مسبین سر چارج کیمبل مسٹر ولفرڈ بلنٹ مسٹر اسکاٹ۔ آنریبل رسل حامد علی خان صاحب
 اور دیگر صاحبان شریک تھے۔ ۲۔ ستمبر ۱۹۵۷ء اخبار لندن ڈیلی نیوز مطبوعہ ۱۶۔ دسمبر ۱۹۵۷ء
 نمبر ۱۰۔ فروری ۱۹۵۸ء کو ایک ڈیمو سٹیشن نجیت جناب لارڈ پین صاحب
 یو قوت والیسی ہندوستان پیش ہوا اس میں بھی بہائی حامد علی خان صاحب شریک تھے چنانچہ
 اخبار ڈیلی نیوز مطبوعہ ۱۱ فروری ۱۹۵۸ء لکھا کہ ”اس ڈیمو سٹیشن میں ایسے ایسے مشہور و معروف
 ہندوستانی فنکار تھے جیسے کہ شہ جاد علی خان لکھنؤ لال موہن گھوسل این یہ خبر اخبار سٹیشن
 نیشنل کی تھی۔“

۳۔ ایک دعوت لارڈ پین صاحب کی ولیٹ ہسٹریال میں ہوئی تھی
 اس میں لارڈ نار تھ بروک صاحب صدر نشین تھے اور لارڈ کیمبرلی وزیر ہند اور لارڈ
 نے پیرٹ میکڈالہ۔ لارڈ براسی سربراہی میں سر چارج کیمبل۔ حامد علی خان صاحب
 اور دیگر صاحبان بھی شریک تھے۔

منہ ۲۔ لارڈ کادس جی جہانگیر مشہور تاجر بمبئی نے ۱۔ جون ۱۹۵۸ء کو
 ممبئی میں فرگنسن صاحب سابق گورنر بمبئی کی دعوت کی اس دعوت میں لارڈ اور

لیڈی مین صاحبہ۔ لارڈس نے پیر شاہزادہ ملکم خان سفیر ایران لارڈ جارج ہلٹن صاحب
وزیر ہند محل سر جرج ڈیٹیل صاحب ملکہ علیا صاحبہ اور دیگر صاحبان شریک تھے
اس دعوت کا مفصل وقائع اخبار کورٹ جرنل مورخہ ۶ جون ۱۹۱۱ء میں نکلا
اور نیز اخبار سنڈے ٹائمز لندن نے بھی اپنے ۶ جون ۱۹۱۱ء کے پرچہ میں اس
دعوت کا تذکرہ کیا ہے۔

نمبر ۱۳ ۱۱ جولائی ۱۹۱۱ء کو حامد علیا خان صاحب لیوی مین شریک ہوئے
نمبر ۱۴ محسن بد الدین طیب جی صاحب نے جب انگلستان میں مقابلہ کا
استحان سول سروس پاس کیا (چونکہ پہلے مسلمان تھے کہ جنہوں نے استحان مذکور
میں کامیابی حاصل کی) لہذا اس خوشی میں انکو ایک دعوت آئریل محمد علی صاحب
روئے۔ حامد علی خان صاحب اور بعض دیگر ہندوستانی صاحبوں کی طرف سے
وکیں اس دعوت میں ایک ایچ حامد علیا خان صاحب نے دی تھی جسکی تعریف
اخبار سنڈے ٹائمز لندن نے مئی ۲۰ ستمبر ۱۹۱۱ء میں شائع کی۔

نمبر ۱۵ ۲۳ جولائی ۱۹۱۱ء کو لیڈی میلراٹ گلین لی نے ایک مجلس
دعوت منعقد کیا اس میں سلطان جوہر شاہزادہ ملکم خان مع بیگم صاحبہ لیڈی
کیرولا مین صاحبہ لیڈی اسمتھ صاحبہ لیڈی وڈرال صاحبہ لیڈی ہارٹ صاحبہ علیا
صاحبہ اور دیگر صاحبان شریک تھے۔ اس دعوت کی مفصل کیفیت اخبار
لندن کورٹ جرنل ۱۱ اگست ۱۹۱۱ء کو شائع کی تھی۔ اور اخبار لیڈی پکٹوریل
نے بھی جیسی تاریخ کا ہے یہی تذکرہ درج کیا ہے۔

نمبر ۱۶ جناب حامد علی خان صاحب نے ایک رسالہ سی بی بی ٹکٹ

انتہائی شریف شخص حالات سفاخرت مابین اہل ہندو سماجیان انگریز تھے۔
 ہے اور ایک رسالہ نظم میں مسمی بہ فیروز دل آت لندن یعنی الوداع لندن - اور
 جسکو والد ماجد کے نام بعنوان کیا ہے -

اور ایک قصہ نظم میں مسمی بہ ایلیدو اینڈ دی نورینگر شاعر میں تصنیف کیا اور
 یہ تصانیف لندن میں شائع ہوئیں۔ اور اخبار لندن میگزین نے انکی بابت تقریظ
 شائع کی جسکی نقل تحریرات انگریزی میں جو کتاب تاریخ ہذا کے ہمراہ ہے درج ہے اور
 ڈاکٹر ایڈمز صاحب نے جو کہ مشہور و معروف نثار اور عالم ملک جرمنی کے ہیں -
 انگلستان اور جرمن کے اخبارات میں اپنی تقریظ شائع کرائی ہے اور اخبار مسمی
 گلاسگو ڈیلی میل مورفہ - گت شاعر میں یہ بھی مطول تقریظ بھی ہے - یہ
 تقریظ بھی مقام مذکورہ میں درج ہے۔ ماد علی خان صاحب کی مختلف تحریرات
 اور آراء کو جو تمدنی اور اخلاقی مسائل پر مبنی ہیں اور جنکو وہ بذریعہ خطوط کے ڈاکٹر
 صاحب مدوح کے پاس بھیج دیا کرتے ہیں جناب ڈاکٹر صاحب موصوف ان سب کو
 اخبارات لندن اور جرمن میں چھپوا دیا کرتے ہیں اور ماد علی خان صاحب خاص
 طور پر انکی ممنون اور شکور ہیں -

مذکورہ ماد علی خان صاحب کے اکثر مضامین اور تحریرات اخبار لندن ڈیلی
 لندن ٹیماگ آف لندن ڈیلی کرائیکل اور لندن گلوب میں شائع ہوا کرتے تھے۔
 چنانچہ جو مضامین لندن ڈیلی نیوز میں شائع ہوئے تھے انکے ترجمے اور
 نقول اکثر ہندوستان کے اخبارات میں بھی مندرج ہیں چونکہ انکے زمانہ قیام
 ملک کوئی مسجد اور قبرستان مسلمانوں کا وہاں موجود نہ تھا لہذا اس مسئلہ پر بھی

میں صاحب جیاب بھائی صاحب کے اقامت فرما کر مین ملازمین اکثر جلسوں اور
 میں حکم ایڈمن ایسوسی ایشن اور الیٹ ایڈیا ایسوسی ایشن وغیرہ میں بھی سیمینار
 اور تقریریں کیں۔

میں نے راکٹ سوشلزم کو ایک شخص تلسی رام بھیک مانگتا ہوا لندن پہنچا
 شخص پنجاب کا رہنے والا تھا اور مین وستان مین یہ کوئی چھوٹا سا مقدمہ ہانگیا تھا
 اسکو یہ خیال تھا کہ ولایت جاؤں اور جناب ملکہ منقلہ قیصر ہند کے حضور مین بار بار ہر
 اپنا عرض حال کروں جب یہ لندن پہنچا تو اسکی تباہی کا محل اخباروں کے ذریعہ
 سے حامد علی خان صاحب کی نظر سے گزرا اور جواد کرا اسکو براہ صاحب مروج نے
 وہی وہ اخبارات مین شائع ہوئی ڈاکٹر ایمیلہ صاحب نے جو کہ سفیر ایران کے ہوا گون
 مین تھے اور حامد علی خان صاحب کے ہمراہ تلسی رام کو دیکھنے بھی گئے تھے اس واقعہ
 اخبار مین اس نظر سے چھپو دیا کہ اور لوگوں کو بھی اس کے مدد دینے کی ترغیب تحریریں ہو
 منبر ۱۹ جناب والدے ایچ حکیم امجد علی خان صاحب قبلہ و کعبہ مدظلہ العالی اکثر
 فرماتے ہیں اور نیز اپنی کتاب سہمی پکیز المعرفت مین بھی تحریر فرمایا ہے کہ پانچ صاحبان
 والا خان خاص ان کے مربی اور سرپرست تھے یعنی مسٹر ڈیک صاحب شیکسپیر صاحب
 رکیٹ صاحب ایڈورڈ صاحب و آسن صاحب یہ سب سوشلزم مین مینجمنٹ صاحبوں
 کے ایڈورڈ صاحب سے اور حامد علی خان صاحب سے بمقام تعصبہ الینگ اتفاق ملائی
 مین وقت کہ حامد علی خان صاحب صاحب مروج کے مکان مین داخل ہوئے اور صاحب
 مروج کی نظر ان پر پڑی تو فرما سرت سے مجھو دو گئے اور مارے خوشی کے باجمین کئی
 کہیں اس قدر خوش محبت تھا کہ بیان سے باہر ہے۔ بار بار کمرہ مین ہاتھ لیکر

اجیلے تھے اور ہم صاحب ازس صاحب سے بار بار کہتے تھے کہ یہ ہمارے دوست حکیم
احمد علی خان صاحب کا لڑکا ہے اور عجیب الفت اور جوش کے ساتھ حکیم صاحب قبل
سلا مذکورہ کہتے تھے اس ملاقات نے عجیب اثر انکے دل پر پیدا کیا جسکو وہ کہتے ہیں کہ
میں زندگی بھر نہیں بھول سکتا ہوں اور اکثر کہتے ہیں کہ سبحان اللہ اگلے زمانہ کے انگریز
صاحبان بھی ایسے ہوا کرتے تھے۔

نمبر ۲۰ انگلستان میں علامہ تحصیل دیگر علوم کے حامد علی خان صاحب نے
نظم انگریزی کا پڑھنا پڑوسیہ ہارٹ لی صاحب سے سیکھا۔ اور تعانیف شکیر
ملک اشعرا اور ملٹن جبر کا انگلستان کے مشہور شعرا میں سے گزرتے ہیں مثل صاحب
سے پڑھے۔ اور اکثر انگریزی کی شریعات میں مثل اور مشرٹیل صاحب سے
اصلاح لیا کرتے تھے۔

نمبر ۲۱ ۱۸۴۷ء میں مشرٹلڈ اسٹون صاحب وزیر اعظم کی ایجنسی
اور ۱۸۴۸ء اور ۱۸۴۹ء میں مشرٹلڈ صاحب کی (جو فیض انگلستان آئے) ایجنسی میں

نمبر ۲۲ بھائی صاحب قبل ولایت سے ہندوستان ۱۱۔ نومبر ۱۸۴۸ء کو
واپس تشریف لائے اور اسکے بعد مارچ ۱۸۴۹ء میں کام بریسٹری کا کھنڈن شروع
کیا۔ اسوقت سے اب تک کے حالات کچھ محتاج بیان نہیں ہیں۔ بہر حال انہیں
چند حالات بطور مشقہ نمونہ از خرواے حوالہ قلم کئے جاتے ہیں۔

نمبر ۲۳ مارچ ۱۸۴۹ء میں علیگڑھ انسٹیٹیوٹ میں ایک لیکچر دیا جس طبع
میں مشرٹلڈ صاحب مجسٹریٹ و کلرک علیگڑھ جو بعد کو قائم مقام لفٹنٹ گورنر ملک
سفری و شمال کے ہوئے صدر انجمن تھے۔

بیکر اور انہار نے اپنی مشاعروں کے پرچہ میں شائع کیا ہے اور اس کی تعریف بھی کی ہے۔

نمبر ۲۳ صاحب نے پانچ اور نیز دیگر اخبارات میں وقفاؤ متا مضامین لکھے اور لکھتے ہیں اور اکثر اخبارات مختلف مالک کے ان مضامین کو حق اپنے اخبارات میں نقل کرتے ہیں۔

نمبر ۲۵ سر سٹرکین صاحب ممبر پارلیمنٹ نے انگلستان کے مشہور اخبار حبکا کہ نام آبکاری ہے اکتوبر ۱۹۹۲ء میں حامد علی خاں صاحب کی مختصر سوانح عمری مع تصویر شائع کی ہے۔ اور اسی اخبار مطبوعہ جنوری ۱۹۹۳ء میں ہندوستان کے مشہور لوگوں کی تصویر چھاپی گئی ہیں جن میں کچھ حامد علی خان صاحب کی تصویر بھی شامل ہے۔

نمبر ۲۶ ۱۹۹۳ء میں پنی لال صاحب متوطن ممبئی نے اپنی کتاب مسمی بہ اہم ہی نیٹ اینڈ نیز (مشہور ہندوستانیوں کی سوانح عمری) میں بائیس اشخاص کا تذکرہ لکھا ہے۔ اس کتاب میں بھی حامد علی خاں صاحب کی مختصر سوانح عمری مع تصویر طبع ہوئی ہے۔

نمبر ۲۷ جناب پنڈت بشن ٹرائن صاحب دبیر سٹریٹ لائے خلی انگریزی کی لیاقت شہرہ آفاق ہے اور جبکہ شاری میں پایہ بلند ہے اپنے سال مسمی بہ سانیس آف دی ٹائمس (آنا زمانہ) کو حامد علی خان صاحب کے نام معنون کیا ہے۔ اور جس خط کے ذریعہ سے اس رسالہ کو پنڈت صاحب موصوف نے معنون کیا ہے اس کا ترجمہ سب ذیل ہے۔

محب من عالم نے یہ معصرا دہ کیا ہے کہ صفوں ذیل سہی برسا کشیں آن دیں ایتر
 دیکار زمانہ کو مکمل خلاصہ ایڈر سکیٹ اخبار لکھنے کے پہچلئے ماہ ستمبر و اکتوبر ۱۹۰۷ء میں
 شائع ہوا تھا یہ تحفہ سالانہ سائے گردن۔ اور مجھے نہایت سرت سے لکھنے اسکو اپنے
 نام سے عنوان کرنے کی اجازت دیدی میری ملائے میں ہندوستانی مسائل پر لکھتا
 اور مضامین مباحث کبھی رایگان اور بے اثر نہیں ہوتے گو اکثر یہ غیر ممکن ہے کہ ان
 مباحث سے بعض لوگ کد ر خاطر نہوں ہماری تمدنی اور نہ ہی دقیق مسائل پر
 پیشوایان زمانہ کی خاموشی اس درجہ ترقی پکڑ گئی ہے کہ ظاہر یہ معلوم ہوتا ہے
 کہ اب وہ زمانہ آجہو نچا ہے کہ ہماری قومی زندگی کے اعلیٰ مقاصد کے بسبب وہی کے
 لئے رکھنے کیلئے اعتراض کا ہمارے اعتقادات اور ارادے پر کیا جانا پہلے لازمی بات
 ہے تاکہ ہم آئندہ ترقی کر سکیں اور جو کچھ غوی اور انسانیت کہ ہم میں باقی رہ گئی ہے
 اسے قائم رکھ سکیں۔ اب ہمارے ملکی اور تمدنی عمایر میں اسقدر کمزوری پائی
 کاری اور اخلاقی بزدلی بڑھ گئی ہے کہ جا بجا مجھ کو مجبوراً ترقی کرتے ہوئے نسل کی
 اصول اور اخلاقی عادات و خصایل کو ان الفاظ میں ادا کرنا پڑا ہے جو شاید
 بہت سے لوگوں کو ناگوار خاطر ہوں۔ لیکن مجھے یہ کہتے ہوئے خرم آتی ہے کہ
 افسوس وہ الفاظ بہت سوزون میں۔ جو راسے کہ ان اوراق مابعد میں ظاہر
 کی گئی ہے محبت میں قائم کی ہوئی نہیں ہے گو انکا طرز بیان چاہے کسی نظر سے دیکھا
 جاوے۔ اس مسئلہ نے کہ مشرقی و مغربی علوم کی باہمی تعلیم کا کیا اثر پڑتا ہے میرے
 دماغ کو اس زمانہ سے پریشان کر رکھا ہے جب سے کہ میں نے کسی اہم مسئلہ پر غور
 کرنا شروع کیا تھا اور یہ مسئلہ اسقدر دلچسپ و محرک اور نیز پیچیدہ و دقیق ہے کہ مجھے

سچ پر غصہ و حسد کی آئینہ روحانی زندگی کے نتائج بنی ہیں۔
 یہ کہ جب عقل کے ملک میں سلسلہ پر غور و خوض نہ کرے اور سوت
 تک یہ سلسلہ اصل پر نہ لگے گا بلکہ ہمارے اصول مقررہ کے تمام تدابیر دربارہ ترقی امور
 ملکی و عقلی محض بے سود اور لاعمل رہیں گے۔ لیکن ہمارے ہندوستان کے مسائل و غم
 کا کچھ کل شبک خیالی سے مقابلہ کرنا ہے تاکہ معلوم ہو جاوے کہ ہماری کیا حالت ہو رہی
 ہے۔ رسالہ تہذیب و تمدن کی یہ کوشش ہے کہ اس مسئلہ عظیم کی ماہیت اور منشا اور وسعت
 کو بیان کرے تاکہ اس سے وہ لوگ متفیض ہوں جو ہمارے خیالات اور اخلاق کے انقلابات
 پر دلچسپی سے غور کرتے ہیں۔ ہر چند کہ یہ تبدل بادی النظر میں نہیں ظاہر ہوتے لیکن
 فی الحقیقہ ہماری قومی زندگی میں پائی جاتی ہیں یہ ممکن ہے کہ ناظرین کسی ایک نتیجہ سے
 اتفاق کریں مگر مجھے امید ہے کہ وہ ضرور اس پہلو کو پسند کریں گے جو میں نے اس سلسلہ کے
 حل کرنے کے لئے اختیار کیا ہے۔ اگر اس مضمون سے ہمارے ناظرین کے دل و دماغ
 ان شکلات پر نور کرنے کا شوق پیدا ہو جاوے کہ جیسے ہم چاروں طرف سے گھرے
 ہوئے ہیں تو فہم الہامیہ را مقصد حاصل ہے۔ ان مضامین میں بہت سے باتیں ایسی
 ہیں جو اکثر صاحبوں کے مذاق کے موافق نہ ہوں گی لیکن مجھے اس امر کا کامل یقین ہے کہ
 ہمارے اکثر عیوب رسالہ ہذا کے آپ پر واضح ہو جائیں گی کہ اس میں ہندوستانی نسو سائشی
 کا فوڈ جو انگریزی تہذیب سے ملکر تہذیب اس حیثیت کو پہنچا ہے ٹھیک ٹھاک کنجاہ
 کیا کہ آپ وہ شخص ہیں کہ جنہوں نے بہت بڑا کام اس جہاد میں کیا ہے جو واسطے اصلاح
 ملکی اور قومی عیوب کے ہو رہا ہے لہذا اس پر مجھے دلی مسرت ہے کہ اپنے مجھے دوستانہ
 اشارت دی کریں یہ رسالہ آپ کے نام نامی پر مضمون کروں تاکہ وہ بطور یادگار اس دلی

محبت کی قدیم ہے جو کہ مجھے ایک دل دوست کے ساتھ ہے اور نیز بطور یادگار اس عزت کے کہ بسا ایک صاحب خوار تکستی ہے برقرار رہے۔ کچھ اخلص مہادین

بندت بشن زمین قدہ ۲۸

منہ ۲۸۔ جناب حامد علی خان صاحب کے لئے سلسلہ عام سے لیکر سلسلہ بیکت با
سوز و حسرت تجویز ہوئے لیکن انہوں نے کسی عہدہ کو قبول نہیں کیا۔ چنانچہ آگست ۱۹۱۷ء
میں جناب ڈاکٹر عادل صاحب جوڈیشل کشر سابق اودہ نے ہندویشٹر باسکن صاحب جٹنار
جوڈیشل مہادین خان صاحب کی اپنی کچھری کے کروہین بلایا دیکر حامد علی خان صاحب ایک تعداد
کی پروسی کے لئے اجلاس میں تھے اور بعد اوسر دوسری باتوں کے یہ فرمایا کہ اگر آپ منظور
کریں تو میں جی خفیہ کے لئے آپ کے واسطے گورنمنٹ میں رپورٹ کروں۔ حامد علی خان صاحب
نے بہد شکرہ ادا کرنے کے کہا کہ اسکا جواب میں چند روز بعد فوراً دے گا۔ دو روز کی ہلت
جناب ڈاکٹر صاحب نے عطا فرمائی۔ جب بعد دو روز کے حامد علی خان صاحب جناب
ڈاکٹر صاحب محترم الیہ کے جنگلہ پر گئے تو جناب مدوح سے مناسب الفاظ میں اسکا عذر کیا
رفعت کے وقت مہادین خان صاحب نے کہا کہ اگر جوڈیشل پر تشریف لائے ہوئے ہیں
گدڑا اور مجھ کو نہایت ندامت ہے کہ آج یہ پہلی بار ہے کہ میں حاضر ہوا ہوں اور فقط مہادت
زبان سے نکلائی تھا اور جملہ ختم نہونے پایا تھا کہ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ میں انہیں لوگوں سے
خوش ہوں جو ملنے نہیں آتے ہیں۔

منہ ۲۹۔ واقعات مندرجہ ذیل ایسے ہیں کہ جن پر مہادین خان صاحب ہفتہ
لیا کرتے ہیں۔ سب سے اول جناب سیدنا مولانا سیدنا حسین صاحب اعلیٰ
مقامہ دلورالہ مرقہ کا اٹنے ملنے کے لئے تشریف لانا ہے۔ جب سلسلہ عام میں

ماہر علی صاحب گشتہ میں آئے۔ اسی زمانہ میں جناب ممدوح اس درجہ نصیحت پر جو
 ان کی محنت شاقہ کے ہو گئے تھے کہ نسبت بنیاد و شواہد کی تاہم کوئی عینا ایسا نہیں
 تھا کہ ان کی تشریح الیقینی مفاتح علیہا ان صاحب کے دیکھنے کو تشریف نہ لاتے ہوں
 حالت محنت میں بھی جناب نے یہ عنایت کسی بزد فرمائی ہوگی اسی کے شعل ایک اور
 واقعہ قابلِ ذکر ہے کہ ماہر علی خان صاحب مشرب چشم میں مبتلا تھے اور ڈاکٹر نوغینہ صاحب
 سائنس اسٹنٹ سول سرجن کا جو کہ مشہور و معروف ڈاکٹر لکھنؤ کے ہیں معاشرہ قاضی
 محمد علی صاحب کی تھی کہ ڈاکٹر صاحب سے جناب مولانا مقدس صاحب مداح حسین
 نور اللہ مرقدہ کا ذکر آگیا۔ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ مولانا صاحب ممدوح کی خدمت میں
 مجھے بھی نیاز حاصل تھا اور بعد اچکے چار نقطوں میں جو تشریف فرمائی ہے گویا دیا کو
 گودے میں بہر دیا ہے۔ ان الفاظ کا ترجمہ ذیل میں ہے۔

”کہ جناب مولانا صاحب پاکبازی و معصومیت کی سراپا تصویر تھے۔“
 دوسرا ترجمہ فرمے وہ یہ ہے کہ جناب سید کرامت حسین صاحب قبلہ نظامہ العالی سیر طریقت
 جو کہ جناب مولانا سید محمد حسین صاحب اعلیٰ القامہ کے ہیں اور جنکے فضل کمال
 کا نہ ہوتا تھا کہ جناب میں جہاں نہیں جنگی خویاں اور نیکیاں احوال تحریر سے باہر ہیں جب
 لکھنؤ تشریف لاتے ہیں تو ماہر علی صاحب کے مکان پر مقیم ہوتے ہیں ہر چند کہ
 جناب ممدوح کے نہایت ہی قریب ترین اعزاء لکھنؤ میں موجود ہیں۔ جناب مولانا صاحب
 ممدوح کی عنایات و محبت پر ہمیشہ ناز کیا کرتے ہیں۔

بہنظر اور نیز اس بات پر بھی فرماتے ہیں کہ جناب میر خورشید علی صاحب
 مجلس خفیس جناب میرزا محمد میر صاحب مجلس بہ آوج بر سرِ منبر جناب ماہر علی صاحب

میں نے کی طرف سے کہ میں جناب سیر فریڈل صاحب فرماتے ہیں کہ اگر کیا پناہ کام شکر
 کے سر پر ہوتی ہے اور مجلس میں آپ کا شرف رکھنا بار بار دو ہزار آدمیوں کے سمجھتا ہوں
 منہ **صاحب** جناب حامد علی خان صاحب کہتے ہیں کہ چند سال تک مجھ کو **صاحب**
 پاکستان میں مرض سا ہو گیا تھا پناہ میں سے بہت صاحبوں سے ملاقاتیں پیدا کیں
 سے چند صاحبوں کے اسم گرامی ذیل میں درج ہیں۔

مسٹر ٹکلیڈ اسٹون صاحب وزیر اعظم دولت برطانیہ مسٹر فاسٹ صاحب (کو کابینہ)
 تھے اور انگلستان کے مشہور و معروف آدمیوں میں سے تھے (لارڈ نارٹھ بروک صاحب)
 لارڈ کیرلی صاحب (وزیر ہندوستان سابق) لارڈ ڈارل صاحب (وزیر) لارڈ
 ڈائمن لی آف اول صاحب۔ لارڈ ہاڈن صاحب جو کہ مقررہ ہلال کھلاتے تھے
 لارڈ سمب ہاڈس صاحب مشہور مقنن و ممبر پریوی کونسل۔ لارڈ اسٹرنڈ پیر صاحب
 لارڈ لی پیر آف سیکرٹری لارڈ لارنس صاحب (صاحبزادہ لارڈ ولانس سابق
 گورنر بنڈل سندھوستان) اس از گوڈال صاحب رہنما لارڈ لارنس صاحب سابق گورنر بنڈل
 سندھوستان۔ سر جارج لارنس صاحب (برادر لارڈ لارنس صاحب سابق گورنر بنڈل
 سندھوستان) ڈبلو۔ اے۔ ہنر صاحب مشہور مقنن رومن لاد ممبر پارلیمنٹ ریسٹ از
 بریڈمادیہ مشہور ناؤسٹ (تھمسن گو) اسٹرنڈ جسٹس بیکارٹی صاحب (مشہور و معروف
 شار وادیب و ممبر پارلیمنٹ) ڈاکٹر کارل بینڈ صاحب مشہور و معروف عالم جرمنی۔

سٹرنڈ بیکاک صاحب داماد ڈاکٹر کامل بینڈ صاحب مسٹر مار و رتھامتھ صاحب
 مشہور عالم سٹرنڈ ہیری و لکھ صاحب متوطن نیو بارک دارالخلافہ امریکہ۔ بیرڈکس بریڈ صاحب
 لیڈی میڈرٹ گلین لی صاحبہ۔ شاہزادہ لکھ فاضل صاحب سیر ایران۔ ڈاکٹر ٹامسڈی صاحب

مشہور فیہ سلطان شہزادہ صاحب سابق نقشب گورنر ملک مغربی و شمالی ہندوستان
 انجیل ای۔ ڈیوین صاحب سابق نقشب گورنر ملک مغربی و شمالی ہندوستان سر ڈاکٹر
 گورنری صاحب سابق نقشب گورنر پنجاب۔ سرٹیل گریف صاحب سابق ایجنٹ
 گورنرل راجپوتانہ یسٹریٹ سن پریٹ صاحب یسٹریٹ صدر لین ایڈورڈ صاحب
 شہرک صاحب عالم زبان ترک۔ ڈاکٹر ایمیلر صاحب (ڈاکٹر سفارت ایران اسٹریٹ
 پیپ میں صاحب بیرسٹریٹ لا۔ ڈاکٹر اسٹریٹ فورڈ بروک صاحب جنون نے تیس برس
 کی تحقیقات کے بعد مذہب عیسائی تثلیث ترک کر کے مذہب یونیٹریٹ اختیار کیا
 جو حضرت عیسیٰ علیہ السلام کو فقط نبی جانتے ہیں۔ مس می ننگ صاحبہ راجہ شام سنگھ صاحب
 بیادریس تاجپور ضلع بمبئی جو کہ امروت اور خلیق اور پکے وضع دار ہیں کنور شیوا صاحب
 صاحب برادریستی راجہ صاحب موصوف جو کہ وضع دار ہیں اپنے بھائی صاحب کے ہم پلہ
 میں مشید شرف الدین صاحب رئیس بیرسٹریٹ لا بانی پور سے بی انڈیا میں ملاقات
 ہوئی جکا ہندوستان میں پایہ بلند ہے اور ظاہر و باطن میں آنکو شرف ہے اور انکی وجہ
 سے انکے رشتہ دار انجیل سید فضل امام صاحب رئیس و سید امداد امام صاحب رئیس
 کر کے فضل و کمال پر مسلمانان بنگالہ کو فخر ناز ہے اور علی امام صاحب و حسن امام صاحب
 سے بمقام پٹنہ ملاقات ہوئی۔ چندت لشن ترائین صاحب جو کہ ہندوستان کے منتخب
 آدمیوں میں سے ہیں اور زبان انگریزی پر پوری قدرت ہے اور نہایت مادی ہیں پٹنہ
 سرکار لال صاحب بیرسٹریٹ لا۔ واسٹنٹ منیم بند و است۔ رائے خوشوقت رائے
 صاحب بیرسٹریٹ لا۔ وڈی کلکٹر بیرسٹریٹ دو صاحب بیرسٹریٹ لا۔ رائے حامد علی صاحب
 رائے پرتانن پرتانن۔

تکمیل ۳۲۔ بعد واپسی سے انگلستان جن صاحبوں سے بھائی صاحب مدد کر کے
اتفاق ہوا انہیں سے بعض صاحبوں کے نام بھی دیے گئے جلتے ہیں۔

سٹر ڈیو ایس کین صاحب سابق ممبر پارلیمنٹ و سکرٹری ایگلوائٹس ٹیمپل ہیری
افیش سٹر شوان صاحب ممبر پارلیمنٹ سٹیٹس سی۔ ایمرین صاحب جو امریکہ کی

آپٹ مشورہ ہیں اور ترک شراہوائی پر لکھ پڑتی ہیں سٹر ولیم ٹیب صاحب سٹر ٹری
اسٹری صاحب سٹر ای بیڈر اسمیڈلی صاحب سٹر جان اسمیڈلی صاحب سٹر جیمز

صاحب پادری دلبر فورس مشہور پادری انگلستان۔ لارڈ اورلینڈی کینڈ صاحبان
سٹر اگروڈ لاد اسکینٹ دی جی وی کارسٹ رئیس ہیرس سٹر الین اسمتھ سٹراس

نیلسن سٹر انگورڈ سہرولی انگورڈ سٹر منیر ستول امریکن و سترتید دور فرانی صاحب
کریٹل نیو بری صاحب جج کریٹل ارکین صاحب کشنر۔ ڈاکٹر ہامل صاحب جو دیشل کشنر

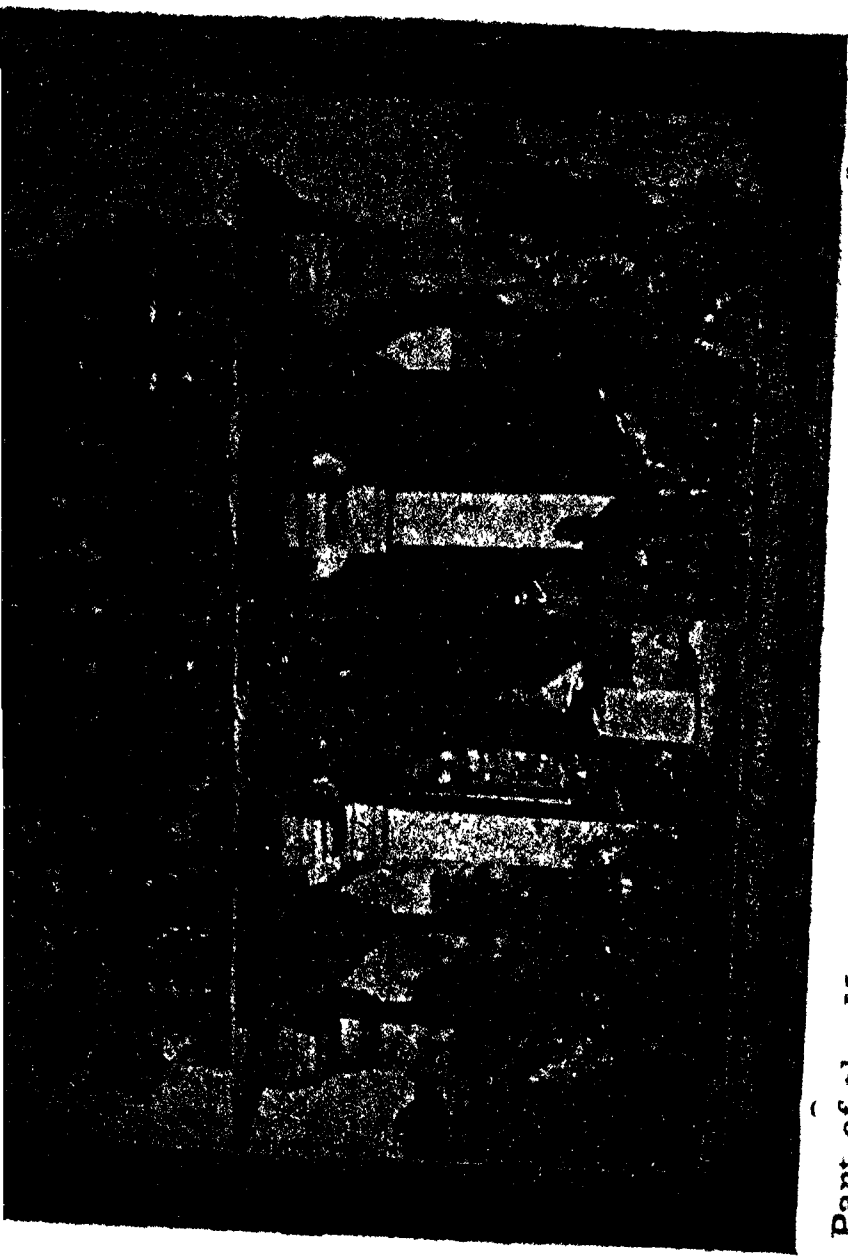
لکھنؤ و دو سٹر چارلس ایلٹ صاحب سابق فٹ گورنر بنگال سٹر ایلفریڈ لیل صاحب
سابق فٹ گورنر مالک سٹری و شمال وادو۔ سٹر چارلس کراسٹویٹ صاحب سابق فٹ

گورنر مالک سٹری و شمال وادو۔

تکمیل ۳۳۔ بھائی۔ مادری خان صاحب جن صاحبوں کے خاص دستاویز تھے
صنوں میں آگے نام نہاں ہیں ڈاکٹر ہامل بیڈ صاحب سٹر کین صاحب سٹر گپ صاحب

سٹ ازہین لی صاحب۔ لارڈ ایٹن لی آت ادولی صاحب۔ سٹر ولیم پیور صاحب لاڈو نارڈ
بروک صاحب۔ راجہ شام سنگھ صاحب۔ سر رابرٹ مانت گوری صاحب۔ ڈاکٹر ٹامس

صاحب۔ ڈاکٹر ہامل صاحب۔ پٹنڈ سٹریٹس نرین صاحب در فوٹ سٹریٹ صاحب
سٹریٹ لینڈ صاحب کریٹل نیو بری صاحب۔



Part of the Mausoleum of Moulana Samauddin now in ruins
near Kutab Sahib at Delhi.

Strathnairn, Lord Napier of Magdala, Lord Lawrence, son of Lord John Lawrence, Sir George Lawrence, Mrs. Goodall, sister of Lord John Lawrence, Professor W. A. Hunter, M. P., (a great authority on Roman Law), Kunwar Shiva Nath Sinha of Tajpur, N.-W. P., Saiyed Sharf-ud-din of Patna, Mr. Justin McCarthy, (author of the History of Our Own Times), and Miss Justin McCarthy, Mrs. Fred, (a novelist), Dr. Karl Blind, Mr. and Mrs. Hancock, Mr. Bosworth Smith (of the Harrow School), Mrs. and Miss Bosworth Smith, Prince Malkan Khan, (formerly Persian Minister, at St. James' Court) Baroness Barréto, Lady Miller of Glenlee, the late Dr. Tidy, Sir William, (former Lieutenant-Governor of N.-W. P.), Lady and the Misses Muir; Mrs. Lowe, the Hon'ble E. Drummond, (former Lieutenant-Governor of N.-W. P.), the late Sir Robert Montgomery, (former Lieutenant-Governor of the Punjab), Sir Edwin Arnold, (author of *The Light of Asia*), Sir George Birdwood, Sir George Campbell, Sir George Temple, Sir G. Fitz-Gerald, the late Colonel, and Mrs. J. C. Ross, Mr. A. Ross and family. Miss E. A. Manning, Raja Shiam Sinha of Tajpur, N.-W. P., Mr. and Mrs. Hodson Pratt, Mr. and Mrs. Fitch Mr. and Mrs. Sutherland Edwards, Mr. Gibb, (author of the *Automata Poems*), Mr. and Mrs. Caine, Mr. and Mrs. Schwann, Miss Jassie, A. Ackermann, (Secretary, Women's Temperance Association, New York) Cannon Wilberforce, Sir Alfred C. Lyall, Sir Auckland Colvin, and Sir Charles Crosthwaite, (formerly Lieutenant-Governors, North-Western Provinces and Chief Commissioners, Oudh.)

Mr. Hamid Ali Khan is indebted to the following friends for their assistance advice and encouragement :—

Lord Stanley of Alderly, Dr. Karl Blind, Mrs. Heanley, Mr. Caine, Mr. Gibb, Sir William, and (the late) Lady Muir, Lord Northbrook, (the late) Sir Robert Montgomery, Mr. Freeland, (late M. P. for Chichester), Lady Hobhouse, Miss E. A. Manning, (the late) Colonel and Mrs. J. C. Ross, Dr. M. S. Howell, L. L. D. (the late) Colonel Newberry, Raja Shiam Sinha, Pandit Bishan Narain Dar, Nawab Mohamed. Is-haque Khan and Maulana Syed Karamat Husain.

Ali Khan came to practise in Lucknow, he found that the immortal man like whom the Mohomedan world, in one branch of knowledge at least has not produced within the last eight centuries, had been so completely worn out by long continuous labour in writing his numerous imperishable works that he could hardly move about. In spite of this, he was so fond of Mr. Hamid Ali Khan that there passed scarcely a month without his conferring the honor of calling upon Mr. Hamid Ali Khan.

It was indeed a great honor, an honor which many a prince might envy, an honor seldom conferred by the immortal ~~man~~ even in the days of his youth and vigour.

In this connection the following incident may be mentioned :

One day quite recently in 1898, Mr. Hamid Ali Khan met Dr. Nobin Chandra Mitra of Lucknow and the conversation turned upon the immortal man. Dr. Nobin Chandra's summing-up of the virtues of Maulana Hamid Hosain was remarkable. "He was an emblem of purity and innocence"—said the Doctor.

The best poets of Lucknow highly appreciate Mr. Hamid Ali Khan's sense of poetry, and his criticisms are greatly valued. Such immortal poets as Mir Khurshaid Ali (*nom-de-plume* "Nafis") and Mirza Mohamed Jafar (*nom-de-plume* "Auj") express their delight and thanks openly in meetings where they recite poems at the applause they receive from Mr. Hamid Ali Khan and often invite his special attention to the most elegant verses in terms such as—"this deserves your attention." *Mir Nafis* on more occasions than one has expressed his opinion to the effect that he looks upon his (Mr. Hamid Ali Khan's) presence as equal to two thousand men in the meeting

Mr. Hamid Ali Khan has the inestimable honor of counting among his numerous acquaintances and friends the following noblemen and gentlemen :—

The late Mr. W. E. Gladstone, the late Mr. John Bright, the late Mr. Fawcett, Lord Salisbury, Lord Northbrook, Lord Kimberly, the late Lord Derby, Lord and Lady Stanley of Alderly, the late Lord Houghton, Lord and Lady Hobbouse, Lord

with many or any of my conclusions but they will, I hope, approve of the standpoint which I have taken up for the survey of a great question. If the essay excites mental curiosity in others, and leads them to ponder the great questions which beset them on all sides, my object will be gained.

There is a good deal in the essay which many people will not find to their taste; but I am equally sure that you, who have already borne a noble part in the great crusade against the social and political ills of your country will find that in spite of its faults—which are neither few nor slight—it does not give an inaccurate picture of Indian society as it is being gradually moulded by the impact of the European civilization. It is therefore a sincere pleasure to me to be able to avail myself of your friendly permission to inscribe this pamphlet to you, in token of affection given to a devoted friend and respect due to a true patriot.

LUCKNOW :
May 28th 1895.

I am,
Yours most sincerely,
BISHAN NARAIN DAR.

(FROM SHAMS-UT-TAWARIKH.)

During the years 1881-93 several respectable posts were offered to Mr. Hamid Ali Khan, but he refused to accept them, preferring to stick to his profession. The first offer was from a native Prince and the last in August 1893 when, Dr. Howell, the then Judicial Commissioner of Oudh, sent for him to his Chamber and said that if he would accept the Small Cause Court Judgeship, he (Dr. Howell) would recommend him to the Government. Mr. Hamid Ali Khan warmly thanked the Doctor and ultimately declined the offer.

There are one or two events of which Mr. Hamid Ali Khan is proud and which are stated below:—

The first and foremost of all is Maulana Saiyed Hamid Hossain's honouring him with visits. In 1886 when Mr. Hamid

mind, never fail to be fruitful, even if it may not always be possible to pursue it without giving offence in some quarters. The conspiracy of silence over some of our deepest social and religious questions has of late become such a conspicuous feature of the leaders of Indian thought, that the time seems to have come when in the interest of all the higher objects of our national life, an out-spoken criticism of the most cherished convictions and beliefs has become the first indispensable step, not only towards further advance on the road to unimprovement but forwards the preservation of whatever worth and manhood may still be left in us. There is so much cant, hypocrisy, insincerity, and moral cowardice in our political and social speculations, that here and there I have been compelled to speak of the principal mental and moral characteristics of rising generation in terms which some may find unpalatable, but which, it is humiliating to confess, seem to me to be well-merited.

The opinions expressed in the following pages have not been formed in a hurry. Whatever may be said with regard to the manner of their expression, the problem of mutual influences of Eastern and Western culture has perplexed my mind ever since I began to think upon any serious question, and so interesting and stirring and at the same time deep and intricate is the problem, involving in its right solution the issues of the spiritual future of half the globe, that unless for many a year to come the best speculative genius of the country is devoted to the study of it, it will not only remain incomprehensible but most of our efforts for our social and political amelioration will, in the absence of any guiding light of well ascertained principles, end, I am afraid, in confusion and disaster. But one has only to contrast the depth of the great Indian problems with the shallowness of current Indian thought, in order to realise the crisis to which the whole course of our affairs is tending.

"Signs of Times" is a humble attempt to state briefly the nature and scope of the great problem for the benefit of those who may be interested in the study of those deeper changes in thought and morals, which, though they do not always show themselves upon the surface, are yet at the bottom of the rapid transformation of our national life. My readers may not agree

and the founder and Vice-President of the Temperance Association. He is a staunch friend, supporter, and worker of the Indian National Congress.

A "BURSCHENSCHAFT" LIKE STUDENTS' ASSOCIATION IN INDIA.

By Karl Blind, London, End of July 1890.

(FROM THE NEUESTE NACHEICHTEN OF MUNICH)

(GERMANY), August 1890.

From Lucknow, in the Whilom Kingdom of Oudh celebrated or notorious for the terrible occurrences during the sepoxy rising, I received, through an Indian friend I have on a previous occasion referred to, the printed report of the annual meeting of the Student's Association there. It was founded in 1886. Its aim is the intellectual and moral elevation of the university youths, the promotion of their bodily health and the bringing about of nobler amusements for them. In short, there is, in that organisation a kind of "Burschenschaft" strain. It also reminds us of some of those "Free Associations," which exist, or were formerly usual among German Students. The President is Hamid Ali Khan himself, still a youngman, who for several years devoted himself to Jurisprudence in London, and who recently has played a prominent part in the National movements of his native country, &c., &c.

MY DEAR HAMID,

The following Essay on the Signs of the Times, the substance of which appeared in the columns of the Lucknow Advocate in September and October last year, I have decided to bring out in a pamphlet form, and I am glad to have your permission to associate it with your name. Discussion-free and honest discussion, of what has been called "the Indian problem" can, to my

and now lives in the esteem and respect of the Government and of the people amongst whom he served. The worthy son of the worthy father, Mr. Hamid Ali was born in the year 1860. From his childhood he showed much intelligence and was fond of learning. He studied and obtained sufficient knowledge of the Persian, Arabic, and English languages at an early age of 20. In 1880 he started for England to complete his education by the study of Law. He joined the Middle Temple, and successfully passed his examinations and was called to the Bar in 1885. During his stay in England, Mr. Hamid Ali took an active part in every movement connected with India. He belonged and does still belong to the National Indian Association, East Indian Association, Reform Association, Royal Asiatic Society, Royal Historical Society, and Indian Society. In 1883 he was elected Vice-Chairman of the National Indian Representative Society, "an important body of Indian gentlemen, resident in Britain, whose object was the stimulation of public opinion in and out of Parliament on all Indian questions, a function now fulfilled by the British Committee of the Indian National Congress, of which Sir William Wedderburn is Chairman." During the Ilbert Bill controversy, Mr. Hamid Ali brought himself into prominence by his sensible contributions. He was a frequent contributor to the English press on matters Indian, and his articles on Indian poetry were much admired by Mr. Gibb, the author of *Ottoman Poems*, and by others. In 1885 he wrote a pamphlet, 'The Bulwark of India,' which attracted much public attention at the time, and his works in poetry, namely, "Farewell to London" and "the story of the slave and the Nose-ring," were favourably reviewed by the Public Press. He was honored with a farewell dinner on the eve of his return to India in October 1885. To-day Mr. Hamid Ali enjoys a respectable position both as a citizen and at the Bar. He is connected with almost all public Institutions and Societies in the city, and works in hearty co-operation with his friend, Mr. Bishan Narayan Dar, in all the social, political, and industrial movements for the good of the local people. He is also the Vice-Chairman of Lucknow Municipality.

which was held at Hamid's house, or rather in his lively garden, brilliantly illuminated in honor of the occasion. Hamid presided and in an eloquent speech, ably followed by Bisban Narayan, proposed the formation of the Lucknow Temperance Society, warmly received and adopted by the entire meeting. Hamid Ali Khan has a brilliant future before him, and will maintain the honorable record handed down to him by his father and his ancestors.

W. S. CAINE.

(FROM THE "EMINENT INDIANS ON INDIAN POLITICS,")

BY CHUNNI LAL PAREKH.

*Printed at the Education Society's Steam Press, Bombay,
1892.*

HAMID ALI KHAN, ESQR.,
Barrister-at-Law,

"Of every noble action, the intent.
Is to give worth reward."

B. & F. CARR.

Among those few gentlemen who are distinguished in Upper India, for exerting themselves in the cause of political and social reform for the people of India, Mr. Hamid Ali Khan enjoys a high place. He is descended from a respectable family, and claims a long line of distinguished ancestors both on his father's and mother's sides, Shaikh Sama-ud-din the founder of his family, once settled down at Delhi, and was regarded as one of the learned and holiest men of his time during the reign of Bahlol Lodi. He passed the life of a hermit, a detailed account of which, written by Mulla Jamalee can be found in a book entitled "*Sarul-Arafreen*." Mr. Hamid Ali's grandfather Hakim Abu Ali Khan, was a man of vast learning, and one of the best physicians of his age, and was also an author of several works on medicine, &c.. Hakim Amjad Ali Khan, the father of Mr. Hamid Ali, who held post in various departments of Government service for more than 35 years, retired on pension in the year 1837, while holding the high post of a Deputy Collector

family by serving the British Government for thirty-five years, retiring from service in 1887, while holding the rank of Deputy Collector. The old gentleman, Hakim Amjad Ali Khan, still lives in the esteem and respect of the Government and a wide circle of friends throughout Oudh and Rohilkhand, where his various Government posts were filled. Hamid was born in December 1850, so is now thirty-three years of age. He was a studious youth, making himself very early in life a complete master of Persian, Arabic and English. When he was twenty years old, he came to England, entered as a student in the Middle Temple and was called to the English Bar in 1865. During this time he was a frequent contributor to the English Press on Indian questions, a pamphlet on the state of social intercourse between the British and the natives of India entitled, "The Bulwark of India," attracting much attention at the time. He was elected a fellow of the Royal Historical Society, and a member of the Royal Asiatic Society, during his residence in England. He was also elected Vice-Chairman of the National Indian Representative Committee, an important body of Indian gentlemen resident in Britain, whose objection was the stimulation of public opinion in and out of Parliament on all Indian questions, a function now fulfilled by the British Committee of the Indian National Congress, of which Sir William Wedderburn is Chairman.

Hamid Ali Khan was honored with a public dinner on his departure to India in October, 1885. He settled in Lucknow, where he has rapidly attained a leading position both at the bar and as a citizen. He is connected with most of the public bodies in the city, and has been Vice-Chairman of the Municipality.

Hamid resides in a handsome bungalow, surrounded by a beautiful garden in one of the best suburbs of Lucknow, where I have had the pleasure to be his guest on several occasions. On my first visit to Lucknow Hamid Ali and his friend Pandit Bishan Narayan Dar, threw themselves at once with great heartiness into the Temperance movement. They convened a large meeting of leading citizens both Mussalmans and Hindus

he writes : "Dhalip Singh on the frontier would be a terrible danger. It only remains now to meet this danger and it ~~teaches~~ every loyal subject of Her Majesty the Empress of India—and I count myself one of the most loyal, to take this matter into consideration."

In reference to England's position to Afghanistan the author reaches cheerless conclusions. He considers the alliance with the Amir to be *in toto* a mistake. In this point we are not able to agree with him. He writes, however, that the alliance once concluded, our promise must be kept, and if an imperative emergency should arise resolute action must be taken. Hamid Ali Khan has no little doubt that Russia, already knocking at the door, intends an advance against English rule in those parts, as anyone who watches the march of events with open eyes, and does not allow himself to be deceived by mere words. Let the English Government.

"ADKARI", October 1892.

The quarterly organ of the Anglo-Indian Temperance Association, edited by Henry J. Osborn.

With portrait of Hamid Ali Khan, Barrister-at-Law of the Middle Temple, and Vice-President of the Lucknow Temperance Society.

We present our readers with a portrait of Mr. Hamid Ali Khan of Lucknow, who is the Vice-President, and with Pandit Bishan Narain Dar, was the founder of the Lucknow Temperance Society, one of the most active of our Indian branches. Hamid Ali Khan is the worthy descendant of a long line of distinguished ancestors on both the father's and mother's side tracing back in direct line to the prophet Mohammad himself. His family was founded at Delhi by Sheikh Sama-ud-din, a learned and holy Musalman saint, in the reign of Bahadur Lodhi, Sultan of Delhi. His son and all his descendants held high positions at the Court or in the Government of the Delhi Emperors, Hamid Ali's father maintaining the reputation of the

"In the above I am not giving my own opinion but I am stating what would have been obviously the best policy under the circumstances from the point of view of our Government. I repeat to stop Dalip Singh in Aden and then to let him go free was a serious political mistake, the consequences of which will make themselves felt both now and in the far distant future. If this is the sort of policy which it is intended to pursue we must expect other pieces of folly from which at last there will be no other escape but the giving up of English rule. Lord Dufferin and his counsellors have manifestly lost the qualities which are necessary for holding the reins of government."

What follows is still stronger. "It is simply childish nonsense" says Hamid Ali Khan "to think that Dalip Singh cannot harm our Government. He is always an important factor in Indian questions who must not be left out of one's calculations, and he will remain so as long as he lives. His mere appearance on the frontier would create incalculable confusion, and those who now comfort themselves or profess to comfort themselves with the thought that he is powerless will soon find out their mistake; but we fear not until it is too late. I have been very much struck by the fact that many important daily papers under Indian management which usually reflect Indian public opinion very fairly, have this time joined in the chorus that asserts that Dhulip Singh is mad and not capable of exerting any influence in the Punjab. I cannot rid myself of the thought that these papers have not the courage to tell the truth. Either they are afraid of Government or they imagine they would harm the people of the Punjab if they were to admit what is to me as clear as daylight, namely, that the population of the Panjab will certainly lend their help when the son of the Lion of Lahore issues a manifesto to them."

Hamid Ali is convinced that the people in question are at present loyal to England, but he cannot hide from himself that in the case in point they would be in the most difficult of dilemmas. "Shall a son draw the sword against his own father." Such he says would be the question which every one would be inclined to ask in the Panjab. At the conclusion of the communication

cations about the present conditions of the mighty polyglot Empire, whose frontier Russia has been approaching with giant strides during the last twenty years. The most recent letter received a few days ago is from a young Mahomedan lawyer Hamid Ali Khan who has once before been mentioned in the "Nene Frerie Presse." The document is extensive consisting of twenty eight pages, and treats a whole series of Indian questions very carefully. We may mention that the author belongs to a highly respectable family—his father until a few months ago occupied a prominent official position—and is as much interested in all efforts after progress as he is loyal to England. He likes to call England, of which he has become exceedingly fond, his home. Frequent contact with literary and political circles—among others with men like Lord Stanley of Alderly who is always zealously active for India's welfare—has enabled Hamid Ali Khan both to gain extensive knowledge during his several year's residence here, and to rid himself of the religious prejudices of his education.

There could have been no stronger confirmation of what we said in our former article than the letter of our friend. He writes from Lucknow:—"The affairs of Dhulip Singh are the general topic of conversation and the subject of news-paper articles here in India. English people do not seem to trouble about it and yet the papers are full of reports of his doings. I will state my views frankly so that no misunderstanding shall be possible. Before all the world I will assert that the matter should not be treated lightly. The most serious political consequences may arise out of it. The English have made a great mistake. When once they had allowed Dhalip Singh to start for India, they ought not to have stopped him in Aden and forced him to return. It was unwise and foolish of them to allow him to roam at large."

It is hardly necessary for us to say that the writer has expressly given his consent to the publication of anything we may select from his communication, and permitted us to mention his name. This probably explains the somewhat cautious but quite intelligible mode of expression of the following:—

and, to conclude in the words I have employed in my " Bulwark for India " it will be handed down to POSTERITY, even after the all destructive power of time has deprived you of your crowning dependency—India, in immortal character's of gold, with this noble inscription, " There was a nation who knew how to govern." (Long and continued cheers).

[FROM *NENE FRERIE PRESSE*, A GERMAN PAPER.]

AN INDIAN PRETENDER,

LONDON. 24th September 1887.

"A dark Visitor in Moscow" was the title of a piece we printed last July about an Indian Prince who has lived in England for years, and is much spoken of in society here. He has lately offered himself as a tool to Russian diplomacy, because the English Government has not responded to his high monetary expectations. Maharaja Dhuleep Sing, the son of the "Lion of Lahore" is a far-famed name throughout North-West India.

Very scanty attention is paid, even in Parliament, to the internal affairs of the great South Asiatic Empire, the possession of which determines England's position in the world as a power, and also her commercial pre-eminence. Without this market the commerce of this mighty sea-power would become all the more hopelessly confused as her feudal land tenure laws, half-medieval, which form so striking a contrast to the free development of her citizens could afford no substitute for the loss of her export trade. In spite of this all Indian matters are usually rushed through the House of Commons quite at the close of the Session and mostly before empty benches. The press too follows this reprehensible practice. In the midst of the present struggle for maintaining the supreme power of the empire in its integrity in London, India is more completely than ever forgotten by most people.

All the more important is it to receive accurate news from reliable sources. A friend often sends us detailed communi-

(Long and continued cheers). But I hope I do not wound the susceptibilities of any of my audience, when I say boldly—without any fear of contradiction—that we do not owe this College to one individual, but to the united zeal and labour of the Indians as a nation. (Cheers). Because it is a patent fact that not only the Musalmans from various remote parts of India but also the Hindoos have largely contributed towards the funds of the college. It is a national building, and, as such, it stands upon the firm and solid foundation of the concerted zeal and aid of the people of India ; and as such we will leave it as a legacy to our posterity who will be bound to maintain its honor and preserve its glory in the name of the people of Hindustan. (Loud cheers.) And when some future Macaulay sits down to write the history of its foundation and of its growth, I have every reason to believe, that the names of Mr. Siddons (loud cheers) and of Mr. Beck (continued cheers) will most prominently figure in it. Mr. Beck not only discharges his functions as a Principal, but he also endeavours, to the best of his power to prepare the students for those works and duties which, when they enter the world, they will be called upon to discharge, and to give them an insight into English life. (Cheers). And here, Sir, I cannot resist the temptation of observing that unless your country-men (who by the way, are the Pioneers of civilization) endeavour to raise our social, moral, intellectual, and political status, they forget those principles which guide a free and civilised people, they fail to perform and act worthy of themselves, they fail to confer a boon upon humanity. In the words of the Poet Laureate—

Not he that breaks the dams, but he
 That through the channels of the state,
 Conveys the people's wish is great ;
 His name is pure his fame is free.

If, in spite of the dark threatening clouds which may from time to time gather on the political horizon, if in the face of the unfavourable winds that may blow from shore to shore, you land our bark in safety, that is to carry out the wish to which I have already adverted—Your name is pure, your fame is free ;

the side of our national prosperity. (Cheers). I left it, I remember, as a bud, which was about to blossom into a fresh and smiling rose; and I am happy to say that on my return, after the lapse of only a few short years, I find it in the full spring of glory, sending forth its fragrance from one extremity of Hindustan to the other. (Cheers). And through the grace of the Almighty Creator it has grown and flourished in spite of, nay, I may say in the midst of, the hot scorching winds of dogged opposition, and the sharp frosts of adverse criticism. It has lived to see the elements so destructive to its growth, changed into nutriment. But, gentlemen flowers rise, grow, blossom and die away; while our college is a flower—to pursue the metaphor—which will enjoy spring for ever, at least so long as it will live, and I venture to foretell—though I am not a prophet—(Laughter)—that it will not die till it has achieved the purpose for which it has been founded, namely, the regeneration of the Indians. I rejoice to see that the B. A. Class has been opened, and that some of the students have already taken their degree from our college, and that a good many of the rooms of the first class boarding house (which were building at the time of my departure) are now completed and housed with boarders. (Cheers). But as it is impossible to speak of the tenure of a free-hold estate without speaking of the powers which its owners enjoys, or does not enjoy over it—to use a legal expression, so it is impossible to speak of the Aligarh College, without mentioning the illustrious name of its worthy founders. (Long and continued cheers). The unceasing efforts, the boundless interests, the fearful personal sacrifices, the indefatigable labour of Syed Ahmad Khan are matters which, I would fain leave for Col. Graham (Cheers and laughter). This much I may, however, remark in passing, that he has imparted fresh life into our dead bones, that he has awakened anew our dull and dormant spirits, and that, in a word, he has opened our eyes to the gravity of our situation. (Loud cheers.) But no small part of his success is due to the zeal, aid, and co-operation of his friends. Amongst others, Maulvi Sami-ul-lah Khan has played no unimportant part in making our college what it is.

solution in the life of these young and rising students whom I have the pleasure of seeing in this hall. You will have to give us assurance that we need not despair, that you will try your utmost to retrieve our lost ground. You have no doubt serious responsibilities upon your shoulders, a difficult task to perform and heavy duties to carry out. But at the same time you have the bright example of your ancestors to instruct and guide you, to encourage you in your difficulties, and to embolden you in your trials. In the words of Long-fellow

Let us, then, be up and doing,
 With a heart for any fate ;
 Still achieving, still pursuing,
 Learn to labour, and to wait.

Here is a lesson, here is a moral which every student every man should engrave on the tablet of his heart—learn to labour and to wait. If you do a thing do not be impatient as to its result. Go on trying and trying and trying and your labour will, sooner or later, bear golden fruits. (cheers). And now I am in the hands of this meeting ready to stop, but willing to go on. (cries of “go on”). Well, your answer has been given and I will obey your call. I rejoice to see that the lapse of time has not tended, in the smallest, to diminish the interest you manifested in me before my departure for England. While such have been your sentiments in relation to me, I assure you I have kept pace with you in that respect. If I may be allowed to use the expression I have watched with deep and sustained interest the progress of this Mahomedan College from the other side of the Ocean ; and how delighted I was to notice from time to time that it was so wonderfully and rapidly emerging from a mere college into a grand, noble, and leading institution throughout the length and breadth of India. (Cheers). And when I say I have watched the progress of our college, I have said a good deal ; for upon the diffusion of education, which is the primary object of a college to foster depends in a great measure the prosperity and well-being of a nation. Therefore by watching the progress of our college, I have, in fact, watched

We will not go to *levees*, or receptions, balls, operas, concerts or theatres. We will for the present confine our attention to one object only. It is focus wherein the rays of all that is noble, useful, and worthy of imitation are concentrated. In fact, it is the source—it is the fountain-head—of all that you so highly admire, so liberally praise. The grandest feats are performed by means of it; the greatest victories are won through its agency. I see you are anxious to know its name. Friends, it is called education, the mother of liberty. (*Cheers*). Do you see a shabby looking building at the corner of the street? It is a working men's club. Let us have a peep into it, if you please. It is but a small building. A few benches and chairs are its only furniture. On the platform is sitting, with a few selected comrades around him some stout heart pregnant with celestial fire, perhaps placing on the arms of his chair, "hands that may sway the rod of empire or wake to ecstasy the living lyre. See the people are pouring in. The hall is over-crowded. Look! the chairman has risen. Here he begins? Listen to him attentively. Pray follow him, see how ably he conducts the arguments, how shrewdly he discusses every point, how skilfully he dissects every objection, and bear in mind, that he is a working man of England—a poor thing living from hand to mouth. No doubt, he is poor, but he is rich with the spoil of time and with the wealth of civilization. It is by means of education, and education alone, that the working man in England occupies such an elevated position, play such an important part in regulating the affairs of State. With your permission I may here reproduce the sentiments I expressed in the course of my speech delivered at the Nizam's Club at Hyderabad. If we argue inversely, it is the absence of the same agency, that is to say education, that has thrown us back into this condition. Yes, back, for we were once a mighty nation. The whole of Europe nay the whole world bears a living testimony to the achievements won by our forefathers and owes a heavy debt of gratitude to them—a debt which it shall never be able to repay. Have we fallen to refresh our tired limbs, or fallen like Lucifer never to rise again? (*laughter*). These are questions which will find a sufficient

fully complicated cases have won for him not only the admiration of the people of India, but of the Judges of the Privy Council, I mean Mr. Mahmood. (loud cheers). In these circumstances, I can not express the diffidence with which I proceed to say a word or two on this occasion. But, as the proverb says, every cloud has a silver lining. The clouds of difficulties that hang over my head are silver lined with the implicit confidence I repose in your indulgence. Amid a crowd of subjects of supreme interest and importance it is not an easy thing for me to single out one for my present consideration, and to make a speech suitable to the varied taste of an audience, such as I have the pleasure and honor of addressing this afternoon is equally difficult. I may, however, request you to accompany me on a voyage to England that we may be able to see what little we can during the space of a few short moments. We, now, fly on the wings of imagination and admiring the jewellery of the night, the beauty and splendour of the day, inhaling the soft gentle breezes, now watching the steamers passing by, now descrying the far distant rocks, now wondering at the beautiful land of Italy, now feasting our eyes upon the delightful France, we in the twinkling of an eye reach our old destination dear old London.—(Loud cheers). Lo! what a world is opened before your eyes. You are surprised, you are astounded, you are amazed, wherever you turn your eyes you are bewildered. At every step you meet something new, something novel, something curious, something you have not seen in your life. I imagine you say to me, "we must see all these things to-day." No, my friends, no, we can not attempt such a task to-day. Time and circumstances permitting us, we will, however, endeavour, so to do by and bye. This afternoon we will not "stray among the Royal palaces," nor shall we see "those wonderful things which Art has wrought, sculptures and paintings with all beauty fraught; nor hear the heated senate in debate framing the laws for this Spreading State; nor view the triumphs Art and Science show, which bid the mind with joy and wonder glow; nor listen to the preacher's loud harangue."

upon the speaker as he resumed his seat. The whole party was exceedingly pleased with the interesting conversation and the bewitching manners of the talented speaker. Every one felt now necessary and advantageous it is to send Indian youths for the purpose of studying in England.

(THE PIONEER, SATURDAY, March 5, 1886.

(NEW INDIA.)

An interesting lecture was recently delivered before the Aligarh Institute by Mr. Hamid Ali Khan, Barrister-at-law on the subject of his experiences and impressions in England which may be found in many ways suggestive by a wider audience than that to which it was addressed. Mr. Gadell, Magistrate of Aligarh, took the chair. Mr. Mahmood having introduced Mr. Hamid Ali, the latter rose and spoke as follows :

Mr. Chairman, students of the Mahomedan College and gentlemen,—Words fail me to convey in adequate terms my most profound and unfeigned gratitude for the warm and hospitable reception you have been kind enough to accord me, as well as for the complementary terms in which my esteemed friend Mr. Mahmood has mentioned me.

As I behold this grand and imposing spectacle, this large assemblage of old friends and acquaintances, no words however strong, no language however forcible, will convey in the smallest degree my heartfelt delight. To say nothing of the Englishmen present here, though they constitute a formidable factor in this so-called problem—I have the pleasure of seeing before me not only a good many M. A's and B. A's of the Calcutta University but also a graduate of the Cambridge University Mr. Rafique and a quasi-graduate of the university of Oxford, I mean Mr. Habibulla (laughter). Further, we have been honored with the presence of one who wields his pen with singular vigor and exceptional facility, and whose decisions of the most fear-

without blame." The strict laws about food, according to which the native cannot eat or drink with an infidel, and the complete seclusion of Indian women are two chief hindrances. These hindrances exist not only between Europeans and Indians but also between the Hindu and Mahometan population of the country. There is indeed infinitely much still to be done before true civilization can wear down these hard contrast. But Hamid Ali Khan justly demands that the first steps towards social reapproachment shall be taken by the English. It is in their own interest. Only in this way can they create a permanent bulwark for India against external danger.

(FROM SHAMSUT-TAWARIKH).

Since his return from England about thirteen years ago Mr. Hamid Ali Khan has been before the public. There is scarcely any movement with which he is not connected. He is the patron of Unjamun Ahmadi, President of Jalsa Tehzib, Vice President of the Refahe-am Association, Vice President of the Temperance Association, &c., &c. His qualities of the head and heart are too well-known to require any mention here. Suffice it to record one or two events of his life on this occasion.

THE DECCAN JOURNAL, *Monday, 31 November 1885.*

On the 15th November a dinner was given at the Nizam's Club (Hydrabad Deccan) in honor of Mr. Hamid Ali Khan. The dinner was attended by most of the dignitaries and officers of H. H. the Nizam's Service . . . The health of the guest of the evening was drunk with great enthusiasm. Mr Hamid Ali Khan delivered the following speech . . . which was received with frequent out bursts of cheers. Congratulations were poured

According to the declaration of Lord Lawrence, to whom the preservation of India to England in 1857 was so largely due, the Empire could then hardly have been held but for the help of loyal natives. Under these circumstances one might expect that Indians, especially those in high social positions would not be treated with such off-handed indifference as is only too often the case. Certainly Indians coming to England have no reason to complain in this respect. "Whoever has had the pleasure, says Hamid Ali Khan, of seeing English people in their social circles at home considers them to be quite different beings from what they shew themselves to be in India." There many English people are bloated with hunghteness which makes them seem ridiculous to some and cordially hated by others.

Hamid Ali, who on the whole has great respect for English people, expresses deep grief at this state of affairs, but, he adds, "In spite of all the unfortunate peculiarities and mistakes which cling to a great many of the men who come to India, the people as a whole feel respect mingled with awe for its rulers such as is peculiar to the oriental mind."

In Calcutta and Bombay the relations between Englishmen and Indians are, it must be allowed, somewhat better.

Mr. Wilfred Blunt says—"English women are the cause of half the bitter feeling between the two races. Hamid Ali Khan, who has the highest opinion of the English ladies he has got to know in England cannot deny this fact though he is not able to explain it. According to him the statement that Indians do not easily fall into the manners of Europeans is completely erroneous. "Indians comprehend a situation very quickly. Their own polite manners, their cheerfulness, their respectful deportment, their pleasant way of talking, render them agreeable companions. Any one who has had the opportunity of studying their character is sure to confirm this." We for our part can heartily confirm it.

"If the English people in India are to be blamed" says Hamid Ali Khan further on "the Indians themselves are not

We have lying by us a pamphlet just published in London by an Indian. The author is a young barrister who has been studying here. Hamid Ali Khan is a member of a highly respected Mahomedan family which traces its origin back to Arabia and has for centuries supplied numerous distinguished administrators to the Governments of the native princes. By mixing in the best social circles of London this ambitious well-educated man has had good opportunities of divesting himself of any prejudices which might have hindered him from forming a right judgment. According to the manner of his ancestors he felt the poetic affluens come over him when on the eve of his departure from England, and ventured on a kindly "Farewell to London."

His latest political writing is entitled "India's Bulwark." In this paper he opposes Russia, because she is threatening the frontiers of his fatherland and because her conduct had given just cause of disquiet. He points to the fidelity which Scindia, Holkar, Bhopal Haiderabad and other states have shown in such a critical position, all of them having been eager with their offers of military help to England. Therefore, he would not have these dependent states considered as a source of difficulty and possible danger, but as a support of the supreme power, always presupposing that they are rightly treated.

However, he recognises an internal danger. In his opinion it lies in the unsatisfactory nature of the social relations between the natives and the English residents in India. Mr. Wilfred Blunt, the wellknown friend of Arabia treated of this point after his last visit to India, in an article in the Fortnightly Review. Mr. Blunt wrote: "The huge mammal, India's symbol, is a docile animal and may be ridden by a child. The elephant is sensible, calm, and it is easy to gain his affections, but he will not stand ill-treatment for any length of time and if he is once thoroughly roused his huge bulk alone makes him dangerous, so that the strongest is no longer able to master him."

meet as a rule, only in an official way, and there is very little opportunity for Englishmen of really getting to know the best class of Native gentlemen. They on their side are reserved, and dislike pushing themselves forward unless they feel sure they are wanted; so that the Englishman is apt to form his opinions of the people from an acquaintance only with the lowest classes. There can be little doubt that, if Indian life offered more opportunities of social intercourse between Englishmen and Indians, a great improvement in their mutual relations would ensue.'

Mr. Hamid Ali's farewell to London records his regret at leaving England after a rather lengthened stay. It is well printed, and the book is dedicated to his father Hakim Amjad Ali Khan, to whom he expresses his filial gratitude for his encouragement and liberal aid. In the Appendix he explains the form of a Persian stanza—a subject that he entered on more fully in our Journal two years ago. He has a considerable power of expression in English verse. We may add, that on October 3rd a farewell dinner was given to Mr. Hamid Ali Khan, on his departure from England by his Hindu friends in London from the N.-W.-P. Mr. Piyare Lal in the chair. This meeting gives proof of the popularity and freedom from prejudices of Mr. Hamid Ali, who has made friends not only among his own community but among Englishmen and Hindus during his stay in England.

(FROM *NEUE FRIE PRESSE*, A GERMAN PAPER.)

LONDON, 3rd August 1885.

It is rare for the voice of an Indian to reach the larger public in the dangerous complication of affairs between Russia and England. And yet it is of the utmost importance for the English people themselves not to remain heedless of the spiritual currents among the vast population which they govern. For did not this heedlessness revenge itself by a dangerous rebellion (1857) which dragged their Asiatic Empire to the verge of a precipice.

race. The subject, as is acknowledged in the preface, is complicated, and needs delicate handling ; but Mr. Hamid Ali Khan has tried to deal with it fairly, and his pamphlet is a useful contribution on the subject, partly as showing the impression made in the mind of a Mohamedan, who can appreciate the merits of Englishmen, of the present state of social intercourse in India. He allows that the restrictions of Hindu caste, and a certain holding back on the part of his country men, and also the *Purdah system*, present obstacles which it is difficult to get over. But, on the other hand, he pleads that difference of customs need not be so great a bar as it is. People can hold intercourse of a very pleasant kind, as the writer asserts, without taking meals together. Besides there are many Indians who feel no difficulty in partaking of food with those of another nationality, and who would willingly respond to cordiality on the part of Englishmen. The initiative must naturally come from the latter; and any one who repels by a supercilious demeanour loses an opportunity of cementing kindly and loyal bonds to the great detriment of the reciprocal relations of the two countries. English ladies in India can largely help to promote sympathy and mutual comprehension ; and though the matter is one that cannot be easily placed on a satisfactory footing, every Englishman and Englishwoman in India can do something towards this end.

We have received the following account of a successful attempt to bring together neighbours on a plan that succeeds in England. No doubt somewhat similar meetings take place elsewhere than at Aligarh. We have had occasion to mention several that have been held at Madras and at other places. But many continued endeavours are needed in order to lessen the distance which at present separates those of different races in India ; and many such efforts will be made when once all our countrymen who go to the East realise that it is a point of pleasurable duty to make acquaintanceships and to form friendships, as many have already done, with the inhabitants of the land in which they temporarily live. One of the greatest wants of India is a social platform on which Englishmen and Native gentlemen can meet and enjoy each other's society. At present they

he is the first Mahomedan who has passed the Indian Civil Service competitive examination. About 70 guests were present among whom were Mr. Wilfred Blunt and Lady A. Blunt, Mr. E. Arnold C. S. I., Mr. M. Wood, Mr. H. W. Freeland [late member for Chechester] Dr. Blind, Mr. Cheson [Several Parsees, Mahomedan and Hindus] Hamid Ali Khan in a humorous speech gave the toast of the chairman stating this was the first time in History when the persons of all religions had assembled at dinner to mark their appreciation of the well merited success and honor due to a Mahomedan and as such was pregnant with importance.

JOURNAL OF THE NATIONAL INDIAN ASSOCIATION.

November, 1885.

THE BULWARK OF INDIA.

A Farewell to London ;

AND THE

STORY OF THE SLAVE AND THE NOSE-RING.

Second Edition.

BY

HAMID ALI KHAN,

BARRISTER-AT-LAW M. R. A. S.

F. R. Hist. S.

In the pamphlet, entitled the Bulwark for India, the aim of the writer is to urge the importance, in regard to which we entirely agree with him—of a cordial personal understanding between Englishmen in India and the Indians among whom they live. He says that “no Government, however powerful and strong, can safely endure for any considerable time unless it be based on the affections of its subjects; and he shows that the friendly relations which are so much to be desired must spring out of the feelings that influence the individuals composing each

Kensington Park says: "you have done act of humanity which will command the admiration of the Indians and earn their profound gratitude. It was impossible to read your leading article upon him without feeling the deepest pity and sympathy for this suppliant to the Queen. While as an Indian Mussulman, I express my heartfelt gratitude to you and sincere sorrow for the fearful miseries and troubles of the poor Hindoo may I ask your indulgence to give a small space in your columns to these few hurried lines, which illustrate shortly the deplorable state in which I in company of the physician to the Persian Embassy, found him on Thursday morning. Never before, I assure you had my eyes beheld a more piteous object. Attired in oriental rags, with sunken eyes and furrowed cheeks he is a mere skeleton in a living form. On my interrogating him in *Hindustani* he said: 'I have a pain here' [putting his hand on his chest.] 'I have been used,' continued he, 'to eating opium and this sahib [pointing to the master of the workhouse] would not give it to me. Millions of tons of opium is sold but there is not a grain for me ! Upon the examination of his chest the doctor prescribed him the small quantity of opium which gave him great satisfaction. On my assuring him that I would do whatever I could, and have passage home engaged for him, the singular simplicity with which he replied 'you will write to the Rani' moved me greatly--'write to the Rani, pray' and stretched out his hand that I might touch it--Eastern form which renders a promise binding under any circumstances. Finding myself placed in an awkward position, I naturally hesitated to enter into such a difficult agreement. At last I managed to get out of the difficulty by promising to write to the Daily Telegraph which I added has manifested a profound interest in his case.

SUNDAY TIMES,
September 20th, 1886.

A complementary dinner was given on Monday at the criterion in the Prince's room to Mr. Mohsin B. Tyeb Jee by the Hon. M. Ali Rogay, Hamid Ali Khan to mark the fact that

for the aid and co-operation of loyal natives of India at that juncture the country would probably have been lost to British Empire. It is then a clear and incontrovertible fact that in the interest of English rule the amicable union of Englishmen and Indians is indispensable. The courteous manners, the cheerful disposition, differential demeanour and the pleasing conversation of Indian gentlemen make them everything but disagreeable companions. Those who have had an opportunity of studying their characters will readily substantiate or consent to my remarks." From large personal experience extending over more than twenty years, so far as a great many Indians in London Hindu, Mohamedan Buddhist and Parsees are concerned—I can fully confirm this statement.

At all events Hamid Ali is right in observing that "Englishmen as well as Indians would benefit from these friendly relations and the union between them will constitute the most invincible bulwork against the Russian aggression."

THE [LONDON] SUNDAY TIMES.

September 6, 1885.

Tulsi Ram the Hindu suppliant to the Queen, whose case was recently made public, was visited on Thursday by Hamid Ali Khan, an Indian gentleman who has just passed his examination as a Barrister and was accompanied by Dr. Vincent Ambler, Physician to the Persian Embassy.

THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH.

September 7, 1885.

A suppliant to the Queen.

In reference to the case of the Hindu who has come to present a petition to Her Majesty the Queen for the recovery of his property, of which, in his opinion he has been wrongfully deprived, Hamid Ali Khan writing from 1, Colville-gardens,

ing as they do the frontiers of that country, they have evoked from every class of its inhabitants the most fervent expressions of loyalty to the British Crown . . . The fidelity to the British Government, shown at a critical juncture by the native states in their assurances of aid and co-operation in the event of a war with Russia originates in a deep seated and unmistakable sense of the benefits conferred by England. The author points to Scindia, Holkar, Bhopal, Hyderabad and other states and he maintains that the sentiment shown by their rulers "pervade the whole population of India and furnish sufficient evidence of the popularity of British rule." Yet he asserts that there is "an internal danger which he sets the British Administration in India which may at no distant time, if not provided against, assume great and alarming proportions" and in regard to which suggestions from a native of India may possibly carry weight. "This internal danger consists of the unsatisfactory nature of the relations which subsist with regard to social intercourse first between the natives of India themselves and secondly between the latter and the English residents in the country." Addressing himself not to India but to English readers the author merely deals with the latter question. This point had already been touched upon in an article published some months ago in a London periodical by a writer fresh from a visit to India. "The huge mammal India's symbol" it was there said "is a docile beast and may be ridden by a child. He is sensible, temperate and easily attached. But ill-treatment he will not bear for ever and when he is angered in earnest, his vast bulk alone makes him dangerous and puts it beyond the strength of the strongest to guide or control him.

In this connection Hamid Ali observes . . . "That empire which is not founded on attachment cannot be strong. This principle has greater weight in a country like India, whose vast populations are subject to the control of comparatively speaking a small knot of Englishmen. A retrospective glance at the great crises in the year 1857, when British supremacy trembled in the balance, is sufficient proof. It was the opinion of no less an authority than Lord Lawrence that if it had not been

and the garb in which they are clothed. In this way Hamkt Ali addresses the country where he has lived for some years and successfully made his studies :—

Oh land of liberty the exile's home,
 Whose sway exceeds the rule of ancient Rome,
 Farewell to thee, a long and warm farewell
 How happy they who in thee ever dwell,
 Where light of freedom guides the ruling power,
 And sheds its radiance on the darkest hour,
 Again:—
 Farewell, ye palaces of pomp and pride,
 Which seemed to say no want can e'er abide,
 In this fair London. Yet we know there dwells,
 Grim hunger in dark foul and cheerless cells;
 Virtue and plenty on the surface lie,
 Beneath are vice, crime, want and misery,
 Can one who mingled with the giddy throng,
 And strayed the Royal Palace among,
 And saw those wonderous things which Art has wrought,
 Sculptures and paintings all with beauty fraught,
 And heard the heated Senate in debate,
 Framing the laws for this far spreading state,
 And viewed the triumphs Art and Science Show,
 Which bid the mind with joy and wonder glow,
 And listened to the preacher's long harangue,
 And the sweet hymns the white-robed children sang—
 Oh! Could he then amid such scenes as these,
 Think that behind, reigned misery and Disease,
 That cruel Hunger prowls amid the streets,
 And death so oft its easy victim meets,
 Come here ye rich who nought but comfort know,
 And learn to ponder on these scenes of woe.

I quote these lines to show of what quality the writer is in a generally humane sense. As to his political views he says that "The recent events arising out of Russia's action towards Afghanistan have been viewed with alarm by India. Threaten-

(FROM GLASGOW DAILY MAIL, 31st August 1885.)

A BULWORK FOR INDIA,

LONDON,

August 4th 1885.

In the grave crises which still continues between this country and Russia, the voice of an Indian, friendly to British rule may be profitably heard. The *Bulwork for India* is the title of a pamphlet just published in London by Hamid Ali Khan of the Middle Temple, Barrister-at-Law, member of the Royal Asiatic Society and fellow of the Royal Historical Society. Belonging to a notable Mohammedan family whose members I understand have for centuries often been in the service of native princes, Hamid Ali Khan has had access to the best social circles in London. He has thus been enabled to rid himself of any prejudices which might possibly have prevented him from a correct appreciation of British affairs. On the point of leaving England, he recently seems to have felt his poetical vein beating in the wise of his forefathers. In a farewell to London solely issued however for circulation among his friends, he gave vent to his feelings expressing in the preface his heartfelt and deep gratitude for the kindness, courtesy and hospitality he had received during his sojourn in this to him strange land. "On my Return" he says "I shall carry home with me many lively recollections and a deep and inexpressible sense of gratitude towards those with whom I have come in contact and of respect and honor for the English race in general infinitely exceeding that which I felt when I first landed in England."

Though fully conscious of the formidable rocks and shoals which shipwreck many a novice sailing over the sea of poetry," Hamid Ali I think has done remarkably well in his attempt to render his thoughts and feelings in English verse or "rhyming prose" as he modestly calls it. Without desiring to commit a breach of privilege, I believe, a specimen may here be given. Your readers I fully trust will appreciate both the sentiment

Which bid the mind with joy and wonder glow;
 And listened to the preacher's loud harangue;
 And the sweet hymns the white-robed children sang.
 Oh! could he then, amid such scenes as these,
 Think that, behind, reigned misery and disease;
 That cruel hunger prowls amid the streets,
 And death so oft its easy victim meets.

Come here, ye rich, who nought but comfort know,
 And learn to ponder on these scenes of woe.
 Could strangers deem that in so fair a state,
 Where youth is taught all crime and vice to hate;
 That bane of health, destroyer of the mind,
 Chief cause of misery, its way could find?
 Used to excess, intoxicating drinks,
 When folly floats and higher reason sinks.
 A fatal spell cast with their evil hand,
 And leave a foul stain on this joyous land
 Secretly here the good, the evil, hides,
 For vice, alas, with virtue still resides.
 'Tis true, weak mortals strive, but strive in vain.
 In transient life the highest end to gain.
 The soul exclaims when'er the world we scan,
 How great is God! How weak is sinful man!
 But stay, enough! Suffice it man to know,
 Wise Providence directs our fate below.
 And now dear partners of my sojourn here,
 While to my native shore my way I steer,
 The fond remembrance to my bosom clings,
 Of happy hours that flew on rapid wings.
 Accept then, heartfelt thanks, though weak the rhyme,
 For show'ring joys on your *Bekhabar's* * time.

* Our poets invariably insert their *nom de plumes* in the closing couplets of their compositions. I have taken the liberty of following the rule here. The literal meaning of *Bekhabar* is careless--indifferent.

In magic meshes many a heart enfold.
 Here, trees bedecked with leafy honours rise,
 There, silvery lakes delight the wondering eyes ;
 Where happy children sail their mimic boats,
 One wrecked and lost, while one in safety floats.
 This little game which these young children play,
 The ups and downs of life may well portray.

* * * *

The levees and receptions now are o'er ;
 Parties and dances are for me no more.
 And those soft voices, which the very air
 With their sweet thrilling tones delights to hear.
 Debates, societies, and clubs farewell,
 Which gloom and enmity can so oft dispel.
 Oh ! land of liberty, the exile's home,
 Whose sway exceeds the rule of ancient Rome :
 Farewell to thee, a long and warm Farewell !
 How happy they who in thee ever dwell ;
 Where light or freedom guides the ruling power,
 And sheds its radiance on the darkest hour ;
 And where from every class the voice is heard,
 Nor ever scorned the humblest peasant's word.

* * * *

Farewell, ye palaces of pomp and pride,
 Which seem to say no want can e'er abide
 In this fair London, yet we know there dwells
 Grim hunger in dark, foul and cheerless cells ;
 Virtue and plenty on the surface lie,
 Beneath are vice, crime, want and misery.
 Can one who mingled with the giddy throng,
 And strayed the Royal palaces among,
 And saw those wondrous things which Art has wrought,
 Sculptures and paintings with all beauty fraught,
 And heard the heated senate in debate,
 Framing the laws for this—far spreading State,
 And viewed the triumphs Art and Science show,

A FAREWELL TO LONDON.

My Studies now are o'er, my task is done,

My object gained, the Bar's degree is won :

{ Now I must part from thee, dear London Town,
Honoured with wig, something' twixt white and brown,
With long, loose, flowing robe, here termed a gown ; }

Full-fledged, indeed, but briefless barrister.

The Bar is glatted, and luck sinister.

To bear the name, in sooth an honour great !

While as for practice, I'll leave that to Fate :

Now with this hollow style as dearly earned,

I'll hie me to that home for which I've yearned ;

To my dear India—land of simple joys,

Where no exotic taste the heart alloys !

Fount of politeness and humility !

Mother of grace and of civility ;

So then, farewell ! A long farewell to thee,

Dear London, which I hope once more to see.

Adieu ! ye verdant parks, ye shady bowers,

Ye stately buildings, and ye lofty towers ;

Here, all the Arts their choicest works display,

There, Wealth and Fashion make the landscape gay.

Ye bless'd retreats, ye lovely walks adieu !

Where nature's charms appear in varied hue.

There, with arched necks, and graceful prancing, show

The fiery steeds or palfreys in the Row. *

Here natty beaux steal, with admiring eyes,

A glance at fairest belles beneath the skies.

Sweet maids whose charms o'rvpower the coldest heart,

To stay is deadly, deadlier still to part.

Bright, sunny faces, crowned with jetty hair !

Well might one dream, that night and day were there.

Others with tresses like the yellow gold,

* " Botten Row," Corrupted from *Route des Rois*, or the King's Walks the fashionable London drive, in Hyde Park.

TO MY FATHER,
HAKIM AMJAD ALI KHAN,
TO WHOM I OWE SO MUCH,
FOR THE LIBERAL AID AND ENCOURAGEMENT,
HE HAS AFFORDED ME FROM MY EARLIEST YEARS,
WITH FEELINGS OF GRATITUDE AND RESPECT,
I DEDICATE THESE PAGES,
AS A SLIGHT BUT SINCERE TOKEN OF MY AFFECTION.

Hon'ble Edward Stanhope, Sir Arthur and Lady Hobhouse, Sir Richard and Lady Mead, Sir Richard Temple, Sir Thomas and Lady Brassey, Sir Frederick Hains, Sir Ashley Eden, Baron and Baroness de Barreto, Hamid Ali Khan.

(THE (LONDON) TIMES. *July 18th 1885.*)

The following noblemen and gentlemen attended the *levee*
 Marquises—Hartington, Tweeddale, Earls—.....Vis-
 counts.....Bishops.....Lords.....Right Hon'bles.
 Hon'bleSirs.....Baron.....Rev—Prebendary, Rev.
 Doctor.....Rev.....Drs.....Hamid Ali Khan.

(THE COURT JOURNAL. *July 25th 1885.*)

Dr. and Mrs. Vincent Ambler entertained yesterday at their residence a large party of friends amongst whom were H. E. Prince Malcom Khan the Persian Minister, H. E. the late Chemise Minister at Washington, H. E. The American Minister, Vice-Admiral Sir William Hewett, Professor B. Ward Richardson F. R. S., Hamid Ali Khan, Mr. Mrs. and the Misses. H. B. Sheridan M. P.

(THE COURT JOURNAL, *August 1st, 1885.*)

Lady Miller of Glenlee gave a dance on Thursday the 23rd ultimo and judging by the number of pretty women and smart men who were present at it the charming hostess must be very popular. Every thing was done most simply and in perfect taste. Among the guests were H. H. the Maharaja of Johore and suite, H. H. Prince Kalid, the Persian minister and Princess Malcom Khan, Lady Caroline, Sir Alfred Jodrell, Lady Evelyn Campbell, Sir E. and Lady Sullivan, Sir George and Lady Leith-Buchanan, Lady and Miss Cunliffe Smith, Lady and the Misses Wetherall, Lady Hart and Miss Clifford, Hamid Ali Khan and many others.

(THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH, *December 16th 1884*.)

At the Criterion a dinner was given last night to Mr. Hodgson Pratt in recognition of his services on behalf of the International Arbitration and Peace Association. The Hon'ble and Rev. Cannon Fremantle presided and the company about 100 in number included Sir George Campbell M. P. Mr. Wilfred Blunt, Sir Sherston Baker, Sir W. Booth, Hon'ble R. Russel, Professor Hunter, Hamid Ali Khan, Mr. E. A. Miller Q. C., Col. Malletson.

(THE [LONDON] DAILY NEWS, *Wednesday February 11th 1885*.)

A deputation from the Indian Reform Association visited the Marquis of Ripon to present him with an address of welcome on his return to England.

The deputation included several distinguished Indians, including Hamid Ali Khan and Lal Mohan Ghose. Amongst other persons present were Lord Stanley of Alderley, Mr. Burt M. P., Mr. Justin Macarthy M. P., Mr. Chesson.....

The Earl of Northbrook presided last evening at a banquet given by the Northbrook Indian Club in Honor of Lord Ripon at the West minister Townhall. There were a large number of persons present including Lord Napier of Magdala Lord-Kimberley, Lord Dalrymple, Lord Lawrence, Sir George Campbell, Sir Arthur Hobhouse, Sir Henry Maine, Sir Thomas Brassey, Sir George Birdwood, Sir Robert Stuart, Sir Richard Mead, Sir Ashley Eden Sir J. Strachey.....Hamid Ali Khan.

(THE (LONDON) COURT JOURNAL, *Saturday June 6th 1885*.)

On Thursday night a very pleasant social gathering took place at the residence of Mr. Cawasji Jehangir when the inhabitants of Bombay now in England entertained the late Governor Sir James Fergusson Bart. The brilliant assemblage present included the Marquis and Marchioness of Ripon, Lord Napier and Ettrich, Prince Malcolm Khan, Lord George Hamilton

pleased with them, and Mr. Gladstone much appreciates the warmth and kindness of your accompanying letter.

I am,

Sir,

Your obedient servant.

" G. W. LYTTLETON "

10. Downing street, Whitehall, Feb. 29.

DEAR SIR,

On the part of my two daughters and myself I thank you heartily for your kind presents. The Indian fans are beautiful and the crimson braiding done by your mother does not escape our attention. We value it all very much, and, perhaps, more than all your most kind words about my husband and family.

Pray accept our best and warmest gratitude.

With best wishes for yourself, and your kind mother,

I remain,

Yours truly,

" CATHERINE GLADSTONE."

[THE (LONDON) MORNING POST, Tuesday July 8th 1884.]

By command of the Queen a *levee* was held yesterday afternoon at St. James's Palace by His Royal Highness the Prince of Wales on behalf of Her Majesty. Presentations to His Royal Highness at this court are by the Queen's pleasure considered as equivalent to presentations to Her Majesty.

Hamid Ali Khan by the Secretary of State.

THE (LONDON) COURT JOURNAL, November 1st 1884.

Dr. and Mrs. Ambler entertained a large circle of friends amongst whom were His Excellency Prince Malcomkhan, Persian Minister and suite, Mr. Sheridan, Miss Sheridan, Hamid Ali Khan.

ago, the honor of waiting upon you, I take, as I have already done more than once before, the liberty of writing to you, and of offering, most respectfully and humbly, three Indian fans to Mrs. and the Misses Gladstone, which I have quite recently received from India. This present, I must say, is a very humble and poor one. But if anything renders it worthy of acceptance it is the crimson braiding done by my dear mother herself. Believing as I do that Mrs. Gladstone and your daughters will be pleased to accept this most insignificant and trifling, but at the same time most cordial and unfeigned mark of, the deep-seated regard, respect, and attachment in which yourself and family are held by us all, I conclude with the most sincere and ardent prayer that the Creator of the Universe may cover you and yours with all the earthly comforts and blessings, and preserve you long, long in the enjoyment of sound health and those rare and unrivalled gifts which have achieved so much for the welfare and prosperity of the public. Apologising for the liberty I have taken,

I have the honor to remain,

SIR,

Your most obedient and faithful servant.

HAMID ALI

"The Right Honorable W. E. Gladstone M. P."

To this the following replies were received.—

10, DOWNING STREET, WHITE-HALL,

February 29th, 1884.

SIR,

I am requested by Mr. Gladstone to express his best thanks for your great courtesy in sending him three Indian fans for presentation to Mrs. and the Misses Gladstone. They are greatly

(THE [LONDON] TIMES, *Friday August 10 1883.*)

Sir Auckland Colvin was entertained last evening by the members of the Northbrook club at a congratulatory dinner on the occasion of his appointment to the office of Financial member of the Council of Governor General of India.

Earl of Northbrook presided. Lord Kimberly, Duke of Buckingham, Lord Houghton, Sir Stafford Northcote, Lord Reay, Lord Strathnairn, Lord Napier.....
Hamid Ali Khan were present.

(THE [LONDON] TIMES, *Friday February 1, 1884.*)

A deputation of Indian gentlemen waited upon Mr. Gladstone.....Lord Hobhouse introduced the deputation which consisted of following gentlemen, Lalmoohan Ghose, Bengal, Hamid Ali Khan, N.-W. P.....

THE [LONDON] COURT JOURNAL,

June 23th 1884.

A most successful fancy dress-ball was given at Willis's rooms about two hundred and fifty persons were present, among the gentlemen the most striking were, Hamid Ali Khan.....

(THE DAILY TELEGRAPH.)

MR. GLADSTONE AND INDIA.

Accompanying some handsome presents, the letter given below has been addressed to Mr. Gladstone by Hamid Ali Khan, of the North-West Provinces of India.

1 COLVILLE- GARDENS, KENSINGTON PARK, W.,

February 27th 1884.

SIR,

As one of your numberless Indian admirers, whose name is not altogether unknown to you and who has had once, not long

I am not aware that any other translator has acted thus; but I venture to think you, skilled in Eastern poetry, will find my translations nearer in form, spirit and expression to oriental poetry than any other English translations you may have read. In short, I endeavoured to write Eastern Poetry in English words.

It is not always possible in translating to convey all the delicate and subtle allusions that lurk in the original; I have therefore drawn up the notes at the end of the volume with the view of partially supplying this inevitable defect.

* * * * *

I hope to be in London in July, when I trust I shall have the happiness to make your personal acquaintance.

I am Yours faithfully,

E. J. W. GIBB.

(THE [LONDON] TIMES, *Tuesday May 22nd 1883.*)

Royal Asiatic Society.—The fiftieth anniversary meeting of the society took place yesterday afternoon at the Society's House 22 Albemarle street Piccadilly, Sir Bartle Frere President in the chair.....seven new members were unanimously elected by ballot viz as resident members..... and as non-resident member Hamid Ali Khan.

(THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH, *Tuesday May 22nd 1883.*)

Yesterday afternoon His Royal Highness the Prince of Wales opened the Northbrook Indian Club..... The prince of Wales arrived at half past 5 o'clock by which time a remarkable assemblage of gentlemen interested in India had gathered to meet His Royal Highness. The Earl of Kimberley Secretary of State for India, Marquis of Salisbury, Lord George Hamilton, Viscount Cranbrook Earl of Northbrook Lord Napier of Magdala.....and Hamid Ali Khan.

AMID ALI KHAN.

BARRISTER-AT-LAW.

3rd May 1883.

LOCHWOOD,

GARTCOSH,

BY GLASGOW.

MY DEAR SIR,

Having read your interesting paper on Indian Poetry, in the current number of the Journal of the Indian Society, I take the liberty of addressing to you a copy of a work on Ottoman Poetry which I have written. Ottoman and Indian poetry are practically the same, both being based on Persian. If you will read my introduction you will see that, like yourself, I have endeavoured to explain to English reader the construction of the *غزل-قصيده* &c. You will also observe if you turn to the translations, that I have always retained monorhyme of the originals, wherever it occurs; thus any one of my translated *Gazels* would serve as an example of the peculiar construction of this poetic form. The account of the construction of the *Gazel* is on page XXXVI, that of its signification on page XXXVII.

I have often retained the *ردیف* in translating as on pages, 15, 30, 35, 48, 50, &c., &c. On page 8 is an extract from a long *قصيده* with the monorhyme retained.

In translating I did not attempt to make the poems agreeable to English poetic taste, but rather to put them into English exactly as they stood in Turkish.

HAMID **A**LI **K**HAN.

BARRISTER-AT-LAW.

Shaukat Hasan is of a very respectable family. He is a candidate in this district for a Tahsildarship and has been working as such in the Moradabad Tahsil. The Tahsildar reports well of his work, but it is not likely there will be a vacancy for sometime here.

(Sd.) E. H. RADICE c. s.,

Dated 14th September 1894.

Collector of Moradabad.

NAINI TAL

6th June 1896.

Munshi Shaukat Hasan, the son of an old and valued friend of mine, asked me for a note. I knew his father Munsid Mohammad Mazhar Hasan, *Rais* and Honorary Magistrate of Moradabad, for several years, and always found him a most respectable and reliable gentleman of the older Native School. I once enjoyed the hospitality of one of his village residences when caught by heavy floods out in camp. The son, as far as I knew him, was a quiet.....mannered and intelligent young man.

(Sd.) J. S. MESTON c. s.,

SETTLEMENT OFFICER,

(Buland on leave.)

Mohammad Shaukat Hasan worked under me in various capacities in the Tarai for upwards of a year. I found him active, intelligent, and honest, and formed a high opinion of his qualifications for Government Service. I wish to give him a permanent appointment. He is well educated and has a good knowledge of English and Hindi as well as Urdu.

(Sd.) H. J. BOAS, c. s.,

ASSISTANT COMMISSIONER,

18th January 1898.

In-charge Tarai.

If there is any vacancy in Kamaun and an outsider is required as a Peshkar, I think Munshi Shaukat Hasan would do well. He learnt the work for some time in Moradabad Tahsil, is an educated young man and the son of a respected and influential *Rais* and Honorary Magistrate of Moradabad.

(Sd.) R. G. HARDY c. s.,

*Commissioner of Bareilly.**Dated 8th July 1895.*

CERTIFICATES, &c.,

OF

MUNSHI SHAUKAT HASAN.

14 PARLIAMENT STREET,
WESTMINSTER S. W.

29th April 1892.

MY DEAR SIR,

It was very good of you to write and let me know about your father's death. Some weeks before receiving your letter I saw it announced in the "Pioneer." Your father was indeed a most loyal and faithful servant of the Crown. I first made his acquaintance in 1881 and until I left India in 1889 saw him constantly, and I met you in Lucknow on one occasion. I suppose that you look after your villages, and estates now. Please let me hear from you now and then. I shall always be glad to do anything I can for you here. Your father filled many offices of honor with great credit to himself and his family and I sincerely trust that you and yours will always follow his good example.

With sincere sympathy and wishing you every blessing and with compliments to your family,

I am ever,

Yours sincerely,

(Sd.) ARCHD. CONSTABLE.

خط مسٹر کوئن صاحب ڈپٹی کمشنر
خدمت محمد سردار حسن صاحب رئیس کانپور
صاحب من-تسلیم-آپ کی چٹھی مورخہ ۷ مارچ سنہ ۱۸۹۲ء
ہماری پاس پہنچی اسکا مضمون دریافت کر کے ہمکو کمال رنج و افسوس
ہوا۔ دراصل خان بہادر صاحب ایک بہت لائق اور اچھی آدمی تھے
جنکی اس جہانسی اونہ جانیکا عام طور پر لوگوں کو رنج ہوگا۔ مگر چونکہ
ہر شخص کو یہی راہ ایک نہ ایک روز درپیش ہے اور قضا و قدر سے کسیکو
چارہ نہیں ہے لہذا مجبور و شکر کو اپنا شعار کرنا چاہئی گو بہہ مدد عظیم ہے
مگر آپ کو چاہئی کہ آپ بھی استقلال کو کام دیکر صبر کیجئی۔ خان
بہادر ہماری دوست نہیں۔ ہمکو اونکی انتقال کا خاص رنج ہوا۔ فقط

راقم
دستخط مسٹر کوئن صاحب بخط انگریزی

T. J. QUIN, COLONEL.

Deputy Commissioner.

BENARES, 14th March.

DEAR SIR,

It is with the deepest regret that I have heard of the death of your father Sheikh Altaf Hasan, Khan Bahadur. It is only about 2 months ago that I saw him, and I never thought to hear such sad news. I knew your father intimately during a residence of three years in Cawnpore. I know what a loss he will be. Assuring you of my deep sympathy with you and the other members of his family.

I am yours truly,
(Sd.) R. H. BRERETON.

ALLAHABAD, 14th March 1892.

DEAR SIR,

I was exceedingly sorry to hear of the death of the late Khan Bahadur, Shaikh Altaf Hasan and, I dare say, you too know he was a great friend of mine. I was always glad to receive his visits and entertained a sincere respect for him. I hope to be in Cawnpore shortly in my way to Orai. I will let you know of my arrival and shall be very glad to see you there.

Yours truly,
(Sd.) E. ROGER.

JAUNPORE, 14th March 1892.

SIR,

I was indeed sorry to hear the sad news of the death of your father Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur conveyed in your letter of the 10th instant. I had known him for a long time and had a very great respect for him. I am not quite certain if I have ever been introduced to you, but I shall be happy to see you at any time and I trust in conclusion you will always remain as highly respected as your father was and will endeavour to follow in his footsteps in every way. With my sincere condolence.

I remain sir,

Yours truly,
(Sd.) H. F. BARTLETT, c. s.

To

MOHAMMAD SARDAR HASAN KHAN.

JHANEI, 20th March 1892

DEAR SIR,

I was very grieved to hear of the death of your father, a friend for whom I had a great respect and whom I was looking forward to seeing again at Lucknow or Cawnpore before shortly. He will be much missed in Cawnpore by all who knew him, where his good qualities and kindness of heart were well known.

Assuring you of my deep sympathy in your loss and hoping that I shall have some day make your acquaintance.

Believe me,

Yours sincerely,

W. H. IMPEY.

BURWELL LODGE,

April 14th.

DEAR SIR,

I was very sorry indeed to hear of the death of Khan Bahadur Sheikh Altaf Hasan. I remember him quite well and always respected him as an upright gentleman and loyal subject of the Crown. I trust that you will during life try to follow in his footsteps.

I am sir,

Yours faithfully,

(Sd.) C. W. MILLER.

To

SHAIKH SARDAR HUSAIN KHAN.

LUCKNOW, 8th September 1892.

DEAR SIR,

I was very sorry to hear of your worthy father's death, and I beg to express my sympathy with you in your bereavement and the trouble that I well understand accompany it. It is very many years now since I first made your father's acquaintance, and it was always a pleasure to me to hear of his welfare and now regret to hear of his death.

I am yours truly,

(Sd.) J. R. REID.

To

M. SARDAR HASAN,

are many who like myself will always look back to the pleasure of his friendship. To you and your family his early death is an irreparable loss and you all have from me all the deeper sympathy that it is only three years since I went through the same suffering in the death of my beloved father.

With my heartfelt condolence in your sorrow,

I am sincerely yours,

J. WOODBURN.

ALIGARH, 11th March 1892.

DEAR SIR,

I have received your letter of yesterday's date. I am sorry to learn there-from that your father expired on the 27th ultimo.

I sympathise with you in your present bereavement and hope you will suffer the blow with patience.

I hope you will, like your deceased father, try to win the approbation of the authorities by rendering good services and showing loyalty to the Government.

Yours truly,

W. BLENNERHASSETT.

To

M. Sardar Hasan Khan, son of the late Sheikh Altaf Hasan,
Khan Bahadur, Honorary Magistrate.

Makhanya Bazar, Cawnpore.

The following are some of the numerous letters of condolence received by Sardar Husan Khan, at the death of his father, Shaikh Altaf Hasan Khan Bahadur.

LUCKNOW,
8th March 1892.

MY DEAR SIR,

I am desired by His Honor the Lieut.-Governor to express to you his deep regret at the news of the death of your father Shaikh Altaf Hasan. I am also desired to convey the sympathy of His Honor with you and the other members of your family.

Yours very truly,
(Sd.) J. D. LATOUCHE.

GOVERNMENT HOUSE,
LUCKNOW,
8th March 1892.

SIR,

I have laid your letter of the 6th instant before the Lieutenant-Governor and am desired to convey to you an expression of His Honor's great regret on hearing the news of your father's death.

I am Sir,
Yours faithfully,
(Sd.) J. STRACHEY.

CALCUTTA, 11th March 1892.

MY DEAR SIR,

I am very grieved to hear from your letter of the 6th instant the said news of the death of your father. You say truly that he was always a faithful servant of Government and there

The following are some of the numerous
letters of condolence received by
Sardar Husan Khan, at the death
of his father, Sheikh Altaf
Hasan, Khan Bahadur.

انھوں نے سالہ استعمال کرینگے اور جنگی ہتے کے بوجہ جس
 کے تحت خدمت خرمہ دراز کی خان بہادر موصوف مستحق ہیں علاوہ انہیں
 دستبرد براد اور ذہن کمبندی کی ممبر ہیں فقط

ایف۔ این۔ رائٹ۔ سول سرونٹ

۲۸ مارچ ۱۸۹۱

Shaikh Altaf Hasan is an Honorary Magistrate, whose
 impartiality has never been questioned. The Shuikh [who I
 should have noted as Khan Bahadur] possesses a fund of shrewd
 common sense which always makes it a pleasure to meet him.

CAWNPORE : }
 10th July 1891. }

(Sd) J. WRIGHT. c. s.

سیخ الطاف حسن خان انبرہی مجسٹریٹ ہیں جنگی معدلات
 میں کبھی شک و شبہ نہیں ہے سیخ صاحب کے پاس (جنگو مجہدی
 پہلی ہے لکھنا تھا کہ خان بہادر ہیں) عقل و فراست کا ایسا سرمایہ
 ہے کہ انسانی ملاقات میں مسرت حاصل ہوتی ہے

جی۔ رائٹ۔ سی۔ ایس

۱۰ جولائی ۱۸۹۱ کانپور

ایک دانشمند صاحب فہم رئیس ہیں اور روز مرہ کی بحث طلب
 اور انتظامی میں سرگرمی دلچسپی رکھتی ہیں اور بلائیں و پیش
 بندی راہی ظاہر کرتے ہیں

جی تیس
 دسترکٹ جی کا پور

۷ دسمبر ۱۸۹۰ ع

CAWNPORE.

I have known Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, for many years and I have always experienced pleasure in receiving the visits of so courteous a gentleman. He is forward in assisting the District authorities in all that requires much help. He is a much useful member of the Bench of which he is in my opinion the most impartial and dignified occupant and I wish Government would give him 1st class powers, which he would exercise with judgment and discretion and which he deserves for long and good service. He is also a member of the District Board and Dufferin Committee.

[Sd] F. N. WRIGHT,

Collector.

28th March 1891.

کانپور

میں سیخ الطاف حسن خان بہادر سے بہت برسوں سے واقف
 ہوں اور ایسی خلیق معزز شخص کی ملاقاتوں سے ہمیشہ مجھکو
 خوشی حاصل ہوتی ہی مشارا الیہ حکام ضلع کی مدد دینے میں
 جہاں اونکی مدد کی ضرورت ہو مستعد رہتی ہیں اور ایک نہایت
 بکار آمد ممبر بننے کے ہیں جسکی وہ میری راہ میں نہایت ہی
 غیر طرفدار اور معزز کار گزار ممبر ہیں میں چاہتا ہوں کہ گورنمنٹ
 اونکو درجہ اول کے اختیارات عطا فرمائی جنکو مشارا الیہ غور اور

شیخ الطاف حسن خان بہادر دو سال کے زمانہ میں جبکہ
میں کانپور میں تھا اکثر میری ملاقات کو آئی میرا کچھ کہنا اور کئی نسبت
پہنچانے کے کیونکہ سرکار نے حال میں خطاب خان بہادر کی
خطا فرمائشی اور کئی اوصاف اور لیاقت کے قدر دانی کی

جی—فارمس

۲۵ مارچ ۱۸۸۷

Shaikh 'Altaf' Hasan, Khan Bahadur, was intimately known to me during 2½ years residence in Cawnpore. I need say nothing of his service which have always been thoroughly appreciated by Government.

Personally he is esteemed by me as a friend and hope I shall see more of him.

[Sd.] R. BRERETON.

8th November 1888.

شیخ الطاف حسن خان بہادر کو میں ہنگام اپنی قیام شہر
کانپور کے عرصہ ۲½ سال تک خوب جانتا تھا—مجھے نسبت
اور کئی خدمات کے کہنی کے ضرورت نہیں جسکی کو حقہ سرکار نے
قدر دانی فرمائی ذاتی طور پر وہ میری مثل ایک درست کی
ہیں اور میں امید کرتا ہوں کہ میں انکو ترقی پر دیکھوں
آر برزٹن—سول سروٹ

۸ نومبر ۱۸۸۸ ع

I have always received with pleasure the visits of Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, *Rais* of Lucknow, Ilakadar and Special Magistrate of Cawnpore. He is an intelligent gentleman keenly interested in the topics of the day regarding which he does not hesitate to give you his own opinion.

CAWNPORE : }
7th December 1890. }

[Sd.] J. DEAS,
District Judge.

میں شیخ الطاف حسن خان بہادر رئیس لکھنؤ علاقہ دار اسپیشل
مجسٹریٹ کانپور کی ملاقات سے ہمیشہ خوشی حاصل کرتا ہوں—وہ

ہیں۔ میں لوگوں کو چند سال سے جانتا ہوں اور میں نے انکو اور کاموں میں
جسمیں سرکار کو انکی مدد دینی سے نفع ہو سکی مدد دینی کا آپ
خواہاں پایا

دباوسی بننت

۲۷ اپریل ۱۸۸۴ ع

LIEUT. GOVERNOR'S CAMP.
N.-W. P. Naini Tal 7th June 1886

MY DEAR SIR,

His Honor the Lieut-Governor desires me to say that he
was glad to see from the Gazette that you have obtained the
honorary title of "Khan Bahadur" as a personal distinction.

Yours truly,

W. HOLMES,

Rais Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur.

لشکر نواب لفٹنٹ گورنر ممالک مغربی شمالی
نیدنی تال

۷ جون ۱۸۸۶ ع

مہربانمن

حضور نواب لفٹنٹ گورنر نے مجھ سے اس امر کے متعلق
ارشاد فرمایا کہ جذبہ معذوق نوگرت دیکھتے ہیں خوشی ہوئی کہ
آپ نے معزز خطاب خان بہادر کا بطور ذاتی امتیاز کے حاصل کیا
آپ کا صادق دوست

دباوسی ہومس

بہ خدمت شیخ الطاف حسن خان بہادر رئیس

Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, came frequently to
visit me during the two years I was in Cawnpore. It is need-
less for me to say anything in regard to him as Government
have shown their appreciation of his merit and abilities by
recently conferring on him the title of "Khan Bahadur."

25th March 1887.

[Sd.] G. FORBES.

اور بہت ہوشیار و باخبر رئیس پایا

دستخط جی۔ آر۔ آر

Shaikh Altaf Hasaan has asked me for few lines. During the 4 years of my incumbency at Cawnpore as Magistrate he has taken his turn every month as Honorary Magistrate and has been invested with 2nd class power. I hear appeals from his decisions (which) have been very few in number. He has taken an active interest in local affairs also in the District.

LUCKNOW: }
11th April 1884. }

[Sd.] H. C. BARSTOW,
Offy. Commissioner.

(Translation of Mr. Barstow's Testimonial.)

شیخ الطاف حسن نے چند سطروں کی تحریر کیواسطی کہا۔ چار سال تک کانپور میں میجر عہد مہجستوبتی میں وہ ہر ماہ کام انگریزی مہجستوبتی کا اپنی داری سے کرے رہے اور انکو اختیار دوسرے درجہ کے حاصل ہوئی ہیں سدا ہوں کہ انکی مصلوبتی اپیل تعداد میں کم دائر ہوئی۔ ضلع کے لوکل معاملات میں بھی وہ بڑی سرگرمی سے مصروف رہے

ایچ۔ سی۔ بارستو
فایم مقام کمشنر

لکھنؤ
۱۱ اپریل ۱۸۸۴

Shaikh Altaf Hasan is a gentleman with property both at Lucknow and Cawnpore and for the latter town is Honorary Magistrate. I have known him for some years and have always found him willing to assist at any work in which his assistance can be of use to Government.

CAWNPORE: }
27th April 1884. }

[Sd.] W. C. BENNETT.

(Translation of Mr. Bennett's Testimonial.)

شیخ الطاف حسن ایک رئیس ہیں جنکی جاہد لکھنؤ و کانپور میں مقاموں میں ہے اور اخرا انکو مقام کے وہ انگریزی مہجستوبت

Altat Hasan Khan resident and *Rais* of Lucknow and Zamindar and special Magistrate and Member of District Board in the Cawnpore district has been known to me for some years. He is a gentleman of energy, education and wealth, and has on many occasions given valuable assistance to District Officers in administration of the country.

BARA BANKI : }
11th September 1883. }

[Sd.] C. S. NOBLE,
Deputy Commissioner.

(Translation of Mr. Noble's Testimonial.)

الطاف حسن خان رئیس و ساکن لکھنؤ و زمیندار و اسپیشل
مجسٹریٹ و ممبر ڈسٹرکٹ بورڈ غلج کابپور کو میں چند سال سے
جاننا ہوں وہ ایک متین ذی علم اور دولتمند رئیس ہیں اور بہت
موقعوں پر بہت سے افسروں کو انتظام امور مملکت میں انہوں نے مدد
بہا مدد دی ہے

دستخط سی۔ اس۔ نوبل
قائم مقام کمشنر

برائے بنکی
۱۱ ستمبر ۱۸۸۳

UNITED SERVICE CLUB.

19th November 1883.

I have had the pleasure of seeing Sheikh Altat Hasan Khan a good many times during my service in Lucknow and have always found him most agreeable and well-informed gentleman.

[Sd.] G. R. IRWIN.

(Translation of Mr. Irwin's Testimonial.)

یونینڈ سروس کلب۔ لکھنؤ

۱۹ نومبر ۱۸۸۳ ع

میں بارہا اپنی زمانہ ملازمت لکھنؤ میں سیخ الطاف حسن
خان کے ملاقات سے خوش تھا اور میں نے ہمیشہ انکو ایک بہت مخلصانہ

البریری مجسٹریٹ ہیں میں نے انکو یہ ملاقات کا خط بدینوجہ دیا کہ وہ
اپنی ملازمت حاصل کر لیں خواہان ہیں۔

اپکا سچا دوست

ڈبلو ہوئی

بخدمت کرنل لو صاحب

پولیتیکل ایجنٹ چرکھاری

یہ خط حسبخواہش شیخ الطاف حسن کو واپس دیا گیا

دستخط—لو صاحب

لٹنٹ کرنل

ایجنٹ و سپرنٹنڈنٹ

چرکھاری

I have known Altaf Hasan for about a year in Cawnpore. He is an Honorary Magistrate and a member of the Local Fund Committee. He is a highly respected and well informed native gentleman.

HAMIRPUR N.-W. P. } [Sd.] BARTLETT, C. S.,
18th August 1883.

(Translation of Mr. Bartlett's Testimonial.)

میں الطاف حسن خان کو قریب ایک سال سے جانتا ہوں وہ
البریری مجسٹریٹ اور ممبر لوکل فنڈ کمیٹی ہیں—اور ایک بہت
معزز ہندوستانی رئیس ہیں

دستخط بارتلٹ صاحب

ہمیر پور—مالک مغربی و شہابی

۱۵ اگست ۱۸۸۳ ع

BANDA,

26th July 1883.

MY DEAR COLONEL LOW,

Sheikh Altaf Hasan Khan has called to see me on his way to Charkhari. He is conveying, as he tells me, his brother's son to the *Ryosat* where the youth's father Hashim Ali was employed. I have known Sheikh Altaf Hasan Khan for some years. He is a Musalman gentleman of whom I have a high opinion. He is held in great respect by N-W. P. and Ouch officials who know him and was decorated at the Imperial Darbar and is an Honorary Magistrate. I give him this note of introduction as he is anxious to have the pleasure of meeting you.

Yours Truly,

(Sd.) W. HOEY.

COL. LOW,

POLITICAL AGENT,

Charkhari.

Returned to Shaikh Altaf Hasan at his request.

[Sd.] LOW,

LIEUT.-COL.,

Political Agent and Superintendent,

Charkhari.

(Translation of Mr. Hoey's Testimonial.)

بازدہ ۲۶ جولائی سنہ ۱۸۸۳

مائی قبیر کرنل—شیخ الطاف حسن مجبسی ملاقات کرنے کے لئے
 آئی جبکہ وہ چر کہاری جاتی تھی اور وہیں ٹپی بیان کیا کہ وہ
 لپھی حقیقی بہتیدچی کوریاست میر جہاں لڑکے کے واند ہاشم علی
 ملازم تھی لپی جانی ہیں—میں شیخ الطاف حسن کو چند سال سے
 جانتا ہوں وہ ایک مسلمان رئیس ہیں جنکی نسبت میرا خیال عالی
 ہے ممالک مغربی و شمالی اودہ کی حکام جو اونکو جانتی ہیں
 اونکی بہت عزت کرنی ہیں دربار شاہی میں اونکو خطاب دیا گیا تھا اور

During the whole of my residence at Cawnpore, I have known Sheikh Altaf Hasan intimately and always had great respect for his character. I am glad that others have the same opinion of him.

Cawnpore :
February, 2nd 1882. }

(Sd.) HALSEY.

(Translation of Mr. Halsey's Certificate.)

میں نے اپنی تمام عرصہ قیام کانپور میں شیخ الطاف حسن کو دلی
دوست پایا اور ہمیشہ سے بلحاظ چال و چلن مجھے اُنکی بڑی
عزت ہی۔ میں خوش ہوں اس بات سے کہ اُنکی نسبت دیگر حکام
کے رائے بھی ایسی ہی ہیں

دستخط۔ ہالسی صاحب

کانپور ۲ فروری سنہ ۱۸۸۲ ع

I have known Sheikh Altaf Hasan Khan for some years. He is a Musalman gentleman of whom I have a high opinion. He is held in great respect by N.-W. P. and Oudh officials who know him and was decorated at the Imperial Darbar, and is an Honorary Magistrate of Cawnpore.

Banda :
26th July 1883. }

(Sd.) WILLIAM HOEY,
Offg. Magistrate.

(Translation of Mr. William Hoey's Testimonial.)

میں شیخ الطاف حسن خان کو چند سال سے جانتا ہوں وہ ایک
مسلمان معزز رئیس ہیں۔ ممالک مغربی شمالی اور آوڈہ کے حکام
جو اُنکو جانتے ہیں اُنکی بڑی عزت کرتے ہیں دربار شاہی
میں اُنکو خطاب دیا گیا تھا اور وہ انگریزی مجسٹریٹ کانپور کے ہیں

دستخط۔ ولیم ہوئے

قائم مقام مجسٹریٹ باندہ

۲۶ جولائی سنہ ۱۸۸۳ ع

MY DEAR (COLONEL),

The bearer Altaf Hasan is a respectable native gentleman of Lucknow and Cawnpore, whom I have known for some years. He asked me for this introduction as he desires to pay his respect to you.

Yours sincerely,

9th December 1878.

(Sd.) S. ERSKINE.

(Translation of Colonel Erskine's Introductory Note.)

میری پیاری نرزل—

حامل ہذا الطاف حسن ایک معزز ہندوستانی
ریٹس ساکن لکھنؤ و کانپور ہیں جنکو میں عرصہ چند سال
سے جانتا ہوں انہوں نے مجھ سے یہ خط دربارہ خواہش آپکی
ملاقات کے طلب کیا ہے

اپکا وفادار

ایس ارکین

۹ دسمبر سنہ ۱۸۷۸

Altaf Hasan a native gentleman residing in Lucknow and leading Zamindar in the Cawnpore district has often visited me and his visits have always been welcome. He is an intelligent and pleasant man and I am glad to see him at every time.

12th December 1878.

(Sd.) C. ROBERTSON.

(Translation of Mr. Robertson's Testimonial.)

الطاف حسن ہندوستانی ریٹس باشندہ لکھنؤ اور سربر آوردہ زمیندار
ضلع کانپور اکثر مجھ سے ملتی رہی اور انکی ملاقات ہمیشہ بہت
خوش آئند معلوم ہوتی رہی وہ ایک ہوشیار اور معزز شخص معلوم
ہوتی ہیں اور مجھ کو انکی ملاقات سے ہر وقت خوشی ہوتی ہے

سی رابرٹسن

۱۲ دسمبر ۱۸۷۸ ع

(Translation of Mr. Evans's Certificate.)

میں اپنی زمانہ قیام کانپور میں نواب الطاف حسن کے ملاقات
کے اکثر مسرور ہوتا رہا مجھکو اونکا بہت بڑا لحاظ ہی وہ بہت
لوہمٹ یافتہ اور خوشگوار اطوار رکھتی ہیں اس مقام کے دیگر حکام
نہی اونہیں پسند کرتے ہیں

آر ایونس

قائم مقام جانیئت مجسٹریٹ

کانپور۔ یکم اگست ۱۸۷۳

The bearer of this Altaf Hasan is known to me. He is a resident of Lucknow (a rais of the city) and a considerable land holder in the Cawnpore district. He is well received by all who know him, and seems a good specimen of the Mohomedan gentlemen.

LUCKNOW: }
December 1873.

(Sd.) R. SMEATON, c. s.,

(Translation of Mr. Smeaton's Certificate.)

حامل هذا الطاف حسن کو میں جانتا ہوں وہ متوطن و رئیس
لکھنؤ اور ایک بڑی علاقہ دار ضلع کانپور کے ہیں جو اونکو جانتی ہیں
وہ ارنسی اچھی طرح ملتی ہیں اور وہ ایک عمدہ نظیر رؤساء مسلمان
کے معلوم ہوتی ہیں

آر۔ اسمیٹن

لکھنؤ

۵ دسمبر ۱۸۷۸ ع

CERTIFICATES &C.

OF

**KHAN BAHADUR,
SEIKH ALTAH HASAN KHAN.**

I have pleasure in stating, at Shaikh Altaf Hasan Khan's request, that I have known him for some time past as one of the leading members of the Lucknow native society and that he is entitled to be received with consideration by those whom he may call upon.

LUCKNOW: }
12th April 1874. }

(Sd.) D. G. PITCHER.

(Translation of Col. Pitcher's Testimonial.)

میں بموجب خواہش سیخ الطاف حسن خان بخوشی بیان
کرنا ہوں کہ میں انکو کچھ عرصہ سے جانتا ہوں اور وہ ہندوستانی
جماعت لکھنؤ کے ایک رکن اعلیٰ ہیں۔ وہ مستحق اس امر کے
ہیں کہ جن لوگوں سے وہ ملاقات کریں وہ انسی باعزاز پدس اوپن

دی۔ جی۔ پچر

لکھنؤ ۱۲ اپریل سنہ ۱۸۷۴ع

I have had the pleasure of seeing Nawab Altaf Hasan frequently during my residence at Cawnpore. I have a very high regard for him. He is well educated and of pleasant manners and is much liked by the other officers of the station.

CAWNPORE: }
1st August 1874. }

(Sd.) R. EVANS,
Offg. Joint Magistrate

CERTIFICATES, &c.,

OF

KHAN BAHADUR,

SHEIKH ALTAF HASAN KHAN.

I have much pleasure in testifying to the valuable assistance rendered me during the recent Moharram by Master Niaz Ali Khan Sahab, one of the leading members of the Shia community in Amroha.

(Sd.) GEORGE ROBERTS,

Pargana Officer Amroha.

6th July 1895.

I knew Hakim Mohammad Niaz Ali Khan of Amroha very well while at Moradabad some years ago and have been very pleased to receive a visit from him today. He has asked me for a letter and I can only say that I concur with what the numerous officials of Moradabad have at various times recorded as to his courteous manners, his intelligence and influence. It is always a pleasure to meet a native gentleman of his stamp and I wish him many years of life and prosperity.

LUCKNOW: }
31st March 1899. }

(Sd.) ROSS SCOTT, c. s.

When stationed at Moradabad in 1897 I frequently had the pleasure of meeting Hakim Niaz Ali Khan both in private capacity and as member of the Amroha Municipal Board. He is a gentleman of intelligence and position, and it was always a pleasure to receive his visits. As member of the Municipal Board he was always ready to assist and support the authorities.

(Sd.) J. W. COX.

6th April 1899.

years we have known each other I have found more reasons for respecting you than I can easily express in writing : and I trust we shall meet again at no distant date.

Sincerely yours,

(Sd.) J. S. MESTON,

HAKIM NIAZ ALI KHAN,

Amroha.

MORADABAD,

March 11th, 1892.

I have known Hakim Niaz Ali Khan well, ever since I have been in Moradabad. He is one of the leading gentlemen of Amroha. He enjoys great fame as physician and is in all respects a most worthy and respectable gentleman.

(Sd.) J. S. MACKINTOSH,

Magistrate and Collector.

LUCKNOW,

28th June, 1894.

MY DEAR SIR,

I have much pleasure in saying that during the 4½ years I was in Moradabad, I frequently had the pleasure of meeting you, and was always glad to receive your visits.

Of your position in Amroha it is unnecessary for me to speak : it must become known to every officer coming into the district.

Only I am glad that you should have this note of my personal regard for you.

Believe me,

Yours faithfully,

(Sd.) R. W. GILLON, (c. s.)

I have known Hakim Niaz Ali Khan, *raia* of Amroha for many years, and have always been pleased to receive his visits. He is an intelligent native gentleman, against whom I have never heard a word, and who I think has never allowed himself to be mixed up in the paltry triflings and jealousies so common in large towns. I have always considered Hakim Niaz Ali Khan to be the best specimen of his class I have ever met, and I am glad to remember him amongst my personal friends. I hope he will continue to sustain the good opinion I have always held of him.

MORADABAD :
19th April 1887. }

C. S. CANTOR, COLONEL,
District Superintendent.

MORADABAD,
May 5th, 1888.

Hakim Niaz Ali Khan is the representative of one of the oldest families of that old fashioned and aristocratic town Amroha, and therefore possessed of very considerable influence in the neighbourhood. He is eminently a scholar and a gentleman, in touch with all that is best in the "*Islam*" of what are now fast becoming the older days.

I sincerely trust that he and his descendants after him, may long continue to be an ornament to Amroha.

(Sd.) J. H. FISHER,
Collector.

MORADABAD,
27th December 1889.

MY DEAR HAKIM JL,

I have much pleasure in taking the opportunity, on my leaving the District to say how much enjoyment, I have always found in your society and conversation. During the three

having asked me for a certificate of respectability, I have much pleasure in giving him one, and hope that if necessity arises it may be of some use to him. I annex descriptive-roll in the case this falls into other hands.

Descriptive-roll:--

Fair large features, average height, two toes joined in each foot and mark of boil in right leg.

(Sd.) F. CANTOR,

D. S. Police,

17th August 1882.

Moradabad.

Hakim Niaz Ali Khan is one of the most respectable and influential residents of Amroha. I have had frequent visits from him and have always been pleased to see him. He is intelligent and enlightened.

(Sd.) EDGAR GALBRAITH, c. s.

21st April 1885.

I have great pleasure in giving Hakim Niaz Ali Khan of Amroha a note to testify to the regard I have for him. He is a native gentleman of pleasing and courteous manners and of enlightenment above the average. His social position in Amroha as well as his high character make him one of the most influential men of that city. He has held office both in the Municipal and District Boards for many years and has interested himself in Dispensary and other good works.

13th April 1887.

(Sd.) R. D. SPEDDING.

I have known more of Hakim Niaz Ali Khan than of any of the other representatives of old families of Amroha. He has studied much more than is the fashion there now, and his conversation has always given me pleasure.

MORADABAD : } (Sd.) P. WALLEY, c. s.
5th December 1877. }

Hakim Niaz Ali Khan of Amroha was in the habit of visiting me at Moradabad in 1877 and 1878 when I officiated there as Magistrate. He is a respectable and intelligent native gentleman and members of his family have rendered good service to Government.

MATHRA : } (Sd.) R. J. LEEDS.
6th February 1879. }

Hakim Niaz Ali Khan is one of the principal residents of the city of Amroha in the Moradabad District. I have known him for the last ten years and I have a great respect for him both in his capacity as land-owner and as private gentleman. His character stands as high among his countrymen as it does among the Europeans who know him. He is now meditating a pilgrimage to Mecca and he thinks that a few lines from myself may be of use to him. I hope they may and that any Englishman he may come across will do his best to assist him on his way.

(Sd.) R. S. WHITEWAY.
August 16th, 1882.

Hakim Niaz Ali Khan member of Amroha Municipality and *Rais* of that town has been known to me for 5 years and I have always found him to be a native gentleman in every acceptance of the term. He is now going on a pilgrimage to Mecca and

PART III.

CERTIFICATES

. OF

HAKIM MOHAMMAD NIAZ ALI KHAN.

I have had the pleasure of meeting Hakim Niaz Ali Khan several times during my stay in Moradabad. He was also acquainted with my father. I write these few lines to say with what zeal and pleasure I also enjoy a conversation with such an agreeable companion; and one whom I have always heard spoken of with well-deserved respect.

(Sd.) J. I. CAMPREL, c. s.

Hakim Niaz Ali Khan of Amroha in Moradabad is a gentleman of respectability and of influence in his native city. I have known him for some years now, and recommend him to the consideration of the Government Officers and others.

BAREILLY:	}	(Sd.) C. DANIELL,
13th, February, 1873.		Magistrate and Collector.

Hakim Niaz Ali Khan has been in the habit of visiting me, for a couple of years past. He is an intelligent and well-disposed gentleman who has influence in Amroha.

MORADABAD:	}	(Sd.) R. WALL,
22nd March 1873.		Joint Magistrate,

CERTIFICATES, &c.,

OF

HAKIM MOHAMMAD NIAZ ALI KHAN.

whom he served. For these reasons we have much pleasure in publishing his Memorium tribute of the late Mr. Watson at a time when such feelings appeared to be moribund (Editor, Anglo-India, 24th April 1897.)

Hakim Mohammad Anjad Ali Khan says in his book, *Kanzul Marafut* (a History of *Islam*) that Messrs. Dick, Shakespeare, Edwards, Ricketts, and Waston were as kind to him as his father, and that he will never, never forget what they have done for him. "I am", he continues, "so much under their obligation that if each hair of my body become a tongue, I will employ every one of them to tell the tale of my gratitude towards them. To these he now adds the name of Mr. R. G. Hardy, C. S., and is full of gratitude for the ceaseless kindness and invaluable assistance he has met at Mr. Hardy's hands.

He is, also, deeply indebted to Sir Charles Elliott, a former Lieutenant-Governor of Bengal, whom he has had the honor of knowing since 1862.

I was very unwell in December and January, but am now much better.

I hope your eldest son is doing well at the bar. Please thank him for his message to me and give him my compliments.

Hoping that you are quite well.

I am
Yours faithfully,
(Sd.) W. HOLMES.

C. KING & Co.,
45, Pall Mall, London,
30th June 1898.

DEAR SIR,

It is a peculiar pleasure to me to receive a letter of congratulation from an Indian gentleman like yourself, whom I have so long known—especially when I am at such a distance and might so easily be forgotten. I can assure you that I cherish the most kindly recollections of my Indian friends and have been gratified by receiving letters such as yours from many of them.

I trust that you and all the members of your family are well and that the rains will have duly begun and that the season will prove a prosperous one.

With thanks for your kind letter.

Believe me
Yours very truly,
T. STOKER.

The [writer] of the above letter Hakim Amjad Ali Khan has been known to us for many years. A native gentleman of old school—the best school of all—he served Government for a long period, with a spotless reputation and retired having gained the friendship and esteem of all English Officers under

only asking about Mr. Watson the other day, but do not know where he is now. I enclose 3 new-year cards for yourself and your sons and with all good wishes for the coming year.

Am

Yours very sincerely,

WILLIAM M. TIDY.

To

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN,

7-1, LONDON STREET,

CALCUTTA, 17th December 1892.

MY DEAR SIR,

I have to thank you for the volume I have received from you this morning. I am glad to see a retired officer continue service to his country by literary work.

With my own best wishes to yourself for the coming year.

Believe me,

Yours sincerely,

J. WOODBURN.

ST. LEONARD-ON-SEA,

February 18th 1893.

MY DEAR SIR,

I am much obliged to you for your letter of the 6th November and for your kind enquiries after my health.

You must have had a very interesting journey in Persia and Turkish-Arabia and I hope you had a pleasant time. I was glad to hear that you had returned safe and in good health. In England we had a very bad summer, but the winter is not at all severe and I hope that we may have a real summer this year.

With kind regards to yourself and your son and the best wishes for the new year.

I am

Yours very sincerely,

WILLIAM M. TIDY.

To

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN.

LYNTON (ROFT,

CHATERHAM SURREY,

ENGLAND,

December 15th, 1896.

MY DEAR SIR,

Many thanks for your kind letter which I received yesterday. I am happy to say that we are all pretty well, but we are thinking of going for a time to the south of France to escape the trying winter weather of England.

I am very glad to hear that you and all your family are well. Please remember me to your sons. My brother's children remember your eldest son well and often speak of him. I read to my niece the passage in your letter referring to her and you may perhaps see fit to tell him that she said he was so kind to them as children that she should have thought he could have been pleased to have children of his own. However, I am glad that you have a grandson, so that your family, for which I have a great regard, is not likely to be without a representative,

I am very sorry to hear that, in India, you are passing through a period of scarcity but I hope that things are improving. The result of the meeting at Allahabad which you mention was very satisfactory. I learn that there is a probability of Mr. Williams being transferred as Commissioner to Meerut. Thanks for the information which your letter contains. I am always pleased to hear from you and often think of the days when you were with me in the Mathra District. I was

and died on March 15th. The immediate cause of his death was lentomitis, the result of a fall down a flight of steps, but this would not have proved fatal if he had not been ill for a long time.

The truth, I believe, is that (as your son said) he greatly overworked himself and though only 40, was really worn out. His death has been a great loss to us. Many thanks for your sympathy and that of your son Hamid Ali Khan. He knew him, and I am sure must have been very sorry to hear of his death. I have had a good deal to do lately as I have had to look after his affairs and am one of the guardians of his children. They are young and have now neither father nor mother. I was very pleased to receive your book on the 'History of Islam.' It happens that I have just been reading Professor Palmer's translation of the *Kuran* and have begun to read it in Arabic but I find Arabic a very difficult language. The grammar is so complicated. Still I hope, in time to get through it. Can you tell me whether any of the commentaries on the *Kuran* have been published in India, and if so whether they are procurable. I refer of course only to those which are best known. Which of the commentaries is most used in India. I am told that the commentaries are very numerous and some of them very long. I was glad to hear that Hamid Ali Khan was doing well and that your younger son has now settled in life. Have you seen my brother-in-law (Mr. Williams). He has been officiating as Commissioner of Lucknow ; but is, I believe, going to Badaon.

We are all, I am happy to say, pretty well, but 1892 has been a sad year for us. We have not only lost our brother but also our brother-in-law (Colonel Cosset.) He was the eldest son of Mr. Cosset, who was formerly Inspector-General of Police. I was very glad to hear that you were better and trust that you will have no return of your complaint.

I enclose two New-Year cards. Please give one of them to Hamid Ali Khan and keep one yourself. I shall always be glad to hear from you at any time and I hope that you will write when you have an opportunity.

AZAMGARH, *January 1st, 1881.*

MY DEAR SIR,

I am much pleased to learn that you have a post in the settlement at Jounpur and hope I may have the pleasure of seeing you before long I am always glad to hear of your progress. I cannot forget your noble conduct at Sateh Jounpur where you were the only native official who attempted to give aid to Mr. Ricketts and the other unfortunate Europeans when attacked by the mutineers.

You received no reward for such service but I am glad to see that your merits as a public officer have been recognised.

Accept my best wishes for the coming New Year and believe me to be,

Yours very truly,
H. V. WILLOCK.

To,
AMJAD ALI KHAN,
Deputy Collector.

85, PEVENSEY ROAD, W,
, St. Leonard's Sussex,
15th December 1892.

MY DEAR SIR,

My permanent address is still Lynton Cliff Colenham Surrey, but we are staying for the present at St. Leonard's (a sea side place on the south coast of England) and the above is my address till the end of February 1893.

I received your kind letter yesterday and from it I learn that you have heard of my dear brother's death. I was abroad when he became dangerously ill but a telegram was sent to me and I returned at once. He lived 3 or 4 days after my return

9, COLLINGHAM ROAD, S. W.

14th April 1897.

DEAR SIR,

Your letter of the 16th March reached me safely. The very kind expressions of your grief and sympathy in my great sorrow gave me much pleasure.

My trouble was indeed most unexpected. Mr. Watson was quite well until Saturday and he was taken ill on Monday morning. He always dreaded a long illness, this was spared him and I believe he did not suffer. I have always heard him speak of you with the greatest regard and have often heard him say you had taught him his work. It would please him to know you had remembered me in my great sorrow.

Mr. A. J. Lawrence, to whom I showed your kind letter, begs me to send you his best remembrances.

Believe me,
Yours very truly,
(Mrs.) M. S. WATSON.

To

AMJAD ALI KHAN,

TAHSILDAR,

AZAMGARH, 10th July 1877.

SIR,

I have had very little spare time for writing since I arrived here, or I should not have allowed your letter to remain unanswered so long. I am now officiating as Judge and have in consequence few chances of giving appointments away and may not have an opportunity of assisting your relatives. If I could be of any help to you it would give me much pleasure to do so. I shall never forget your services in 1857, and the fact that you received no reward. I hope this will find you and your family quite well.

I am yours faithfully,
(Sd.) H. V. WILLOCK,

prevailent in India of late years but I am recovering my usual health I am thankful to say. I am likely to move from here soon so when you write to me in future as I hope you will address to me.

The E. I. United Service Club,
16, St. Jame's Square,
London, S. W.

With my kind regards,

I am your sincere friend,
G. E. WATSON.

9, COLLINGHAM ROAD, S. W.

18th December 1895.

MY DEAR FRIEND,

Your kind letter of the 14th Ultimo has safely reached me and I lose no time in replying to it. I am very glad to hear you are well. I am in fairly good health, though like the rest of us feeling age growing on me. My wife too is well and so is my little adopted daughter. I am very glad to hear you have succeeded so well in launching your family in life sons provided for, daughters succesfully married, what a peaceful feeling for you at the end of a long life.

I often think of the old days at Shahjahanpere, when you were teaching me office work. Mr. Johnson (who though I do not see him very often I constantly hear of) and I are the only ones now remaining of our party.

Wishing you continued prosperity and health.

I am yours truly,
G. E. WATSON,

To

HAKIM MOHAMMED AMJAD ALI KHAN.

It gave me sincere regret to hear of the death of my other old friend Khushi Ram, you and he were my two greatest friends in India. I shall always be very glad to hear from you and I promise I will not leave any future letters you may send me so long unanswered as this one. With every good wish for your long life and prosperity.

I am, yours very truly,

(Sd.) G. E. WATSON,

All being well I go again to Norway next month where I shall remain till the end of August, so do not write to me till the middle of that month and address to me here.

10, WEST VILLAS,

UPTON PARK, SLOUGH,

22nd November 1892.

HAKIM MOHAMMED AMJAD ALI KHAN,

DEAR FRIEND,

The last mail brought me your kind letter of the 22nd ultimo and your welcome present of the book you have written.

The English letters in the end of the book most pleasingly recall days gone by. I very frequently meet many of the writers. Indeed Mr. A. J. Lawrence late Commissioner of Meerut, was on a visit to me and only left me yesterday. We talked much of you and he fully explained how your term of service had been extended to enable you to get your pension.

I am very glad to hear you are enjoying good health and trust you will long continue to do so. I have not been very well lately, having suffered from Influenza which I hear has been

India, when I write I will mention you so that they may know that you are an old friend of mine. I hear there are great changes in Rohilkhand since I left it and that few of my old friends the wellknown Raisas are still alive and scarcely one of my old Bareilly friends. This is very sad. I hope that you keep your health and that you will soon again write to me. Always believe me.

Your sincere old friend,

R. M. EDWARDS,

10, WEST VILLAS UPTON PARK SLOUGH,

May 22nd, 1891.

HAKIM AMJAD ALI KHAN,

DEAR FRIEND,

It is with much regret that I have to acknowledge my remissness in having left your kind letter of 3rd March of last year so long unanswered, but the fact is, it reached me just as I was in the bustle of a move to Norway, where I went for 3 months last year and I put it away so carefully that it escaped my notice ever since. But you must not think from this that I have forgotten my oldest friend in India, the man who taught me my work and whose friendship I was glad to retain while I remained in the country. I wish time is laying his hand lightly on you as, I am thankful to say, is my case and trust you are as well as I am. I often regret that I left India so soon as I did, but after all it may have been for the best for the climate of India is very trying to Europeans as they advance in life. I have thought more than once of paying a visit to India to renew my acquaintance with my old friends, yourself most of all; but the journey is a long and trying one.

and since those days I have had a great regard for you and admiration for your character.

I am greatly obliged by your sending me a copy of your book, which I shall try to read, but I fear I shall make but little progress as I am so much out of practice and I have no Dictionary to refer to and no person to help me I am well pleased to know that your son Hamid Ali Khan is doing well as a Barrister at Lucknow and distinguishing himself. Please remember me to him when you write and say that I hope he will write to me frequently and give me any important news and especially about Rohilkhand and Rampore.....

You ask about my family. We are all well, thank God, at present. My oldest son Capt. J. B. Edwards is Inspecting Officer, Imperial Service Cavalry, Gwalior, but he has the Imperial Services Regiment at Bhopal and Indore also under him so that he is constantly on the move visiting all those places. My second son is now a Major as the promotion is quick in the Queen's Regiments. He is now stationed in this country only about an hour's journey by Railway from this place. My third son is in the 18th Bengal Infantry at Cachar in Assam and has lately been honourably mentioned in the Government despatches for his work in the Lushen Campaign. I wish he could get to the North-West Provinces or the Punjab where if he had the opportunity he would distinguish himself. My fourth son is training for the medical profession and is so far getting on well and has passed every examination he has gone up for. It is a very long and arduous and exceptionally expensive training and it will be a great relief to me when it is all over and he is able to do something for himself as the cost of living in this country becomes more costly every year. I give below the full address of both my sons in

DEAN PARK HOUSE,

EDINBURGH, 16th November, 1897.

MY DEAR AMJAD ALI KHAN,

I have received your letter of the 25th ultimo, conveying your regretful sympathy on the death of my beloved wife, Lady Muir, and thank you kindly for the warm and affectionate terms in which it is couched.

I remain,
Your sincere friend,

W. MUIR,

MY DEAR AMJAD ALI,

I enclose a note for Mr. Lawrence which you can give him the first time you meet him. I am very busy and overworked so I will now say good bye and God be with you and your son. You had been my first friend at Bijnore, where you and I were both young men. We are now both old and I at least am nearly worn out. I trust and believe that you, having spared no expense in educating your sons, will bear good fruit. Good bye to you.

BAREILLY:
February 20th 1883. }

Very truly yours,
(Sd.) R. M. EDWARDS.

8, KENT GARDENS,
Eating London, November, 24th 1892.

MY DEAR AMJAD ALI,

Two days ago I received your letter of October 21st and I was very glad to learn from it that you were alive and well. You and I have not met for a very long time. It is now some fifty-four years since you read to me my first 'Mukudama' at Bijnore,

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Your letter of the 10th September has come duly to hand. And the account of the state of the country, weather, and popular feeling, has deeply interested me.

I trust that a more friendly feeling may be promoted between the Hindus and the Moslems; and that the evils you speak of may be abated.

Lady Muir begs me to acknowledge the kind reference you have made to her, and she joins with me in kind regards to yourself and Hamid Ali Khan.

Always glad to hear from you,

I am

Your sincere friend,

W. MUIR,

Amjad Ali Khan.

3rd December, 1895.

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Many thanks for your letter of the 8th ultimo. I am sorry to hear of your having been unwell, but trust that you are now well and strong. I am always glad to hear from you and trust that you will write to me occasionally.

Colonel Anson will be shortly returning to District work in Oudh.

Lady Muir thanks you for your remembrance of her.

I remain,

Yours very faithfully,

W. MUIR.

22nd February, 1884

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Hamid Ali Khan has asked me to send him a few lines introducing you to Sir Auckland Colvin to go by the present mail. As he would have not received them in time for today's Mail, I send them direct to you, as it is probable you may wish them at once.

I do not see your son very often, but suppose that he is very busy with his studies.

Hoping that you are getting on well and that the Provinces are flourishing.

I remain

Yours very sincerely,

(Sd.) W. MUIR,

DEAN PARK HOUSE,

EDINBURGH.

16th November, 1892.

Sir, Wm. Muir has been very pleased to get copies of Hakim Amjad Ali Khan's book خلاصہ شمش التواريخ a copy of which he will be very glad to place, as desired, in his library. He will also place a copy in the hands of the "Indian Club," at this university, and give a copy to the university, and the professor of Oriental languages, and to Mr. Kempson former Director of Public Instruction, N.-W. P.

Sir Wm. Muir will also be glad at any time to hear of the welfare of the author and of his son Hamid Ali Khan. Lady Muir sends her kind salam, in which Sir Wm. Muir joins.

W. M.

PART II.

Out of a great many letters addressed to Hakim Amjad Ali Khan by his European friends and couched in the most friendly and affectionate terms, some are printed below :—

INDIA OFFICE,

10th December 1880.

DEAR SIR,

I was glad to get your letter of the 9th November, and I can assure you that it is a great pleasure to both Lady Muir and myself and also to my daughter, Mrs. Lowe, to shew any attention to your son Hamid Ali Khan. So far as we can see, he is going on well : and is very modest and attractive in his manners.

I am always glad to hear from you both on family matters and also as regards the welfare of my old Provinces.

I remain,

Your sincere friend,

(Sd.) W. MUIR,

WETHERBY GARDENS,

S. KENSINGTON,

LONDON.

31st August, 1883.

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Any small attention Lady Muir and I can show your son, we are delighted to show and only regret it is so little that we can do for him. I am at present with my family at Dower on the sea-side ; but go up to London to the India Council every week, but I believe your son is out of town just now. Lady Muir sends her *میں بہت بہت* to you.

Your Sincere friend,

(Sd.) W. MUIR,

LUCKNOW,

March 1894.

I have much pleasure in saying that I have known Hakim Amjad Ali Khan for thirty years. He is an Indian friend, to my intercourse with whom, I shall always look back with kindly regard; and I wish him much content and comfort in his old age.

(Sd.) J. R. REID c. s

Thursday 22nd.

No. 4341.

FROM

THE SANITARY COMMISSIONER,

N. W. Provinces and Oudh.

TO

HAKIM AMJAD ALI,

RETIRED DEPUTY COLLECTOR.

Amroha, Moradabad.

LUCKNOW, dated the 20th October 1898.

SIR,

As directed by His Honor the Lieutenant-Governor and Chief Commissioner, I have the honor to convey to you the acknowledgements of the Government for the special assistance you gave to the operations of the Vaccination Department during the season 1897—98.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obedient servant,

(Sd.) S. J. THOMSON, c. i. e.,

LIEUT-COLONEL,

Sanitary Commissioner and

Superintendent General of

Vaccination N. W. Provinces

and Oudh.

Amjad Ali Khan is one of the best native officials I have ever met. I have known him for the last 25 years and have never had reason to change this good opinion I have formed of him. Honest and trust-worthy as an official, he is civil obliging and respectful, without the slightest servility in his unofficial intercourse with Europeans, thus making himself liked and respected by all he comes in contact with. I know no one better fitted for the office of Deputy Collector which his long and good service gives him a claim for.

ALIGARH: }
2nd March 1879.

(Sd.) G. E. WATSON, c. s.

Being about to take furlough, I wish before my departure from India, to leave my good opinion of Amjad Ali Khan, now Tahsildar of Mathra on record. I saw a great deal of him when I was Joint Magistrate of Mathra in 1879, and the impression he left upon me was favourable. One very good point about him is his gentlemanly demeanour.

FATEHGURH: }
27th March 1881.

(Sd.) G. R. C. WILLIAMS,

Joint Magistrate.

Extract from the Character Book of Mohammad Amjad Ali Khan, Tahsildar, Mathra District.

As I am leaving the District I can only repeat what I have already written as to Amjad Ali Khan. He is a good and trustworthy officer for whom I have great regard and I trust that my successor will recommend his retention.

He is still active and quite fit for work.

(Sd.) W. M. TIDY,

29th March 1882.

Magistrate and Collector.

Extract No. 97 of 1879.

FROM

THE COLLECTOR OF MATHRA.

TO

THE COMMISSIONER OF *Agra Division*,

Dated Mathra the 24th February 1879.

SIR,

With reference to the correspondence ending with your endorsement No. 67 dated 13th April 1877, I have the honor once more to bring to your notice the claims of Amjad Ali Khan, Tahsildar of Mathra, to have his name re-entered in the list of candidates for a Deputy Collectorship, and to urge them strongly on the favourable consideration of the Board of Revenue.

2. His conduct has been warmly praised by every Collector under whom he has served. To this may now be added the testimony I am able to bear to his unwearied devotion to work during the scarcity and to the valuable assistance he has uniformly rendered.

As you are aware, I recently, under the supposition that officials as well as non-officials were eligible for the distinction, recommended Amjad Ali for a *Khillat* and I can truly say I know of no one more deserving.

3. In conclusion I may sum up by saying that Amjad Ali Khan is a thorough gentleman as well as an excellent officer and is highly respected by all classes.

His Judgment is good and his abilities beyond the average and he would I am confident make a first rate Deputy Collector.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obedient servant

R. J. LEEDS,

Officiating Collector.

Extract from the Revenue Administration Report of the Mathra District for the year 1873-74.

Of the Tahsildars Amjad Ali Khan is exceptionally good man well informed, judicious and energetic. He being stationed at head-quarters has always had as much work as it was possible for him to get through.

[Sd.] F. S. GROUSE, c. s.

Mathra.

Officiating Collector.

Mohammad Amjad Ali Khan has for some time past been the Tahsildar of the Huzur Tahsil in this district. I have seen a great deal of him and consider him to be in every respect a most excellent officer; zealous and upright in the discharge of his duty, and a gentleman of good education and much intellectual ability.

MATRA :	{	[Sd.] F. S. GROUSE, c. s.
November 27th, 1877.		

Extract from Character Book of the Mathra Collectorate regarding Mohammad Amjad Ali Khan Tahsildar of Sadar Tahsil.

I have an extremely high opinion of Amjad Ali Khan. He is a thoroughly straight forward and hard working official and taking him all in all one of the best Tahsildars I have met with. He is considerably respected and would make an excellent Deputy Collector. I have just recommended him for such an appointment.

(Sd.) R. J. LEEDS.

23rd February 1879.

Officiating Collector.

I have known Amjad Ali Khan, Saddar Tahsildar since I came to Mathra and during the past year I have had frequent opportunities of Judging his work while I have had charge of Mathra. He appears to have done his work honestly and well and I have never heard a single comment made against his decisions. He has universally done his best to make himself useful and agreeable and I don't know a more satisfactory or better Tahsildar.

MATHRA : } (Sd.) ROSS SCOTT, C. S.
30th May 1876. }

*Extract from Collector's letter No. 105, dated 27th March 1877,
to the address of Commissioner of Agra Division.*

FROM

THE COLLECTOR OF MATHRA.

To

THE COMMISSIONER, OF THE
AGRA DIVISION.

Dated Mathra, the 27th March 1877

I request sanction to the following promotions :—
Amjad Ali Khan from 2nd to 1st Grade.

Amjad Ali Khan has been Tahsildar since 1856, though a break in his service, when he retired for family reasons, has delayed his promotion. He has always borne a good character and I have been much pleased by the way in which he has managed Mathra, the hardest worked Tahsil in this district.

(Sd.) P. WIGRAM,
Collector.

*Extract from Character Book of the Mathra Collectorate,
regarding Amjad Ali Khan, Tahsildar of Mathra.*

A thoroughly good officer who does his work well. The Mathra Tahsil is the hardest worked in the district, and he has been in charge of it for a long time and always given satisfaction.

[Sd.] P. WIGRAM,
Collector.

31st March 1877.

He is a superior man and has well and faithfully served Government. His conduct in 1857-58 I can personally vouch for. I strongly recommend his being confirmed as Tahsildar. He has already been exempted from examination.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obedient servant,

[Sd.] ZIL. M. EDWARDS,
Officiating Commissioner.

Extract from the character Book of the Mathra Collectorate.

Amjad Ali Khan, Tahsildar Sadar Tahsil.

This is a man I have known since I first joined the service and the good opinion I formed of him in 1854, I had never had any reason to change. I gave him his present Tahsildarship in 1872, and he has held it ever since, doing far more office work than any other Tahsildar. He is a man in whose honesty I have every confidence. The opinion I hold of this officer has been shared by every one I know who has been acquainted with him.

MATHRA :	}	[Sd.] G. E. WATSON,
February 19th, 1875.		<i>Collector.</i>

Amjad Ali Khan is a man of a very good Amroha family, which I knew and respected before I met him. He is of the old school, a thorough gentleman in his ways and dealings. Although Tahsildar of the Sadar Tahsil, which has the hardest work, he has been of great assistance to the settlement and unlike most Tahsildars, who grumble exceedingly at the extra burden thrown on them, has worked cheerfully and well. During the four years that I have been here I have always had much pleasure in meeting him.

(Sd.) R. R. WHITEWAY,

Mathra.

Collector.

I have known Amjad Ali Khan, Tahsildar of Dataganj, for about a year. Having had charge of the Dataganj Tahsil, I have had to do officially with him. He seems to me to know his duties well and to perform them well. I have always been satisfied with his work.

Amjad Ali is a scholarly and gentlemanly man. I have pleasure in giving him this note.

BADAUN,
November 24th, 1865. }

(Sd.) J. R. REID

FROM

R. M. EDWARDS, Esq.,

OFFICIATING COMMISSIONER,

Agra Division.

TO

THE SECRETARY, BOARD OF REVENUE,

N.-W. P., Allahabad.

Dated Agra, the 13th October 1873.

SIR,

In reply to your Docket No. 531, dated 3rd October, I have the honor to state that Amjad Ali, Officiating Tahsildar of Mathra held a similar appointment as far back as 1856 and was a permanent Tahsildar on the establishment for, I believe, several years after the mutiny and was exempted from the Examination.

2. In consequence of serious domestic misfortunes he resigned his appointment when Tahsildar of Badaun under circumstances well-known to Mr. Carmichael, the Collector but was eventually on 15th October 1871 appointed to his present post by Mr. Watson.

3. Amjad Ali is still a hale active man in full mental and physical vigour. He was trained by Mr. Dick when Collector of Bijmore and from that time, viz., 1849 I have known him.

Amjad Ali Khan Tahsildar of Shahjahanpur held the same situation previous to the mutiny and was faithful servant on that occasion as also during the whole of the late disturbances, has been already noticed by me in my report of December 24th 1858. I have formed a very high opinion of his character as a Revenue Officer during the time he has served under me and I shall be glad to hear of his advancement to the post of Deputy Collector for which he has been enrolled as a candidate in the Sudder Board's Office.

(Sd.) G. P. MONEY,

May 5th, 1859.

Collector.

I was acquainted with Amjad Ali Khan at Saharanpur in 1850. He then preserved a good character during the prevalence of much corruption among certain of the employes. From my observation of his management of the Shahjahanpur Pargannah during a period of six months I consider him an able Revenue Officer especially on the Judicial Department of his work. He is a well-educated man, rather deeply read in controversial works and possessed of considerable influence among co-religionists of his own persuasion. He also possesses some knowledge of medicine and is distinguished by the title of Hakim. He was anxious for me to press his claims for services rendered and losses incurred at the out-break but it appeared to me that these had been already noticed by my predecessor. I believe him to be a very trustworthy respectable man.

(Sd.) H. W. HAMMOND,

September 21st, 1859.

Officiating Collector.

I have known Amjad Ali Khan as Tahsildar of Shahjahanpur for nearly two years and I believe him to be a trustworthy and able official, of irreproachable character as far as I have ever heard. He is a man of good family and well read in the literature of his country.

SAHARANPUR :
29th April 1861.

(Sd.) A. C. LYALL, s. s.

was in some danger, proceeded to his home at Amroha in the Moradabad district and remained faithful to the Government throughout the disturbances. He possesses a certificate from Mr. Edwards Magistrate and Collector of Mozaffernagar which shows that in the beginning of July 1857 he was in communication with that officer regarding the events that were taking place in Rohilkhand. Amjad Ali also wrote several letters to Mr. Shakspeare, Magistrate and Collector of Bijnore, and sent information to Mr. Alexander the Commissioner of the Rohilkhand Division at Naini Tal. Shortly after the re-occupation of the district, Amjad Ali presented himself before me and was re-instated in his former appointment. From what I have seen of Amjad Ali since I took charge of the district I have formed the highest opinion of him and I consider him well-fitted for the situation of Deputy Collector, to which I think he has some claim for his faithful conduct during the late disturbances, and it will afford me great pleasure to see him thus rewarded.

SHAHJAHANPUR :	}	(Sd.) G. P. MONEY,
<i>The 24th December 1858.</i>		<i>Collector.</i>

Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur, during the time I was at that station for three months was Tahsildar of the portion of the Parganah under my charge. I think that I have never met a Government servant who did his work better. He paid great attention to the collection of Revenue and other work rendered important and difficult by the late dis-organization. He also showed a disposition to control efficiently the Government servant under him never failing to expose them when really deserving of censure. He has been recommended for a Deputy Collectorship by the Collector and I think, from what I have seen of his disposition towards Government and work, certainly deserves this preferment.

SHAHJAHANPUR :	}	(Sd.) C. RICHARDS.
<i>April 9th, 1859.</i>		

He has been in communication with me since the beginning of July. If you see the man you will find he speaks out pretty plainly and invariably mentions names and acts.

MEERANPUR : } Yours sincerely,
March 24th, 1858. } (Sd.) R. M. EDWARDS.

Given back to Amjad Ali by Mr. Williams, March 27th 1858.

I have known this man for some years and I know that Mr. Mord Ricketts with whom he was at Shahjahanpur as Tahsildar thought very well of him. He was present near the Church after Mr. Ricketts and others had been murdered and when Mr. Jenkins, the Joint Magistrate and others left for Pawayan, he also left Shahjahanpur for Amroha his native place. He went over to Murry and Roorkee and told all that had occurred to Mr. Edwards and my-self and I believe him to have been a loyal servant to Government. I shall be very glad if he is restored to his appointment at Shahjahanpur.

BAJNORE : } (Sd.) A. SHAKESPEARE,
June 2nd, 1858. } Collector.

On the occasion of the mutiny, Amjad Ali was holding the situation of Tahsildar of Shahjahanpur and his conduct on the day of the outbreak as also subsequently proved that the great confidence which the late Collector Mr. Ricketts appears to have had in him was not misplaced. In the narrative which I have submitted to Government regarding the events attending the out-break of disturbances at this station, I have alluded, to the fact that Amjad Ali was the only one of the Government officials who immediately proceeded to the assistance of the Civil authorities after the murder of Mr. Ricketts, and the departure of the late Joint Magistrate Mr. Jenkins and the other fugitives from the station Mohamdi, the Tahsildar seeing there was no hope of order being restored, and that his own life

I have a very high opinion of Amjad Ali, Naib Sarishtadar of the Pondsari, both for talent and integrity. He is decidedly a superior man and free from many of the native prejudices. Well acquainted with the rules of practice in both Criminal and Revenue matters, he is a man that I should have great pleasure in advancing, and should feel quite confident of his giving every satisfaction provided his health did not fail him. He bears very highest certificates from many members of the Civil Service.

SHAHJAHANPUR : } (Sd.) CHARLES CURRIE.
21st July 1854. }

I have had frequent opportunities of seeing Hakim Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur and affording him occasionally professional aid. I think him a very superior man and possessed of very agreeable manners, and I have always found him exceedingly civil and obliging.

SHAHJAHANPUR : } (Sd.) P. JHONIPIDLE,
February, 1856. } Civil Surgeon.

Amjad Ali worked with me when I was Assistant at Shahjahanpur. He is a man of whom I have the highest opinion. He is intelligent industrious and of his integrity there can be no doubt. I have known him for the last 3 years, and can well testify to his character. I give him this certificate with the utmost pleasure and shall always be glad to hear of his welfare.

(Sd) W. H. LOWE,
11th February 1856. Joint Magistrate and Collector.

MY DEAR WILLIAMS,

Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur gives a most interesting account of the mutiny at that place and the state of Rohilkhand generally.

Amjad Ali joined the Saharanpur Magistrate's Court as Naib Sarishtadar, from the Bijnore District bringing with him a high character from Mr. Dick, which I am happy to say he has sustained throughout my acquaintance with him for more than a year past. He is a man of good family and pleasing address and will I am confident merit from others the same commendation as he has obtained from me.

AGRA : } (Sd.) A. SHAKESPEARE, C. S.
13th December 1850. }

Amjad Ali Khan, late Naib Sarishtadar of the Foujdari Court of Saharanpur, has requested a certificate from me.

I have much pleasure in stating that when at Saharanpur as Officiating Joint Magistrate, Amjad Ali gave me every satisfaction. His energy, industry and intelligence are great and though placed at the time in a difficult position he always maintained a character for honesty and thorough integrity.

He resigned his situation at Saharanpur on account of severe and protracted illness.

PANIPAT : } (Sd.) R. M. EDWARDS,
January 19th, 1852. } Officiating Joint Magistrate.

Amjad Ali the bearer of this note was appointed by me to officiate for one month as Peshkar of the Sadhana Taluail pending the arrival of the person who I had substantively appointed thereto. He is I believe an intelligent, hard-working young man of respectable family and I shall be glad to employ him again whenever I have a suitable vacancy for him. He performed his duty to my satisfaction during his tenure of office under me.

MEERUT : } (Sd.) EDWARD WYLLY,
March 28th, 1852. } Collector and Magistrate.

CERTIFICATES

OF

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN.

Hakim Amjad Ali Khan, an inhabitant of Amroha in which Pargana he possesses some property, has been employed in the office of the Collector of this District for nearly two years. He is a very respectable well-behaved person attentive to his business and well-deserving of advancement. I have had every reason to be fully satisfied with his conduct.

BIJNORE: }
23rd October 1849. }

(Sd.) R. B. DICK,
Collector.

BIJNORE, February 13th, 1850.

Amjad Ali Khan the Naib Sarishtadar of Saharanpuri has solicited me to bear testimony to his character as a public officer. This testimony I now grant him with much pleasure. He is a member of a most respectable family at Amroha and is well-informed upon most subjects. After a little further experience in official routine, I have no hesitation in anticipating he will prove a most useful public servant of Government.

(Sd.) J. S. LOCK,
Joint Magistrate of Bijnore.

MY DEAR FRIEND,

Amjad Ali, Naib Faujdari Sarishtadar lately in the Bijnore Collector's Office wishes to make his *salam* to you. Whilst he has been working under me he has given me great satisfaction and is a quiet and respectable character.

Yours sincerely,
(Sd.) A. SHAKESPEARE, c. s.

February 16th, 1850.

CONTENTS.

	Page.
1. Hakim Muhammad Amjad Ali Khan, Rais Amroha the District of Moradabad, N.-W. P., and retired Deputy Collector	1
2. Hakim Mohammad Niaz Ali Khan, Rais, Honorary Magistrate and Vice-Chairman of the Amroha Municipal Board	30
3. The late Khan Bahadur Sheik Altaf Hasan Khan, Rais, Lucknow, and Honorary Magistrate, Cawnpore, &c....	37
4. Munshi Shankat Hasan, Rais, Moradabad ...	56
5. Hamid Ali Khan, M. R. A. S., F. R. H. S., Barrister-at-Law of the Middle Temple	59

THE
CERTIFICATES, &c.

OF

HAKIM MOHAMED AMJAD ALI KHAN,

(*Rais, Amroha in the Moradabad District, N. W. P.,
Retired Deputy Collector.*)

HAKIM MOHAMED NIAZ ALI KHAN,

(*Rais, Honorary Magistrate and Vice-Chairman,
Municipal Board, Amroha.*)

(THE LATE)

KHAN BAHADUR,

SHEIKH ALTAF HASAN KHAN,

(*Rais Lucknow, Honorary Magistrate, Cawnpore, &c.,*

AND

MUNSHI SHAUKAT HASAN,

(*Rais, Moradabad.*)

HAMID ALI KHAN

(*of Amroha, M. R. A. S. F. R. H. S., Bar-at-Law.*)

Lucknow.

PRINTED AT THE N. N. SIYAPURI PRESS, LALBAUGH.

1899.

مباد با ز مند حرص در تلاش جان
بر نوح کلفت تمکین غنا نمی آرد ز
ز وضع عافیت بوی ناز می آید
بحر ف و صوت نهی گشتن از خود آسان نیست
چو تخم راحت بپریشگی غنیمت گیر

اگر ز درد سر هستی آگهی (بیدل)

نفس چو خامه تصویر ز نهار مکش

ز پای هر که درین ره نشست خار مکش
چو موج گوهر از آسودگی فشار مکش
بیحر غرق شو و منت کن از مکش
چو سنگ محمل او هام بر شرار مکش
سرفتا ده ز نشو نما بدار مکش

بچشم زخم دلها سرمه گردد دحو هر تیغش
بکوثر سرفرو نارد تنها پر و ر تیغش
کف خونی که نگذازند برگرد سر تیغش
بقصد خون من جوهر بود بال و پر تیغش
خفی جرس رنوشتماند آرد دفتر تیغش
کجا شور شهیدان بشنود گوش کر تیغش
شفق بر خود طپد از رشک دامان تر تیغش
سری کوتا بعرض گردش آرد ساغر تیغش
باین شوخی چسان خوابده جوهر در بر تیغش
کجا پهاو نهد کس گر نباشد بستر تیغش

بهر زمی که باشد جلوه فرما جوهر تیغش
زالال آبرو هامیزند موج از پر بسمی
زرنگ خویش نگردد بایمال برق بومیدی
چو آن مصرع که هر حرفش کشتا معنی و رنگین
توان خواند از عرورجن عجز حال مشاقان
نغا فل پیشه بی در کار ابروی کجش دارد
بخون بسمی گر بهمت آید دوس گردد
ببحر عشق هر موج از حبابی سرخوشت اما
ندارد موج هرگز در کنار بحر آسودن
درین محفل که یک خواب فراموشست راحتها

بقطع زندگی (بیدل) نفس مهلت نمیکند

روزی نیامی روشنت از پیکر تیغش

اشک آینه یاس است ز چشم تر خویش
خلد خواهد بغرق غوطه زد از کوثر خویش
کس چو گل آبه را اجاند هد بر سر خویش
خواجه وحسرت مال و غم گنا و خر خویش
عالمی آینه کرده است نهان در بر خویش
همچو آینه اگر حلقه زنی بر در خویش
اشک تا آناه پاکشت گذشت از سر خویش
ختم شبگیر کن ای شعله بخاکستر خویش
عقده در کار من افتاد چو قفل از پر خویش
بی شکستن ندهد هیچ صدف گوهر خویش
نی بصدد عقده فشرده است لب از شکر خویش

بیتو مشکل کنم از خاق نهان جوهر خویش
ساکنان سرکویت رهوس ممتازند
فطرت هست بکیفیت اعلی نرسد
عاشق و یاد درخ دوست که چشمش مرسا
تا نچو شد عرق خجلت تمثال ز شخص
هر چه خواهی همه در خانه خود می یابی
عجز رفتار من آخر در بیا کی زد
صبح جمیع ماسوخته جانان دگر است
سعی و اوستگی آخر در فیضی نگشود
سایل از حادثه آب رخ خود میریزد
فکر لذات جهان کلفت دل می آرد

سفله را منصب جاه است ندامت (بیدل)
 بهیخمال نگذاشت گل را صنعت آنزای خویش
 هرزه بایده تاخت عدری در تلاش عافیت
 هر نفس آواره فکر کنار دیگریم
 عالم انس از فراموشان وحشت مشربست
 بار نو میدی بدوشم همچو شمع افتاده است
 تا براید از فشار تنگی این انجمن
 دل هزار آینه روشن کرد اما بی نبرد
 رفته ایم از خویش و حسرتها فرا هم کرده ایم
 هر که جاحواهی رسیده روز در پیش و پس است
 رنگت و چون غنچه ات آخر گر بیان میدرد
 صد قبات گز بر ابد برنخو اهد آمدن

(بیدل) از افمانه ات عمریست گوشم پر شده است

یک نفس ترس که از خود بشوم غوغای خویش
 بی نشان حسنی که جز در پرده نتوان دیدش
 حضرا گری بردی چو خط زان لعل سیراب آنگهی
 کس ندید از روغن بادام طوفان جنون
 فرق چند بن قدرت و عجز است اگر امیرسی
 داغم از وضع سبک روحی که چون رنگ بهار
 از طواف خویش دل را مست عرفان کرده اند
 عافیت خواهی اب از افسون عشرت بسته دار
 ناله شو تا بی تکلف از فلکها بگذری
 تهمت ز بگاری غفلت می برد جهد از دلالت
 در غبار فوت فرصت داغ خجالت میکشم
 تیغ و تیرگی که عالم بسمل نبرنگ اوست

جز عرق (بیدل) زهوی پریم حاصل نشد

آه زان شیرینی که خجالت میکشد از رو غش

تا کی افسردن دمی از فکر خود و ارسته باش
 گرنداری جرات از خا نمان بر هم زدن
 تا بفهمی ربط استعدا هستی و عدم

چون مگس سیر شود دست زند بر سرخو
 بهرمینا سنگ ها زد کوه برمینای خوب
 تا توان از سیر زانو تیشه زد بر پای خوین
 قطره مارا هوس نگذاشت در دریای خوب
 گرد باد این گل بسرزد آخر از صحرای خوب
 بایدهای باران سرافکندن ز گرد نهیای خوب
 هر که هست از خویش خالی مینماید خای خوب
 قطرات بی نور ما بر معنی پیدای خوب
 عالم طاول المل جمعست در شبهای خوب
 وای بر تو گر نباشی محرم فردای خوب
 این قباها تنگ نتوان دوخت بر بالای خوب
 عاشق از ذوق طالب معشوق از استغنائی خوب

عالمی بی برده است از شوخی پیراهنش
 دست شستی ز آب حیواد و گریختی دامش
 جز غبار من که آشمت از نگاه پرفشان
 گل بباد آورد نم تا دل بدام آورد نش
 می برد در گرداندن پهلو برون زین گلشن
 خط ساغر می کند گل گرد خود گردید نش
 هر گل اینجا خندد در خون میکشد پیراهنش
 خانه زنجیر را هی نیست غیرا در ورنش
 مهر زنا بن صفحه چندانی که سایه روشنش
 شمع رنگ رفته می بید همان پیرامند
 گر نبرد از د بخویم خون من در گردنش

سر برون آرا از گریبان معنی برجسته با
 همچو می خون در جگر زین شیشه بشکسته با
 زین دوه مصرع دور مگذارند کی پیوسته با